

قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا



آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۷۴. سوره المدثر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره المدثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱)

قُمْ فَأَنْذِرْ (۲)

وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (۳)

وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ (۴)

وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵)

وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶)

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷)

فَإِذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (۸)

فَذلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹)

عَلَى الْكافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰)

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱)

وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً (۱۲)

وَ بَنِينَ شُهُوداً (۱۳)

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (١۴)

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (١۵)

كَلاَّ إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً (١۶)

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (١٧)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (١٨)

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (١٩)

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (٢٠)

ثُمَّ نَظَرَ (٢١)

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (٢٢)

ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (٢٣)

فَقالَ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ (٢۴)

إِنْ هذا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ (٢۵)

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (٢۶)

وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ (٢٧)

لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ (٢٨)

لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (٢٩)

عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ (٣٠)

وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلاَّ مَلائِكَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاَّ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ وَ ما هِيَ إِلاَّ ذِكْرى

لِلْبَشَرِ (٣١)

كَلَّا وَ الْقَمَرِ (٣٢)

وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (٣٣)

وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ (٣۴)

إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ (٣۵)

نَذِيراً لِلْبَشَرِ (٣۶)

لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (٣٧)

كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (٣٨)

إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ (٣٩)

فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ (۴٠)

عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴١)

ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ (۴٢)

قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴٣)

وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ (۴۴)

وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ (۴۵)

وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶)

حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ (۴٧)

فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴٨)

فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (۴٩)

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵٠)

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ (۵۱)

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَهً (۵۲)

كَلَّا بَلْ لا يَخافُونَ الْآخِرَهَ (۵۳)

كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَهٌ (۵۴)

فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ (۵۵)

وَ ما يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ (۵۶)

آشنایی با سوره

۷۴- مدثر [جامه به خود پیچیده]

وقتی که در غار حرا با نزول آیه «اقرء ...» محمـد(ص) به رسالت مبعوث شـد، به خانه آمـد و از شـعله های «وحی مشـتعل بود. جامعه بخود پیچیـده و خوابیـد. این سوره نازل شده و او را به «قیام و «انذار» و «تکبیر» فرا خواند. (آیات اول سوره). جزو اولین سوره هاست (بقول برخی: دومین سوره و بعد از «مزمل یا «اقرء ...») و از رسالت و قیامت و مشـرکین و فرشتگان و تنذیر سخن می گوید و از عواملی همچون ترک نماز و اطعام مساکین و نیز از فرو رفتن در بطالتها و تکذیب قیامت که سبب جهنمی شدن است یاد می کند. ۵۶ آیه دارد و مکی است. می کند

شان نزول

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای اسـتقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آمـاده می کردنـد. این روزهـا برای بازرگانـان فرصت خـوبی بود که جنس هـای خود را در دیـد مسـافران قرار دهنـد و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورنـد. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزهـا برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شـد و بیش از همه برای مشـرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسـش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواسـتند، پاسخ دهند. بنابراین، سـران مشـرکان از جمله ابوجهل، ابوسـفیان، ولید بن مغیره و نضـربن حارث، در آسـتانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به

مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه

فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورنـد. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزهـا برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شـد و بیش از همه برای مشـرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسـش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواسـتند، پاسخ دهند. بنابراین، سـران مشـرکان از جمله ابوجهل، ابوسـفیان، ولید بن مغیره و نضـربن حارث، در آسـتانه فرارسیدن موسم حـج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواسـتند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشـنا بدهنـد، نه این که یکی کـاهنش بخوانـد، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنـان به محمـد لقب ساحر را بدهـد؛ زیرا این چندگونه سـخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سـران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشـتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه هـا می توان دریـافت که یـک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، بایـد به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشـیده ردای شب به سر «» برخیز و بترسان «» و پروردگار خود را بزرگ دار «» و لباس خویشتن را پاک کن «» و از پلیدی دور شو «» و منّت مگذار و

فزونی مطلب » و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این

که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم

حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید

مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر «» برخیز و بترسان «» و پروردگار خود را بزرگ دار «» و لباس خویشتن را پاک کن «» و از پلیدی دور

شو » و منّت مگذار و فزونی مطلب » و برای پروردگارت شکیبایی کن » پس چون در صور دمیده شود » آن روز [چه] روز ناگواری است » به کافران آسان نیست » (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر

بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و

نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود

که جنس هـای خود را در دیـد مسـافران قرار دهنـد و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورنـد. افراد بی کار نیز برای تـأمین مخـارج سالیـانه خـود، بـه ایـن روزهـا چشم دوخته بودنـد. به طـور کلی، این روزهـا برای مردم مکه روزهـای پربرکـتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشـرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسـش هـای افراد دربـاره پیـامبر، آن گونه که خود می خواسـتند، پاسـخ دهنـد. بنـابراین، سـران مشـرکان از جمله ابوجهل، ابوسـفیان، ولیـد بن مغیره و نضـربن حارث، در آسـتانه فرارسـیدن موسم حـج گرد هم آمدنـد و به مشورت پرداختند. آنان می خواسـتند حرف هـای خود را یکی کننـد و پاسـخ هـای مشـابهی به مخاطبـان ناآشـنا بدهنـد، نه این که یکی کاهنش بخوانـد، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سـخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سـران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشـتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه هـا می توان دریـافت که یـک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، بایـد به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر «» برخیز و بترسان «» و پروردگار خود را بزرگ دار «» و لباس خویشتن را پاک

کن «» و از پلیدی دور شو «» و منّت مگذار و فزونی مطلب «» و برای پروردگارت شکیبایی کن «» پس چون در صور دمیده شود «» آن روز [چه] روز ناگواری است «» به کافران آسان نیست «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و

پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله

ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر « برخیز و بترسان « و پروردگار خود را بزرگ دار « و لباس خویشتن را پاک کن « و از پلیدی دور شو « و منّت مگذار و فزونی مطلب « و برای پروردگارت شکیبایی کن « پس چون در صور دمیده شود « آن روز [چه] روز ناگواری است « به کافران آسان نیست « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولید بن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکان عرب بود، همواره پیامبر را مسخره می کرد. روزی رسول خدا درحال تلاوت قرآن

بود که افرادی از قبیله قریش، آن آیات را شنیدند و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او

دیده اید؟ گفتند: نه. ولید گفت: فکر می کنید او کاهن است؛ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ حاضـران پاسخ دادند: نه. ولید با صدای بلندتر پرسید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیا هرگز سخن دروغی از او سراغ دارید؟ گفتند: نه، او پیش از ادعای نبوت نیز در میان ما به عنوان «صادق امین» شناخته شده بود. در این جا، قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟ ولید فکر کرد و چهره در هم کشید و گفت: او فقط مردی ساحر است. مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدایی می اندازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریـدم واگـذار «» و دارایی بسـیار به او بخشـیدم «» و پسـرانی آماده [به خـدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولیـد بـن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکـان عرب بـود، همـواره پیـامبر را مسـخره می کرد. روزی رسـول خـدا درحـال تلاوت قرآن بود که

افرادی از قبیله قریش، آن آیات را شنیدند و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند:

نه. ولیـد گفت: فکر می کنیـد او کاهن است؛ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ حاضران پاسخ دادند: نه. ولید با صدای بلندتر پرسید: پس فکر می کنید او دروغ گـو است؛ آیـا هرگز سـخن دروغی از او سـراغ داریـد؟ گفتنـد: نه، او پیش از ادعـای نبـوت نیز در میـان مـا به عنوان «صـادق امین» شـناخته شـده بود. در این جا، قریش به «ولیـد» گفتنـد: پس به عقیـده تو درباره او چه بگوییم؟ ولیـد فکر کرد و چهره در هم کشـید و گفت: او فقط مردی ساحر است. مگر ندیـده ایـد میان مرد و خانواده و فرزندان و دوسـتانش جدایی می اندازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریـدم واگـذار «» و دارایی بسـیار به او بخشـیدم «» و پسـرانی آماده [به خـدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولیـد بـن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکـان عرب بـود، همـواره پیـامبر را مسـخره می کرد. روزی رسـول خـدا درحـال تلاوت قرآن بود که افرادی از

قبیله قریش، آن آیات را شنیدند و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند: نه. ولید

گفت: فکر می کنیـد او کاهن است؛ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیـده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیـده ایـد لب به شـعر بگشایـد؟ حاضـران پاسـخ دادنـد: نه. ولید با صدای بلندتر پرسـید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیا هرگز سـخن دروغی از او سـراغ داریـد؟ گفتند: نه، او پیش از ادعای نبوت نیز در میان ما به عنوان «صادق امین» شناخته شده بود. در این جا، قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟ ولید فکر کرد و چهره در هم کشـید و گفت: او فقـط مردی سـاحر است. مگر ندیـده ایـد میـان مرد و خـانواده و فرزنـدان و دوسـتانش جـدایی می انـدازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریـدم واگـذار «» و دارایی بسـیار به او بخشـیدم «» و پسـرانی آماده [به خـدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولیـد بـن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکـان عرب بـود، همـواره پیـامبر را مسـخره می کرد. روزی رسـول خـدا درحـال تلاوت قرآن بود که افرادی از قبیله قریش،

آن آیات را شنیدند و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند: نه. ولید گفت: فکر

می کنیـد او کاهن است؛ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیـده ایـد؟ همه گفتنـد: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیـده ایـد لب به شـعر بگشایـد؟ حاضـران پاسـخ دادنـد: نه. ولید با صدای بلندتر پرسـید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیـا هرگز سـخن دروغی از او سـراغ داریـد؟ گفتنـد: نه، او پیش از ادعـای نبوت نیز در میـان مـا به عنوان «صـادق امین» شنـاخته شـده بود. در این جـا، قریش به «ولیـد» گفتنـد: پس به عقیـده تو دربـاره او چه بگوییم؟ ولیـد فکر کرد و چهره در هم کشـید و گفت: او فقـط مردی سـاحر است. مگر ندیـده ایـد میـان مرد و خـانواده و فرزنـدان و دوسـتانش جـدایی می انـدازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریـدم واگـذار «» و دارایی بسـیار به او بخشـیدم «» و پسـرانی آماده [به خـدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولیـد بـن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکـان عرب بـود، همـواره پیـامبر را مسـخره می کرد. روزی رسـول خـدا درحـال تلاوت قرآن بود که افرادی از قبیله قریش، آن آیات

را شـنیدند و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولیـد گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سـپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشـعار خود برای من نیز بخوان. پیـامبر فرمود: آن چه من تلاـوت می کنم و می خوانم شـعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسـیله فرشـتگان برای پیامبران خویش می فرسـتد. ولیـد گفت: انـدکی از برای من بخوان. رسول خـدا آیه هایی از سوره «حم سـجده» را قرائت کرد. ولیـد وقتی این آیه هـا را شـنید، به خود لرزیـد و از آن جا یکسـره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامـد. افراد قبیله قریش وقتی از آمـدن وی نا امیـد شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمـد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشـمن از هر سو ما را سـرزنش می کنـد. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولیـد گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمـد نگرویـده ام؛ ولی کلامی از او شـنیدم که به خود لرزیـدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سـران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شـما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند: نه. ولید گفت: فکر می کنید او

کاهن است؛ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ حاضران پاسخ دادند: نه. ولید با صدای بلندتر پرسید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیا هرگز سخن دروغی از او سراغ دارید؟ گفتند: نه، او پیش از ادعای نبوت نیز در میان ما به عنوان «صادق امین» شناخته شده بود. در این جا، قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟ ولید فکر کرد و چهره در هم کشید و گفت: او فقط مردی ساحر است. مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدایی می اندازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریدم واگذار «» و دارایی بسیار به او بخشیدم «» و پسرانی آماده [به خدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولید بن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکان عرب بود، همواره پیامبر را مسخره می کرد. روزی رسول خدا درحال تلاوت قرآن بود که افرادی از قبیله قریش، آن آیات را شنیدند

و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند: نه. ولید گفت: فکر می کنید او کاهن است؛

آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ حاضران پاسخ دادند: نه. ولید با صدای بلندتر پرسید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیا هرگز سخن دروغی از او سراغ دارید؟ گفتند: نه، او پیش از ادعای نبوت نیز در میان ما به عنوان «صادق امین» شناخته شده بود. در این جا، قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟ ولید فکر کرد و چهره در هم کشید و گفت: او فقط مردی ساحر است. مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدایی می اندازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریدم واگذار «» و دارایی بسیار به او بخشیدم «» و پسرانی آماده [به خدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولید بن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکان عرب بود، همواره پیامبر را مسخره می کرد. روزی رسول خدا درحال تلاوت قرآن بود که افرادی از قبیله قریش، آن آیات را شنیدند و نزد

«ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند: نه. ولید گفت: فکر می کنید او کاهن است؛ آیا هرگز

آثار کهانت بر او دیـده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ حاضران پاسخ دادند: نه. ولید با صدای بلندتر پرسید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیا هرگز سخن دروغی از او سراغ داریـد؟ گفتنـد: نه، او پیش از ادعای نبوت نیز در میان ما به عنوان «صادق امین» شـناخته شـده بود. در این جا، قریش به «ولید» گفتنـد: پس به عقیـده تو دربـاره او چه بگوییم؟ ولیـد فکر کرد و چهره در هم کشـید و گفت: او فقط مردی ساحر است. مگر ندیـده ایـد میان مرد و خانواده و فرزنـدان و دوسـتانش جـدایی می اندازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سـحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا با آن که [او را] تنها آفریـدم واگـذار «» و دارایی بسـیار به او بخشـیدم «» و پسـرانی آماده [به خـدمت، دادم] «۱۳» و برایش [عیش خوش] آماده کردم «» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم «» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود «» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنیم «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقـدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{یا} (یا) حرف ندا {أَیُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الْمُدَّثِّرُ} نعت تابع

{قُمْ}

فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فَأَنْذِرْ} (ف) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{وَرَبَّکَ} (و) حرف عطف / مفعولٌ به مقدّم / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَکَبِّرْ} (ف) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{وَثِیابَکَ} (و) حرف عطف / مفعولٌ به مقدّم / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَطَهِّرْ} (ف) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{وَالرُّجْزَ} (و) حرف عطف / مفعولٌ به مقدّم {فَاهْجُرْ} (ف) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَمْنُنْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {تَسْتَکْثِرُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{وَلِرَبِّکَ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَاصْبِرْ} (ف) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{فَإِذا} (ف) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {نُقِرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {فِی} حرف جر {النَّاقُورِ} اسم مجرور یا در محل جر / نائب فاعل محذوف

{فَذلِکَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {یَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {یَوْمٌ}

خبر، مرفوع یا در محل رفع {عَسِيرٌ} نعت تابع

{عَلَى} حرف جر {الْكافِرِينَ} اسم مجرور یـا در محل جر {غَيْرُ} نعت ثان (دوم) تابع {يَسِيرٍ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر

{ذَرْنِي} فعل امر مبنی بر سکون / (ن) حرف وقایه / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {وَمَنْ} (و) حرف عطف / عطف (ی) {خَلَقْتُ} فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (ت) ضـمیر متصل، در محل رفع و فاعل {وَحِيداً} حال، منصوب

{وَجَعَلْتُ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مالاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مَمْدُوداً} نعت تابع

{وَبَنِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {شُهُوداً} نعت تابع

{وَمَهَّدْتُ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَمْهِيداً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب

{ثُمَّ} حرف عطف {يَطْمَعُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {أَنْ} حرف نصب {أَزِيدَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر

{كَلَّا} حرف ردع {إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {كانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظـاهری یـا تقـدیری / اسم کـان، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {لِآياتِنا} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {عَنِيداً} خبر

كان، منصوب يا در محل نصب / خبر إنَّ محذوف

{سَأُرْهِقُهُ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری يا تقديری / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (أنا) در تقدير {صَعُوداً} تمييز، منصوب

{إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {فَكَّرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / خبر إنَّ محذوف {وَقَدَّرَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{فَقُتِلَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / نائب فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {كَيْفَ} حال، منصوب {قَدَّرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{ثُمَّ} حرف عطف {قُتِلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / نائب فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {كَيْفَ} حال، منصوب {قَدَّرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{ثُمَّ} حرف عطف {نَظَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{ثُمَّ} حرف عطف {عَبَسَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {وَبَسَرَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير

{ثُمَّ} حرف عطف {أَدْبَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {وَاسْتَكْبَرَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی،

مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فَقالَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِنْ} حرف نفی غیر عامـل {هـذا} مبتـدا، مرفوع یـا در محل رفع {إِلَّا} حرف اسـتثنا {سِحْرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {يُؤْثَرُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{إِنْ} حرف نفی غیر عامل {هذا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِلَّا} حرف استثنا {قَوْلُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْبَشَرِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{سَأُصْلِيهِ} (س) حرف اسـتقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {سَقَرَ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب

{وَما} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَدْراكَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {ما} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سَقَرُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لا} حرف نفی غیر عامل {تُبْقِی} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مستتر (هی) در تقدیر {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {تَذَرُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هی) در تقدیر

{لَوَّاحَةٌ} مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل / خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لِلْبَشَرِ} (ل) حرف جر زائد / مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب

{عَلَيْها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {تِسْعَةَ عَشَرَ} مبتدا مؤخّر

{وَما} (و) حرف استيناف / حرف نفى غير عامل {جَعَلْنا} فعل ماضى، مبنى بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {أَصْحابَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {النَّارِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {إِلَّا} حرف استثنا {مَلائِكَةً} مستثنى، منصوب {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفى غير عامل {جَعَلْنا} فعل ماضى، مبنى بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {عِدَّتَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {إِلَّا} حرف استثنا {فِتْنَةً} مستثنى، منصوب {لِلَّذِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كَفَرُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {لِيَسْتَيْقِنَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهرى يا تقديرى {الَّذِينَ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {أُوتُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، نائب فاعل {الْكِتابَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَيَزْدادَ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهرى يا تقديرى {الَّذِينَ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {آمَنُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {إِيماناً} تمييز، منصوب {وَلا} (و) حرف نصب / حرف نفى غير عامل {يَرْتابَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهرى يا تقديرى {الَّذِينَ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {أُوتُوا} فعل ماضى، مبنى

بر ضـمه / (و) ضـمير متصـل در محل رفع، نائب فاعل {الْكِتابَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَالْمُؤْمِنُونَ} (و) حرف عطـف / معطـوف تـابع {وَلِيَقُولَ} (و) حرف استينـاف / (ل) حرف نصب / فعـل مضـارع، منصوب به فتحه ظـاهری يـا تقـديری {الَّذِينَ} فاعـل، مرفوع يـا در محل رفع {فِی} حرف جر {قُلُوبِهِمْ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر مقـدّم محـذوف {مَرَضٌ} مبتـدا مؤخّر {وَالْكافِرُونَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {ماذا} مفعولٌ به مقـدّم {أَرادَ} فعـل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقـديری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {بِهـذا} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {مَثَلاً} حـال، منصوب {كَذلِكَ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {يُضِلُّ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری يا تقـديری {اللَّهُ} فاعـل، مرفوع يا در محل رفع {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری يا تقـديری / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقـدير {وَيَهْدِی} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقدير {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظـاهری يـا تقـديری / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقـدير {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غير عامل {يَعْلَمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقدير {جُنُودَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {رَبِّكَ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر / (ک) ضمير متصل در محل

جر، مضاف الیه {إِلاَّ} حرف استثنا {هُوَ} توکید تابع {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {هِيَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِلاَّ} حرف استثنا {ذِكْرى} خبر، مرفوع یا در محل رفع {لِلْبَشَرِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{كَلاَّ} حرف ردع {وَالْقَمَرِ} (و) حرف قسم / اسم مجرور یا در محل جر

{وَاللَّيْلِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {أَدْبَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَالصُّبْحِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {أَسْفَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{إِنَّها} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَإِحْدَى} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {الْكُبَرِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{نَذِيراً} حال، منصوب {لِلْبَشَرِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{لِمَنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {شاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَنْ} حرف نصب {يَتَقَدَّمَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَوْ} حرف نصب {يَتَأَخَّرَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{كُلُّ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {نَفْسٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {بِما} حرف

جر و اسم بعد از آن مجرور {كَسَبَتْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {رَهِينَةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{إِلَّا} حرف استثنا {أَصْحابَ} مستثنی، منصوب {الْيَمِينِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فِي} حرف جر {جَنَّاتٍ} اسم مجرور یا در محل جر {يَتَساءَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{عَنِ} حرف جر {الْمُجْرِمِينَ} اسم مجرور یا در محل جر

{ما} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سَلَكَكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {فِي} حرف جر {سَقَرَ} اسم مجرور یا در محل جر

{قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَمْ} حرف جزم {نَكُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون بر نون محذوف / اسم کان، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {مِنَ} حرف جر {الْمُصَلِّينَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَلَمْ} (و) حرف عطف / حرف جزم {نَكُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون بر نون محذوف / اسم کان، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {نُطْعِمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {الْمِسْكِينَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَكُنَّا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {نَخُوضُ} فعل

مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {مَعَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {الْخائِضِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{وَكُنَّا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (نا) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {نُكَذِّبُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {بِيَوْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الدِّينِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{حَتَّى} حرف وقایه {أَتانَا} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الْيَقِينُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{فَما} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف نفی غیر عامل {تَنْفَعُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {شَفاعَةُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {الشَّافِعِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فَما} (ف) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {عَنِ} حرف جر {التَّذْكِرَةِ} اسم مجرور یا در محل جر {مُعْرِضِينَ} حال، منصوب

{كَأَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم کأنّ {حُمُرٌ} خبر کأنّ مرفوع {مُسْتَنْفِرَةٌ} نعت تابع

{فَرَّتْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {مِنْ} حرف جر

{قَسْوَرَةٍ} اسم مجرور یا در محل جر

{بَلْ} حرف اضراب {یُرِیدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {کُلُّ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {امْرِئٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَنْ} حرف نصب {یُؤْتی} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {صُحُفاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مُنَشَّرَةً} نعت تابع

{كَلاَّ} حرف ردع {بَلْ} حرف اضراب {لا} حرف نفی غیر عامل {یَخافُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْآخِرَةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{كَلاَّ} حرف ردع {إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {تَذْكِرَةٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{فَمَنْ} (ف) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {شاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {ذَكَرَهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {یَذْكُرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِلاَّ} حرف استثنا {أَنْ} حرف نصب {یَشاءَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَهْلُ} خبر، مرفوع یا در محل

رفع {التَّقْوى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَأَهْلُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الْمَغْفِرَهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Ya ayyuha almuddaththiru.١

Qum faanthir.٢

Warabbaka fakabbir.٣

Wathiyabaka fatahhir.۴

Waalrrujza faohjur.۵

Wala tamnun tastakthiru.۶

Walirabbika faisbir.٧

Fa-itha nuqira fee alnnaqoori.٨

Fathalika yawma-ithin yawmun AAaseerun.٩

AAala alkafireena ghayru yaseerin.١٠

Tharnee waman khalaqtu waheedan.١١

WajaAAaltu lahu malan mamdoodan.١٢

Wabaneena shuhoodan.١٣

Wamahhadtu lahu tamheedan.١۴

Thumma yatmaAAu an azeeda.١۵

Kalla innahu kana li-ayatina AAaneedan.١۶

Saorhiquhu saAAoodan.١٧

Innahu fakkara waqaddara.١٨

Faqutila kayfa qaddara.١٩

Thumma qutila kayfa qaddara.٢٠

Thumma nathara.٢١

Thumma AAabasa wabasara.٢٢

Thumma adbara waistakbara.٢٣

Faqala in hatha illa sihrun yu/tharu.٢٤

In hatha illa qawlu albashari.٢٥

Saosleehi saqara.٢٦

Wama adraka ma saqaru.٢٧

La tubqee wala tatharu.٢٨

Lawwahatun lilbashari.٢٩

AAalayha tisAAata AAashara.٣٠

Wama jaAAalna as-haba alnnari illa mala-ikatan wama jaAAalna AAiddatahum illa.٣١
fitnatan lillatheena kafaroo liyastayqina allatheena ootoo alkitaba wayazdada allatheena amanoo eemanan wala yartaba allatheena ootoo alkitaba waalmu/minoona waliyaqoola allatheena fee quloobihim maradun waalkafiroona matha arada Allahu bihatha mathalan kathalika yudillu Allahu man yashao wayahdee man yashao wama yaAAlamu junooda rabbika illa huwa wama hiya illa thikra lilbashari

Kalla waalqamari.٣٢

Waallayli ith adbara.۳۳

Waalssubhi itha asfara.۳۴

Innaha la-ihda alkubari.۳۵

Natheeran lilbashari.۳۶

Liman shaa minkum an yataqaddama aw yataakhkhara.۳۷

Kullu nafsin bima kasabat raheenatun.۳۸

Illa as-haba alyameeni.۳۹

Fee jannatin yatasaaloona.۴۰

AAani almujrimeena.۴۱

Ma salakakum fee saqara.۴۲

Qaloo lam naku mina almusalleena.۴۳

Walam naku nutAAimu almiskeena.۴۴

Wakunna nakhoodu maAAa alkha-ideena.۴۵

Wakunna nukaththibu biyawmi alddeeni.۴۶

Hatta atana alyaqeenu.۴۷

Fama tanfaAAuhum shafaAAatu alshshafiAAeena.۴۸

Fama lahum AAani alttathkirati muAArideena.۴۹

Kaannahum humurun mustanfiratun.۵۰

Farrat min qaswaratin.۵۱

Bal yureedu.۵۲

kullu imri-in minhum an yu/ta suhufan munashsharatan

Kalla bal la yakhafoona al-akhirata.۵۳

Kalla innahu tathkiratun.۵۴

Faman shaa thakarahu.۵۵

Wama yathkuroona illa an yashaa Allahu huwa ahlu alttaqwa waahlu almaghfirati.۵۶

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ای کشیده ردای شب بر سر، (۱)

برخیز و بترسان. (۲)

و پروردگار خود را بزرگ دار. (۳)

و لباس خویشتن را پاک کن. (۴)

و از پلیدی دور شو. (۵)

و منّت مگذار و فزونی مطلب. (۶)

و برای پروردگارت شکیبایی کن. (۷)

پس چون در صور دمیده شود، (۸)

آن روز [چه روز ناگواری است! (۹)

بر کافران آسان نیست. (۱۰)

مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار. (۱۱)

و دارایی بسیار به او بخشیدم، (۱۲)

و پسرانی آماده [به خدمت، دادم ، (۱۳)

و برایش [عیش خوش آماده کردم. (۱۴)

باز [هم طمع دارد که بیفزایم. (۱۵)

ولی نه، زیرا او دشمن آیات ما بود. (۱۶)

به زودی او را به بالارفتن از گردنه [عذاب وادار می کنم. (۱۷)

آری، [آن دشمن حق اندیشید و سنجید. (۱۸)

کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ (۱۹)

[آری،] کشته بادا، چگونه [او] سنجید. (۲۰)

آنگاه نظر انداخت. (۲۱)

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. (۲۲)

آنگاه پشت گردانید و تکبّر ورزید، (۲۳)

و گفت: «این [قرآن جز سحری که [به برخی آموخته اند نیست. (۲۴)

این غیر از سخن بشر نیست.» (۲۵)

زودا که او را به سَقَر در آورم. (۲۶)

و تو چه دانی که آن سَقَر چیست؟ (۲۷)

نه باقی می گذارد و نه رها می کند. (۲۸)

پوستها را سیاه می گرداند. (۲۹)

[و] بر آن [دوزخ ، نوزده [نگهبان است. (۳۰)

و ما موکّلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم، و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم، تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند، و ایمان کسانی که ایمان آورده اند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند، و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند: «خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟» این گونه، خدا هر که را بخواهد بیراه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند، و [شماره سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند، و این [آیات جز تذکاری برای بشر نیست. (۳۱)

نه چنین است [که می پندارند!] سوگند به ماه، (۳۲)

و سوگند به شامگاه چون پشت کند، (۳۳)

و سوگند به بامداد چون آشکار شود، (۳۴)

که آیات [قرآن از پدیده های بزرگ است. (۳۵)

بشر را هشداردهنده است. (۳۶)

هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا بازایستد. (۳۷)

هر کسی در گرو دستاورد خویش است، (۳۸)

بجز یاران دست راست: (۳۹)

در میان باغها. از یکدیگر می پرسند، (۴۰)

درباره مجرمان: (۴۱)

«چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟» (۴۲)

گویند: «از نمازگزاران نبودیم، (۴۳)

و بینوایان را غذا نمی دادیم، (۴۴)

با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم، (۴۵)

و روز جزا را دروغ می شمردیم، (۴۶)

تا مرگ ما در رسید.» (۴۷)

از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد. (۴۸)

چرا آنها از تذکر روی گردانند؟! (۴۹)

گویی گورخرانی رمیده اند، (۵۰)

که از

(مقابل) شیری فرار کرده اند! (۵۱)

بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود! (۵۲)

چنین نیست که آنان می گویند، بلکه آنها از آخرت نمی ترسند! (۵۳)

چنین نیست که آنها می گویند، آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است! (۵۴)

هر کس بخواهد از آن پند می گیرد؛ (۵۵)

و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد؛ او اهل تقوا و اهل آمرزش است! (۵۶)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» ای جامه خواب به خود پیچیده [و در بستر آرمیده]!

«۲» برخیز و انذار کن [و عالمیان را بیم ده]،

«۳» و پروردگارت را بزرگ بشمار،

«۴» و لباست را پاک کن،

«۵» و از پلیدی دوری کن،

«۶» و منّت مگذار و فزونی مطلب،

«۷» و بخاطر پروردگارت شکیبایی کن!

«۸» هنگامی که در (صور) دمیده شود،

«۹» آن روز، روز سختی است،

«۱۰» و برای کافران آسان نیست!

«۱۱» مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده ام واگذار!

«۱۲» همان کسی که برای او مال گسترده ای قرار دادم،

«۱۳» و فرزندانی که همواره نزد او [و در خدمت او] هستند،

«۱۴» و وسایل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم!

«۱۵» باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم!

«۱۶» هرگز چنین نخواهد شد؛ چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد!

«۱۷» و بزودی او را مجبور می کنم که از قلّه زندگی بالا رود [سپس او را به زیر می افکنم]!

«۱۸» او [برای مبارزه با قرآن] اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت!

«۱۹» مرگ بر او باد! چگونه [برای

مبارزه با حق] مطلب را آماده کرد!

«۲۰» باز هم مرگ بر او، چگونه مطلب [و نقشه شیطانی خود را] آماده نمود!

«۲۱» سپس نگاهی افکند،

«۲۲» بعد چهره درهم کشید و عجولانه دست به کار شد؛

«۲۳» سپس پشت [به حقّ] کرد و تکبّر ورزید،

«۲۴» و سرانجام گفت: (این [قرآن] چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

«۲۵» این فقط سخن انسان است [نه گفتار خدا]!)

«۲۶» [امّا] بزودی او را وارد سَقَر [= دوزخ] می کنم!

«۲۷» و تو نمی دانی (سقر) چیست!

«۲۸» [آتشی است که] نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می سازد!

«۲۹» پوست تن را بکلّی دگرگون می کند!

«۳۰» نوزده نفر [از فرشتگان عذاب] بر آن گمارده شده اند!

«۳۱» مأموران دوزخ را فقط فرشتگان [عذاب] قرار دادیم، و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معیّن نکردیم تا اهل کتاب [= یهود و نصاری] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان [در حقّانیّت این کتاب آسمانی] تردید به خود راه ندهند، و بیماردلان و کافران بگویند: (خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟!) [آری] این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند! و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند، و این جز هشدار و تذکّری برای انسانها نیست!

«۳۲» اینچنین نیست که آنها تصوّر می کنند سوگند به ماه،

«۳۳» و به شب، هنگامی که [دامن برچیند و] پشت کند،

«۳۴» و به صبح هنگامی که چهره بگشاید،

«۳۵» که آن [حوادث هولناک قیامت] از مسائل مهم است!

انذاری است برای همه انسانها،

«۳۷» برای کسانی از شما که می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند [= بسوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند]!

«۳۸» [آری] هر کس در گرو اعمال خویش است،

«۳۹» مگر (اصحاب یمین) [که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان می دهند]!

«۴۰» آنها در باغهای بهشتند، و سؤال می کنند...

«۴۱» از مجرمان:

«۴۲» چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!)

«۴۳» می گویند: (ما از نمازگزاران نبودیم،

«۴۴» و اطعام مستمند نمی کردیم،

«۴۵» و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم،

«۴۶» و همواره روز جزا را انکار می کردیم،

«۴۷» تا زمانی که مرگ ما فرا رسید!)

«۴۸» از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد.

«۴۹» چرا آنها از تذکّر روی گردانند؟!

«۵۰» گویی گورخرانی رمیده اند،

«۵۱» که از [مقابل] شیری فرار کرده اند!

«۵۲» بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای [از سوی خدا] برای او فرستاده شود!

«۵۳» چنین نیست که آنان می گویند، بلکه آنها از آخرت نمی ترسند!

«۵۴» چنین نیست که آنها می گویند، آن [قرآن] یک تذکّر و یادآوری است!

«۵۵» هر کس بخواهد از آن پند می گیرد؛

«۵۶» و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد؛ او اهل تقوا و اهل آمرزش است!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

ای جامه برخود پوشیده! (۱)

برخیز و بیم ده، (۲)

و پروردگارت را بزرگ دار، (۳)

و جامه ات را پاک کن، (۴)

و از پلیدی دور شو (۵)

و [احسانت را بر دیگران] در حالی که [آن را] بزرگ و فراوان

بینی، منت مگذار، (۶)

و [بر آزار دشمنان] برای پروردگارت شکیبایی ورز. (۷)

پس زمانی که در صور دمیده شود، (۸)

آن روز، روز بسیار سختی است، (۹)

بر کافران آسان نیست، (۱۰)

مرا با کسی که او را به تنهایی آفریدم واگذار، (۱۱)

و برایش ثروت گسترده و فراوان قرار دادم، (۱۲)

و فرزندانی که نزدش حاضرند (۱۳)

و نعمت ها[ی مادی و وسایل زندگی] را به طور کامل برای او فراهم آوردم، (۱۴)

باز هم طمع دارد که بیفزایم. (۱۵)

این چنین نیست؛ زیرا او همواره به آیات ما دشمنی می ورزد، (۱۶)

به زودی او را به بالا رفتن از گردنه عذابی بسیار سخت مجبور می کنم. (۱۷)

او [برای باطل کردن دعوت قرآن] اندیشید و [آن را] سنجید؛ (۱۸)

پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۱۹)

باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۲۰)

آن گاه نظر کرد، (۲۱)

سپس چهره درهم کشید و قیافه نفرت آمیز به خود گرفت، (۲۲)

آن گاه [از قرآن] روی گردانید و تکبر ورزید؛ (۲۳)

پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده چیزی نیست، (۲۴)

این جز سخن بشر نمی باشد. (۲۵)

به زودی او را در سقر درآورم (۲۶)

و تو چه می دانی سقر چیست؟ (۲۷)

[آتشی است که] نه چیزی را باقی می گذارد و نه رها می کند؛ (۲۸)

پوست بدن را [همه جانبه] دگرگون می کند؛ (۲۹)

بر آن نوزده نفر [موکّل] گمارده اند (۳۰)

و ما موکّلان آتش را جز فرشتگان قرار نداده ایم، و شماره آنان را جز آزمایشی برای کافران مقرّر نکرده ایم تا اهل کتاب [به خاطر هماهنگی قرآن با

کتابشان] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان [در حقّانیّت قرآن] تردید نکنند، و تا بیماردلان و کافران بگویند: خدا از توصیف گماشتگان آتش به این [نوزده نفر] چه هدفی دارد؟ این گونه خدا هر که را بخواهد [پس از بیان حقیقت] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید، و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند، و این قرآن فقط مایه تذکر و پند برای بشر است. (۳۱)

این چنین نیست [که کافران می پندارند که این حقایق افسانه است،] سوگند به ماه (۳۲)

[و] سوگند به شب هنگامی که پشت می کند (۳۳)

و سوگند به صبح زمانی که از پرده سیاه شب درآید و رخ نماید (۳۴)

که بی تردید این [قرآن] از بزرگ ترین پدیده هاست؛ (۳۵)

هشدار دهنده به بشر است، (۳۶)

برای هر کس از شما که بخواهد [به وسیله ایمان، طاعت و انجام کار خیر] پیشی جوید یا [به سبب کفر، طغیان و گناه] پس ماند؛ (۳۷)

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است، (۳۸)

مگر سعادتمندان (۳۹)

که در بهشت ها از یکدیگر می پرسند (۴۰)

از روز و حال گنهکاران، (۴۱)

[به آنان رو کرده] می گویند: چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟ (۴۲)

می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم (۴۳)

و به تهیدستان و نیازمندان طعام نمی دادیم (۴۴)

و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم، (۴۵)

و همواره روز جزا را انکار می کردیم (۴۶)

تا آنکه مرگ ما فرا رسید. (۴۷)

پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد؛ (۴۸)

آنان را چه شده که از تذکر و هشدار روی گردانند؟

(۴۹)

گویی گورخرانی وحشی و رمیده اند (۵۰)

که از [چنگال] شیری گریخته اند؛ (۵۱)

بلکه هر کدام از آنان توقع دارد نامه هایی سرگشاده [از سوی خدا] دریافت دارد! (۵۲)

این چنین نیست [که علت فرارشان از دین برای دریافت نکردن نامه باشد] بلکه [فرارشان برای این است که] از آخرت نمی ترسند؛ (۵۳)

این چنین نیست [که نامه سرگشاده ای از سوی ما به آنان رسد]، بلکه بی تردید این قرآن تذکر و هشداری است [که برای جهانیان کافی است.] (۵۴)

پس هرکه بخواهد از آن پند گیرد، (۵۵)

و از آن پند نمی گیرند مگر آنکه خدا بخواهد، او سزاوار است که از وی پروا کنند، و سزاوار است که به آمرزش امید بندند. (۵۶)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

الا ای رسولی که خود را به لباس حیرت و فکرت درپیچیده ای (۱)

برخیز و به اندرز و پند، خلق را خداترس گردان (۲)

و خدای را به بزرگی و کبریائی یاد کن (۳)

و لباس جان و تن را از هر عیب و آلایش پاك و پاكیزه دار (۴)

و از ناپاكی بت و بت پرستان بكلی دوری گزین (۵)

و بر هر كه احسان كنی ابدا منت مگذار و عوض افزون مخواه (۶)

و هر چه در تبلیغ رسالت از خلق آزار بینی برای خدا صبر و شكیبائی پیش گیر (۷)

تا آنگاه كه هنگامه روز قیامت برپا شود و صور اسرافیل را بدمند (۸)

آن روز بسیار روز سختی است (۹)

کافران را هیچگونه در آن راحتی و آسایش نیست (۱۰)

ای رسول به من واگذار کار انتقام آن کس را که من او را تنها

آفریدم مراد ولید ابن مغیره است که دشمن بزرگ پیغمبر بود و همیشه در مقام آزار آن بزرگوار برمی آمد (۱۱)

و به او مال و ثروت فراوان بذل کردم (۱۲)

و پسران بسیار هفت یا سیزده تن حاضر به خدمت نصیب گردانیدم (۱۳)

و اقتدار و مکنت و عزت دادم (۱۴)

و با کفران این نعمتها باز هم از من طمع افزونی آن دارد (۱۵)

هرگز بر نعمتش نیفزایم که او با آیات و رسول ما دشمنی و عناد ورزید (۱۶)

به زودی او را به آتش دوزخ درافکنیم (۱۷)

اوست که بر هلاک پیغمبر و محو اسلام فکر و اندیشه بدی کرد که رسول خدا را به سحر و ساحری نسبیت داد (۱۸)

و چقدر، خدایش بکشد، اندیشه غلطی کرد (۱۹)

باز هم خدایش بکشد که چه فکر خطائی نمود (۲۰)

پس از همه مکر و تدبیر بر دشمنی رسول باز اندیشه کدر (۲۱)

و به اظهار تنفر از اسلام رو ترش کرد و چهره در هم کشید (۲۲)

آنگاه روی از اسلام و قرآن گردانید و تکبر و نخوت آغاز کرد (۲۳)

و گفت این قرآن محمد (ص) به جز سحر و بیان سحرانگیزی هیچ نیست. (۲۴)

این آیات را که به وحی خدا نسبت میدهد گفتار بشری بیش نیست (۲۵)

ما این منکر و مکذب قرآن را به کیفر کفر به آتش دوزخ درافکنیم (۲۶)

و تو چگونه توانی یافت که سختی عذاب دوزخ تا چه حد است؟ (۲۷)

شراره آن دوزخ از دوزخیان هیچ باقی نگذارد و همه را بسوزاند و محو گرداند (۲۸)

آن آتش بر آدمیان رو نماید

و خرمن گنه کاران را به باد دهد (۲۹)

بر آن آتش نوزده تن فرشته عذاب موکلند (۳۰)

و ما خازنان دوزخ را غیر فرشتگان عذاب قرار ندادیم و عدد آنها را جز برای فتنه و محنت کفار نوزده نگردانیدیم و تا آن که اهل کتاب هم یقین کنند که ذکر اینعدد مطابق تورات و انجیل است با آن که صاحب قرآن به کتب آسمانی عالم نبوده البته کلامش به وحی خداست و ایمان آرند و آن بر یقین مومنان هم بیفزاید و دیگر در دل اهل کتاب و مومنان به اسلام هیچ شک و ریبی نماند و تا آنانکه دلهاشان مریض شک و جهالت است و کافران نیز به طعنه نگویند خدا از این مثل که عدد فرشتگان عذاب را نوزده شمرده است نه بیش و کم چه منپور داشت بلی چنین قرار داد تا هر که را خواهد به ضلالت بگذارد و هر که را خواهد هدایت نماید و هیچکس ازعده بی حد لشکرهای پروردگار غیر او آگاه نیست و این آیات ذکر دوزخ جز برای پند و موعظه بشر نخواهد بود (۳۱)

چنین که کافران گویند نیست قسم به ماه تابان (۳۲)

و قسم به شب تار چون به سحر که وقت راز و نماز مشتاقان خداست بازگردد (۳۳)

و قسم به صبح نبوت چون جهان را به نور علم و معرفت روشن سازد (۳۴)

که این قرآن یکی از بزرگترین آیات خداست (۳۵)

در آن پند و اندرز آدمیانست (۳۶)

تا از شما آدمیان هر که بخواهد در مقام ایمان و طاعت و سعادت پیش افتد یا بازماند (۳۷)

هر نفسی

در گرو عملیست که انجام داده است (۳۸)

مگر اهل یمین که به یمن و سعادت نیکوکار شدند (۳۹)

آنان در باغهای بهشت متنعمند سئوال می کنند (۴۰)

از احوال دوزخیان گنه کار (۴۱)

که شما را چه عمل به عذاب دوزخ درافکند؟ (۴۲)

آنان جواب دهند که ما از نمازگزاران نبودیم (۴۳)

و مسکینی را طعام و صدقه ای ندادیم (۴۴)

و ما با اهل باطل به بطالت پرداختیم (۴۵)

و ما روز جزا را تکذیب کردیم (۴۶)

تا آنکه به مرگ یقین به قیامت یافتیم (۴۷)

پس در آن روز شفاعت شفیعان از انبیاء و اولیاء در حق آنان هیچ پذیرفته نشود (۴۸)

اینک چرا از یاد آن روز سخت خود و از ذکر و اندرز قرآن اعراض میکنند؟ (۴۹)

گوئی خران گریزانی هستند (۵۰)

که از شیر درنده می گریزند (۵۱)

بلکه هر یک از آنها می خواهند که بر ایشان هم مانند پیمبران صحیفه وحی آسمانی بازآید تا ایمان آرند (۵۲)

هرگز این نخواهد شد که همه مقام رسالت یابند چنین نیست که پنداشتند بلکه از عذاب آخرت نمی ترسند (۵۳)

چنین نیست که آنها پنداشتند قرآن محققا همه پند و اندرز است (۵۴)

تا هر که خواهد متذکر حق شود (۵۵)

و نخواهند متذکر شوند جز آنکه خدا بخواهد یعنی بدون مشیت و لطف الهی کسی بهشتی و سعادتمند نخواهد شد از او رواست تقوی و ترس و بیم و شوق و امیدواری که او اهل تقوی و آمرزش و مغفرت است (۵۶)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

ای ردا بر خود کشیده. (۱)

به پا خیز و هشدار ده.

(۲)

و پروردگارت را بزرگ بدار. (۳)

و لباست را پاکیزه دار. (۴)

و از پلیدی دور شو. (۵)

و (در عطا) منّت مگذار و (کارت را) بزرگ مشمار. (۶)

و به خاطر پروردگارت صبر کن. (۷)

پس هنگامی که در صور دمیده شود. (۸)

پس آن روز، روز سختی است. (۹)

بر کافران آسان نیست. (۱۰)

مرا واگذار با آن که خود به تنهایی آفریدم. (۱۱)

و به او مالی پیوسته و در حال فزونی دادم. (۱۲)

و پسرانی که در کنارش حاضرند. (۱۳)

و برای او اسباب کامیابی را به طور کامل آماده کردم. (۱۴)

با این حال، طمع دارد که بیفزایم. (۱۵)

هرگز، زیرا او به آیات ما عناد می ورزد. (۱۶)

به زودی او را به گردنه ای سخت گرفتار می کنم. (۱۷)

همانا او (برای مبارزه با قرآن) فکر کرد و به سنجش پرداخت. (۱۸)

پس مرگ بر او باد که چگونه سنجید. (۱۹)

باز هم مرگ بر او که چگونه سنجید. (۲۰)

سپس نگریست. (۲۱)

سپس چهره در هم کشید و با عجله دست به کار شد. (۲۲)

سپس پشت کرد و تکبّر ورزید. (۲۳)

پس گفت: این (قرآن) جز سحری که (از پیشینیان) روایت می شود نیست. (۲۴)

این نیست مگر گفته بشر. (۲۵)

زود است که او را به سقر درآورم. (۲۶)

و تو نمی دانی که سقر چیست. (۲۷)

نه باقی گذارد و نه رها کند. (۲۸)

پوست رابه شدّت دگرگون کند. (۲۹)

بر آن (دوزخ) نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) گماشته شده اند. (۳۰)

و نگهبانان آتش را جز از فرشتگان قرار ندادیم و تعداد آنها را جز وسیله آزمایش برای

کسانی که کفر ورزیدند قرار ندادیم، تا اهل کتاب یقین کنند (که قرآن کتاب آسمانی است. زیرا همین عدد در تورات و انجیل نیز آمده است) و کسانی که ایمان آورده اند بر ایمان خود بیفزایند و اهل کتاب و مؤمنان، گرفتار شک و تردید نشوند و (به علاوه، عدد ۱۹ سبب شد) تا کفّار و بیماردلان بگویند خدا از این مثال چه اراده ای کرده است؟ این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید و شمار لشگریان پروردگارت را کسی جز او نمی داند و این جز تذکّری برای بشر نیست. (۳۱)

به ماه سوگند، چنین نیست (که کفّار می پندارند). (۳۲)

به شب، آنگاه که پشت می کند سوگند. (۳۳)

به صبح، آنگاه که آشکار می شود سوگند. (۳۴)

که این (دوزخ)، یکی از بزرگترین پدیده هاست. (۳۵)

هشداری، برای بشر است. (۳۶)

برای هر کس از شما که بخواهد (در کار خیر) مقدّم شود یا متأخر باشد. (۳۷)

هر کسی در گرو چیزی است که کسب کرده است. (۳۸)

مگر اصحاب یمین، (۳۹)

که در باغ های بهشتی می پرسند: (۴۰)

از مجرمان. (۴۱)

چه چیز شما را روانه دوزخ کرد. (۴۲)

گویند: ما از نمازگزاران نبودیم. (۴۳)

و افراد مسکین را اطعام نمی کردیم. (۴۴)

و با اهل باطل در سخنان باطل فرو می رفتیم. (۴۵)

و پیوسته روز جزا را تکذیب می کردیم. (۴۶)

تا آن که مرگ به سراغ ما آمد. (۴۷)

پس شفاعت شافعان سودشان ندهد. (۴۸)

چه شده آنان را که از تذکّر (قرآن) روی گردانند؟ (۴۹)

گویا آنان گورخرانی گریزان هستند. (۵۰)

که از شیر می گریزند. (۵۱)

بلکه هریک از

آنان توقّع دارد که نامه هایی سرگشاده (از سوی خدا) به او داده شود. (۵۲)

چنین نیست، بلکه آنان از آخرت نمی ترسند. (۵۳)

چنین نیست، همانا آن (قرآن) تذکّری ارزشمند است. (۵۴)

پس هر کس خواست، با آن تذکّر یابد. (۵۵)

و تذکّر نمی یابند مگر آن که خداوند بخواهد. او سزاوار تقوی است و سزاوار آمرزیدن است. (۵۶)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

ای جامه به خود پیچیده - یا ای جامه به سر کشیده -، (۱)

برخیز و بیم کن، (۲)

و پروردگارت را به بزرگی یاد کن، (۳)

و جامه خویش را پاک ساز، (۴)

و از عذاب دوری گزین، (۵)

و چیزی به کسی مده که بیشتر بستانی - یا منت منه که کارت را بزرگ شماری یا فزونی جویی -، (۶)

و برای پروردگارت شکیبایی ورز. (۷)

پس چون در صور دمیده شود - برای زنده شدن مردگان -، (۸)

آن روز روزی سخت و دشوار است، (۹)

بر کافران آسان نیست. (۱۰)

مرا با آن که به تنهایی آفریدمش واگذار. (۱۱)

و او را مال فراوان دادم، (۱۲)

و پسرانی حاضر [در نزد وی]، (۱۳)

و برای او [نعمت دنیا را] به تمامی آماده و فراهم ساختم. (۱۴)

و باز طمع دارد که [مال و فرزندان او را] بیفزایم. (۱۵)

هرگز، زیرا که او با آیات ما - سخنان و نشانه های ما - ستیهنده بود. (۱۶)

زودا که او را به سختی و دشواری - عذاب - افکنم. (۱۷)

وی اندیشید و اندازه کرد. (۱۸)

پس مرگ بر او باد، چگونه اندازه کرد؟! (۱۹)

باز هم مرگ بر او باد، چگونه

اندازه کرد؟! (۲۰)

آنگاه اندیشه کرد. (۲۱)

سپس روی ترش نمود و چهره درهم کشید. (۲۲)

سپس روی بگردانید - از حق یا از ایمان یا از رسول - و گردن کشی کرد. (۲۳)

پس گفت: نیست این [قرآن] مگر جادویی که [از تعلیم ساحران] باز گفته می شود، (۲۴)

این نیست مگر گفتار آدمی. (۲۵)

زودا که او را به سقر درآرم. (۲۶)

و تو را چه آگاه کرد که سقر چیست؟! (۲۷)

[آتشی است که] نه باقی گذارد و نه رها کند. (۲۸)

سوزاننده و سیاه کننده پوست [کافران] است. (۲۹)

بر آن نوزده [فرشته] گماشته است. (۳۰)

و ما دوزخبانان را جز فرشتگان نساختیم، و شمار آنها - نوزده - را جز آزمونی برای کسانی که کافرند نکردیم، تا اهل کتاب - جهودان و ترسایان - یقین کنند - که پیامبر ما راستگو و بر حق است و آنچه می گوید از وحی می گوید چنانکه نظیر آن در تورات و انجیل هست - و کسانی را که ایمان آورده اند ایمان بیفزاید - چون از اهل کتاب بشنوند که آنچه پیامبر ما گفت حق است دلگرمتر و استوارتر شوند - و تا اهل کتاب و مومنان شک نکنند، و نیز برای آنکه کسانی که در دلهاشان بیماری است - منافقان - و کافران بگویند: خدا از این وصف - شمار دوزخیان - چه خواسته است؟ بدین گونه خداوند هر که را خواهد گمراه می کند و هر که را خواهد راه می نماید، و [شمار] سپاهیان پروردگارت را جز او نداند، و این - ذکر سقر و دوزخبانان - برای آدمی جز یاد و پندی نیست. (۳۱)

نه

چنان است [که کافران و منکران گویند]، سوگند به ماه، (۳۲)

و سوگند به شب چون پشت کند و برود، (۳۳)

و سوگند به صبح چون رخ نماید و روشن شود، (۳۴)

که آن - سقر - یکی از پدیده های بزرگ است، (۳۵)

که بیم کننده آدمیان است. (۳۶)

برای هر کس از شما که بخواهد پیشی گیرد - در کار نیک و طاعت - یا باز ایستد و واپس ماند - از کار نیک و طاعت -. (۳۷)

هر کسی در گرو کاری است که کرده است. (۳۸)

مگر یاران دست راست - اهل سعادت -، (۳۹)

که در بهشتها باشند، می پرسند، (۴۰)

از بزه کاران: (۴۱)

چه چیز شما را به دوزخ درآورد؟ (۴۲)

گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، (۴۳)

و بینوا را طعام نمی دادیم، (۴۴)

و با یاوه گویان یاوه می گفتیم، (۴۵)

و روز پاداش را دروغ می انگاشتیم. (۴۶)

تا ما را مرگ فرا رسید. (۴۷)

پس شفاعت شفیعان به آنها سود ندهد. (۴۸)

پس چیست آنها را که از این پند روی گردانند؟ (۴۹)

گویی که گورخرانی رمیده اند، (۵۰)

که از شیر - یا شکارچی - گریخته اند. (۵۱)

بلکه هر مردی از ایشان می خواهد که او را نامه هایی گشاده بدهند. (۵۲)

نه چنین است [که می پندارند]، بلکه از [عذاب] آن جهان نمی ترسند. (۵۳)

نه چنین است [که می گویند]، همانا این قرآن یادآوری و پند است. (۵۴)

پس هر که خواهد آن را یاد کند و پند گیرد. (۵۵)

و یاد نکنند و پند نگیرند مگر آنکه خدا خواهد، اوست سزاوار پروا کردن - از وی - و سزاوار آمرزیدن. (۵۶)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده

مهربان

ای جامه در سر کشیده ، (۱)

برخیز و بیم ده . (۲)

و پروردگارت را تکبیر گوی . (۳)

و جامه ات را پاکیزه دار. (۴)

و از پلیدی دوری گزین. (۵)

و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی . (۶)

برای پروردگارت صابر باش. (۷)

و آنگاه که در صور دمیده شود، (۸)

آن روز روزی سخت خواهد بود. (۹)

و برای کافران ناآسان. (۱۰)

مرا با آن که تنهایش آفریده ام واگذار. (۱۱)

او را مالی بسیار دادم. (۱۲)

و پسرانی همه در نزد او حاضر. (۱۳)

و کارهای او را به نیکوتر وجهی برساختم. (۱۴)

آنگاه طمع می بندد که زیادت کنم. (۱۵)

آری ، که او در برابر آیات ما ستیزه جوست. (۱۶)

او را به مشقتی می اندازم. (۱۷)

او اندیشید و طرحی افکند. (۱۸)

مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ (۱۹)

باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ (۲۰)

آنگاه نگریست. (۲۱)

سپس روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید. (۲۲)

سپس روی گردانید و گردنکشی کرد. (۲۳)

گفت: این، جز جادویی که دیگرانش آموخته اند، هیچ نیست. (۲۴)

این، جز سخن آدمی هیچ نیست. (۲۵)

زودا که او را به سقر بیفکنیم. (۲۶)

چه چیز آگاهت ساخت که سقر چیست؟ (۲۷)

نه هیچ باقی می گذارد و نه چیزی را وا می گذارد. (۲۸)

سوزاننده پوست است. (۲۹)

نوزده فرشته بر آن گماشته اند. (۳۰)

موکلان دوزخ را جز از فرشتگان قرار ندادیم. و شمار آنها جز برای امتحان کافران نیست. تا اهل کتاب یقین کنند و بر ایمان

مومنـان بیفزایـد و اهـل کتـاب و مومنـان شک نکننـد. و تا آنان که در دلهاشان مرضـی است نگوینـد: خـدا از این مثل چه می خواسته است؟ خـدا اینچنین هر کس را که بخواهـد گمراه می کنـد و هر کس را که بخواهد راه می نماید. و شـمار سپاهیان پروردگارت را جز او نداند. و این سخن جز اندرزی از برای مردم نیست. (۳۱)

آری ، سوگند به ماه . (۳۲)

و سوگند به شب. چون روی در رفتن آرد، (۳۳)

و سوگند به صبح، چون پرده برافکند. (۳۴)

که این یکی از حادثه های بزرگ است. (۳۵)

ترساننده آدمیان است. (۳۶)

برای هر کس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود. (۳۷)

هر کس در گرو کاری است که کرده است. (۳۸)

مگر اهل سعادت، (۳۹)

که در بهشتها نشسته اند و می پرسند (۴۰)

از گناهکاران: (۴۱)

که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ (۴۲)

می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم، (۴۳)

و به درویشان طعام نمی دادیم، (۴۴)

و با آنان که سخن باطل می گفتند همآواز می شدیم، (۴۵)

و روز قیامت را دروغ می انگاشتیم، (۴۶)

تا مرگ ما فرا رسید. (۴۷)

پس شفاعت شفاعتکنندگان سودشان نبخشید. (۴۸)

چه شده است که از این پند اعراض می کنند؟ (۴۹)

مانند گورخران رمیده (۵۰)

که از شیر می گریزند. (۵۱)

بلکه هر یکٔ از ایشان می خواهد که نامه هایی گشاده به او داده شود. (۵۲)

آری ، که از آخرت نمی ترسند. (۵۳)

آری ، که این قرآن اندرزی است. (۵۴)

هر که خواهد، آن را

بخواند. (۵۵)

و پند نمی گیرند، مگر اینکه خدا خواهد. او شایان آن است که از او بترسند. و او شایان آمرزیدن است. (۵۶)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای مرد جامه بر خود پیچیده (۱)

برخیز و هشدار ده (۲)

و پروردگارت را تکبیر گوی (۳)

و دامنت را پاکیزه بدار (۴)

و از آلایش [شرک] بپرهیز (۵)

و بخششی مکن که پاداش [و پاسخ] بزرگتریابی (۶)

و در راه پروردگارت شکیبایی کن (۷)

و چون در صور دمیده شود (۸)

بدینسان چنین روز، روزی دشوار است (۹)

[و] بر کافران آسان نیست (۱۰)

مرا با کسی که تنها آفریده ام واگذار (۱۱)

و برای او مالی روزافزون قرار دادم (۱۲)

و پسرانی حاضر و ناظر (۱۳)

و به او [چه بسیار] میدان [و امکان] دادم (۱۴)

باز طمع دارد که افزونتر کنم (۱۵)

حاشا، که او به آیات ما ستیزه جوست (۱۶)

زودا که مشقتی سنگین بر او تحمیل کنم (١٧)

چرا که او اندیشید و سگالید (١٨)

پس مرگ بر او باد چگونه سگالید (١٩)

باز مرگ بر او باد چگونه سگالید (٢٠)

سپس بازنگریست (٢١)

و آنگاه روی درهم کشید و ترشرویی کرد (٢٢)

سپس روی برتافت و گردن کشید (٢٣)

و گفت این جز جادویی فرا گرفته [از دیگران] نیست (٢۴)

این جز گفتار آدمی نیست (٢۵)

زودا که به دوزخش در آوریم (٢۶)

و تو چه دانی که دوزخ چیست (٢٧)

نه باقی می گذارد، نه رها می کند (٢٨)

گرداننده رنگ پوستهاست [با سوختن] (٢٩)

بر آن نوزده [نگهبان] است (٣٠)

و ما نگهبانان آتش دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته ایم، و

شماره آنان را جز آزمونی برای کافران نگردانده ایم، تا سرانجام اهل کتاب یقینی افزونتر یابند، و اهل ایمان، بر ایمان خود بیفزایند، و اهل کتاب و مومنان [/ مسلمانان] شک و شبهه نورزند، و تا سرانجام بیماردلان و کافران بگویند، خداوند از این توصیف چه می خواهد؟ بدینسان خداوند هر کس را بخواهد بیراه می گذارد، و هر کس را بخواهد به راه می آورد، و سپاهیان پروردگارت را کسی جز خود او نمی شناسد، و این جز پندآموزی برای بشر نیست (۳۱)

چنین نیست [که گویند]، سوگند به ماه (۳۲)

و شب چون بگذرد (۳۳)

[و] سوگند به صبح چون روشن شود (۳۴)

آن یکی از سترگهاست (۳۵)

هشداردهنده بشر است (۳۶)

برای هر کس از شما که خواهد [در راه حق و ایمان] پیشتر آید، یا بازپس ماند (۳۷)

هر کس در گرو کردار خویش است (۳۸)

مگر اصحاب یمین (۳۹)

که در بوستانهایی [هستند و] همپرسی می کنند (۴۰)

از گناهکاران (۴۱)

که چه چیزی شما را به راه دوزخ کشاند؟ (۴۲)

گویند از نمازگزاران نبودیم (۴۳)

و بینوایان را هم اطعام نمی کردیم (۴۴)

و با ژاژخایان ژاژخایی می کردیم (۴۵)

و روز جزا را دروغ می انگاشتیم (۴۶)

تا آنکه مرگ به سراغمان آمد (۴۷)

حال شفاعت شفیعان سودشان ندهد (۴۸)

ایشان را چه می شود که از اندرز رویگردانند (۴۹)

گویی درازگوشانی رمانند (۵۰)

که از شیر می گریزند (۵۱)

بلکه هر یک از ایشان می خواهد که به او نامه هایی سرگشاده دهند (۵۲)

حاشا، حق این است که از آخرت نمی ترسند (۵۳)

حاشا، آن پندآموزی است (۵۴)

و هر کس خواهد از آن پندگیرد (۵۵)

و پند نگیرند مگر

آنکه خدا خواهد، اوست که سزاوار پرهیز ورزیدن است، و سزاوار آمرزگاری (۵۶)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ای به جامه خواب رفته (۱)

بپای شو پس بترسان (۲)

و پروردگار خویش را بزرگ شمر (۳)

و جامه های خویش را پاک ساز (۴)

و چرک را دوری گزین (۵)

و منّت منه که فزونی جوئی (۶)

و برای پروردگار خویش بشکیب (۷)

پس گاهی که دمیده شد در صور (۸)

آن است آن روز روزی دشوار (۹)

بر کافران ناهموار (۱۰)

بهل مرا با آنکه آفریدم تنها (۱۱)

و نهادم برایش مالی پهناور (۱۲)

و پسرانی گواهان (۱۳)

و آماده کردم برایش آمادگی (۱۴)

سپس امید دارد که بیفزایم (۱۵)

نه چنین است همانا او است آیتهای ما را دشمن (۱۶)

زود است رسانمش به عذابی سخت (۱۷)

همانا او اندیشید و سنجید (۱۸)

پس کشته شود چگونه سنجید (۱۹)

سپس کشته شود چگونه سنجید (۲۰)

پس نگریست (۲۱)

پس چهره دژم ساخت و روی در هم کشید (۲۲)

پس پشت کرد و کبر ورزید (۲۳)

پس گفت نیست این جز جادوئی که رسد (۲۴)

نیست این جز گفتار بشر (۲۵)

زود است چشانیمش دوزخ (۲۶)

و ندانی تو چیست دوزخ (۲۷)

نه به جای گذارد و نه فروهلد (۲۸)

دگرگون سازد پوست را (۲۹)

بر آن است نوزده تن (۳۰)

و نگردانیدیم یاران آتش را مگر فرشتگانی و نگردانیدیم شمار آنان را جز آزمایشی برای آنان که کفر ورزیدند تا یقین رسانند آنان که داده شدند کتاب را و بیفزایند آنان که ایمان آوردند ایمانی و دودل نکردند آنان که داده شدند کتاب را و مؤمنان

و تـا گوینـد آنان که در دلهاشان بیماری است و کافران چه چیز خواست خـدا بـدین مثَل چنین گمراه سازد خـدا هر که را که خواهد و رهبری کند هر که را که خواهد و نداند لشگرهای پروردگارت را جز او و نیست آن جز یادآوریی برای بشر (۳۱)

نه چنین است سوگند به ماه (۳۲)

و شب گاهی که روی برتابد (۳۳)

و بامداد گاهی که رخ گشاید (۳۴)

که آن است همانا یکی از گرانها (۳۵)

ترساننده برای بشر (۳۶)

برای هر که بخواهد از شما پیش رود یا پس آید (۳۷)

هر کس (هر جان) بدانچه فراهم کرد گروگان است (۳۸)

مگر یاران راست (۳۹)

در باغهائی پرسش کنند (۴۰)

از گنهکاران (۴۱)

که چه چیز شما را درآورد به دوزخ (۴۲)

گویند نبودیم از نمازگزاران (۴۳)

و نبودیم بخورانیم به ناتوان (۴۴)

و بودیم فرو می رفتیم با فرورندگان (۴۵)

و بودیم تکذیب می کردیم به روز دین (۴۶)

تا بیامد ما را یقین (۴۷)

پس سود ندهدشان شفاعت شفاعتگران (۴۸)

پس چه شودشان که از یاد آوردند روی گردانان (۴۹)

گوئیا آنانند خران رمنده (۵۰)

که گریخته اند از شیری ژیان (۵۱)

بلکه خواهد هر مردی از ایشان که داده شود نامه هائی گشاده (پهناور) (۵۲)

نه چنین است بلکه بیم ندارند آخرت را (۵۳)

نه چنین است همانا آن یادآوریی است (۵۴)

که هر که خواهد یاد آوردش (۵۵)

و یادآور نشوند جز آنکه بخواهد خدا اوست اهل پرهیزکاری و اهل آمرزیدن (۵۶)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

!O you wrapped up in your mantle ۱

Rise up ۲

and warn!

۳ Magnify your Lord,

۴ and purify your cloak,

۵ and keep away from all impurity!

۶ Do not grant a favour seeking a greater gain,

۷ and be patient for the sake of your Lord.

۸ When the Trumpet will be sounded,

۹ that day will be a day of hardship,

۱۰ not at all easy for the faithless.

۱۱ Leave Me [to deal] with him whom I created alone,

۱۲ and then furnished him with extensive means,

۱۳ and [gave him] sons to be at his side,

۱۴ and facilitated [all matters] for him.

۱۵ Still he is eager that I should give him more.

۱۶ No indeed! He is an obstinate opponent of Our signs.

۱۷ Soon I will overwhelm him with hardship.

۱۸ Indeed he reflected and decided.

۱۹ Perish he, how he decided!

۲۰ Again, perish he, how he decided!

۲۱ Then he looked;

.then he frowned and scowled ٢٢

,Then he went away disdainfully ٢٣

.saying, ‘It is nothing but magic handed down ٢۴

’.It is nothing but the speech of a human being ٢۵

.Soon I shall cast him into Saqar ٢۶

?And what will show you what is Saqar ٢٧

.[It neither spares nor leaves [anything ٢٨

.It burns the skin ٢٩

.There are nineteen [keepers] over it ٣٠

We have assigned only angels as keepers of the Fire, and We have made their ٣١
num-ber merely a stumbling block for the faithless, and that those given the Book
may be reassured, and the faithful

may increase in [their] faith, and that those given the Book may not doubt and the faithful [as well], and that those in whose hearts is a sickness may say, and the faithless [along with them], 'What did Allah mean by this descrip-tion?' Thus does Allah lead astray whomever He wishes, and guides whomever He wishes. No one .knows the hosts of your Lord except Him, and it is just an admonition for all humans

!No indeed! By the Moon ۳۲

!By the night when it recedes ۳۳

!By the dawn when it brightens ۳۴

[Indeed it is one of the greatest [signs ۳۵

,a warner to all humans— ۳۶

alike] for those of you who like to advance ahead and those who would linger] ۳۷
.behind

,Every soul is hostage to what it has earned ۳۸

.except the People of the Right Hand ۳۹

They will be] in gardens, questioning] ۴۰

:concerning the guilty ۴۱

'?What drew you into Hell' ۴۲

.They will answer, 'We were not among those who prayed ۴۳

.Nor did we feed the poor ۴۴

,We used to gossip along with the gossipers ۴۵

,and we used to deny the Day of Retribution ۴۶

'.until death came to us ۴۷

.So the intercession of the intercessors will not avail them ۴۸

What is the matter with them that they evade the Reminder ۴۹

as if they were terrified asses ۵۰

?fleeing from a lion ۵۱

.[Rather everyone of them desires to be given unrolled scriptures [from Allah ۵۲

No ۵۳

.indeed! Rather they do not fear the Hereafter

.No indeed! It is indeed a reminder ۵۴

.So let anyone who wishes remember it ۵۵

And they will not remember unless Allah wishes. He is worthy of [your] being wary ۵۶
.[of Him] and He is worthy to forgive

ترجمه انگلیسی شاکر

(O you who are clothed! (۱

(Arise and warn, (۲

(And your Lord do magnify, (۳

(And your garments do purify, (۴

(And uncleanness do shun, (۵

(And bestow not favors that you may receive again with increase, (۶

(And for the sake of your Lord, be patient. (۷

(For when the trumpet is sounded, (۸

(That, at that time, shall be a difficult day, (۹

(For the unbelievers, anything but easy. (۱۰

(Leave Me and him whom I created alone, (۱۱

(And give him vast riches, (۱۲

(And sons dwelling in his presence, (۱۳

(And I adjusted affairs for him adjustably; (۱۴

١٥) And yet he desires that I should add more!)

١٦) By no means! surely he offers opposition to Our communications.)

١٧) I will make a distressing punishment overtake him.)

١٨) Surely he reflected and guessed,)

١٩) But may he be cursed how he plotted;)

٢٠) Again, may he be cursed how he plotted;)

٢١) Then he looked,)

٢٢) Then he frowned and scowled,)

٢٣) Then he turned back and was big with pride,)

٢٥) This is naught but the word of a mortal.)

٢٦) I will cast him into hell.)

And

(what will make you realize what hell is? (۲۷

(It leaves naught nor does it spare aught. (۲۸

(It scorches the mortal. (۲۹

(Over it are nineteen. (۳۰

And We have not made the wardens of the fire others than angels, and We have not made their number but as a trial for those who disbelieve, that those who have been given the book may be certain and those who believe may increase in faith, and those
(who h (۳۱

(Nay; I swear by the moon, (۳۲

(And the night when it departs, (۳۳

(And the daybreak when it shines; (۳۴

(Surely it (hell) is one of the gravest (misfortunes), (۳۵

(A warning to mortals, (۳۶

(To him among you who wishes to go forward or remain behind. (۳۷

(Every soul is held in pledge for what it earns, (۳۸

(Except the people of the right hand, (۳۹

(In gardens, they shall ask each other (۴۰

(About the guilty: (۴۱

(What has brought you into hell? (۴۲

(They shall say: We were not of those who prayed; (۴۳

(And we used not to feed the poor; (۴۴

And we used to enter into vain discourse with those who entered into vain discourses.

((۴۵

(And we used to call the day of judgment a lie; (۴۶

(Till death overtook us. (۴۷

(So the intercession of intercessors shall not avail them. (۴۸

(What is then the matter with them, that they turn away from the admonition (۴۹

(As if they were asses taking fright (۵۰

That had

(fled from a lion? (۵۱

(Nay; every one of them desires that he may be given pages spread out; (۵۲

(Nay! but they do not fear the hereafter. (۵۳

(Nay! it is surely an admonition. (۵۴

(So whoever pleases may mind it. (۵۵

And they will not mind unless Allah please. He is worthy to be feared and worthy to (forgive. (۵۶

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

, You who are wrapped in a cloak (۱)

!stand up and warn (۲)

,Magnify your Lord (۳)

purify your clothing (۴)

.and steer clear of filth (۵)

;Do not give so much away that you must ask for more (۶)

!act patiently towards your Lord (۷)

,When the bugle is sounded on that day (۸)

,it will be such a harsh day (۹)

!anything but easy on disbelievers (۱۰)

,Leave Me Alone with anyone I have created to be lonely (۱۱)

to whom I have granted ample wealth (١٢)

,and some standing before him (١٣)

.and for whom I have smoothed things over (١٤)

![Still he aspires for Me to add even more [to it (١٥)

.Of course not; he has acted stubbornly towards Our signs (١۶)

.I shall weigh him down with mounting trouble (١٧)

.Let him think things over and measure them out (١٨)

;Yet he still will be damned just as he has measured (١٩)

!once again, he will be killed just as he has measured things out (٢٠)

;Then he looked (٢١)

;next he frowned and scowled (٢٢)

(٢٣)

then he stepped back, glanced around haughtily

;and said: "This is just some magic which has been handed down (۲۴)

"!this is merely a statement made by some human being (۲۵)

!I'll roast him by scorching (۲۶)

?What will make you realize what scorching is (۲۷)

It spares nothing nor leaves anything over (۲۸)

.[as it shrivels human [flesh (۲۹)

;Over it there are Nineteen (۳۰)

We have placed none but angels as guardians of the Fire. We have placed such a (۳۱)
number merely as a test for those who disbelieve, to convince the ones who have
been given the Book, while those who believe may be increased in [their] faith; and so
the ones who have been given the Book as well as believers may not doubt, while the
ones in whose hearts there lurks malice, as well as disbelievers will say: "What does
God want to compare this to?" Thus God lets anyone He wishes go astray while He
guides whomever He wishes. No one knows your Lord's armies except He Himself. It
.is only a Reminder for humanity

,Indeed not; by the moon (۳۲)

and night as it retreats (۳۳)

,and morning when it shines forth (۳۴)

,[it is one of the greatest [signs (۳۵)

,given] as a warning for humanity] (۳۶)

!for anyone of you who wishes to advance or lag behind (۳۷)

,Each soul is [held] as a pledge for anything he has earned (۳۸)

except for the companions on the Right (۳۹)

who will be in gardens (۴۰)

enquiring

:about the criminals (۴۱)

"?Whatever induced you to be scorched" (۴۲)

They will say: "We were not among the prayerful (۴۳)

.nor did we feed the needy (۴۴)

We speculated along with the speculators (۴۵)

and kept denying [about appearing on] the Day for Repayment (۴۶)

.until [its] certainty came home to us (۴۷)

.No intercession by any mediators will benefit them (۴۸)

[What is wrong with them that they avoid remembering [God (۴۹)

as if they were startled donkeys (۵۰)

?who have just fled from a lioness (۵۱)

!Yet every last man among them wants to be handed scriptures all spread out (۵۲)

.Of course, it is rather because they do not fear the Hereafter (۵۳)

;Indeed, it is a Reminder (۵۴)

.so let anyone who wishes to, remember it (۵۵)

Yet they will not remember except however God may wish. He is Entitled to be (۵۶)
!heeded, as well as Entitled to grant forgiveness

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(O thou shrouded in thy mantle, (۱

(arise, and warn! (۲

(Thy Lord magnify (۳

(thy robes purify (۴

(and defilement flee! (۵

(Give not, thinking to gain greater (۶

(and be patient unto thy Lord. (۷

(For when the Trump(et) is sounded (۸

(that day will be a harsh day, (۹

(for the unbelievers not easy. (۱۰

(Leave Me with him whom I created alone, (۱۱

(and appointed for him ample wealth (۱۲

(and sons standing before him, (۱۳

(and made all things smooth for him; (۱۴

then

(he is eager that I should do more. (۱۵

(Nay! He is forward unto Our signs; (۱۶

(and I shall constrain him to a hard ascent. (۱۷

(Lo! He reflected, and determined-- (۱۸

(death seize him, how he determined! (۱۹

(Again, death seize him, how he determined! (۲۰

(Then he beheld, (۲۱

(then he frowned, and scowled, (۲۲

(then he retreated, and waxed proud. (۲۳

(He said, `This is naught but a trumped-up sorcery; (۲۴

(this is nothing but mortal speech.' (۲۵

(I shall surely roast him in Sakar; (۲۶

(and what will teach thee what is Sakar (Hell)? (۲۷

(It spares not, neither leaves alone (۲۸

(scorching the flesh; (۲۹

(over it are nineteen. (۳۰

We have appointed only angels to be masters of the Fire, and their numberWe have appointed only as a trial for the unbelievers, that those who weregiven the book may have certainty, and that those who believe may increasein belief, and that those who were given the Book and those who believe maynot be in doubt, and that those in whose hearts there is sickness, and theunbelievers, may say, `What did God intend by this as a similitude?' So Godleads astray whomsoever He will, and He guides

whomsoever He will; and noneknows the hosts of thy Lord but He. And it is naught but
(a Reminder tomortals. (٣١

(Nay! By the moon (٣٢

(and the night when it retreats (٣٣

(and the dawn when it is white, (٣٤

(surely it is one of the greatest things (٣٥

as a

(warner to mortals, (۳۶

(to whoever of you desires to go forward or lag behind. (۳۷

(Every soul shall be pledged for what it has earned, (۳۸

(save the Companions of the Right; (۳۹

(in Gardens they will question (۴۰

(concerning the sinners, (۴۱

(What thrusted you into Sakar (Hell)?' (۴۲`

(They shall say, ` We were not of those who prayed, (۴۳

(and we fed not the needy, (۴۴

(and we plunged along with the plungers, (۴۵

(and we cried lies to the Day of Doom, (۴۶

(till the Certain came to us.' (۴۷

(Then the intercession of the intercessors shall not profit them. (۴۸

(What ails them, that they turn away from the Reminder, (۴۹

(as if they were startled asses (۵۰

(fleeing before a lion? (۵۱

(Nay, every man of them desires to be given scrolls unrolled. (۵۲

(No indeed; but they do not fear the Hereafter. (۵۳

(No indeed; surely it is a Reminder; (۵۴

(so whoever wills shall remember it. (۵۵

And they will not remember, except thatGod wills; He is worthy to be feared, worthy (to forgive. (۵۶

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(O thou enveloped in thy cloak, (۱

(Arise and warn! (۲

(Thy Lord magnify, (۳

(Thy raiment purify, (۴

(Pollution shun! (۵

(And show not favor, seeking worldly gain! (۶

(For the sake of thy Lord, be patient! (۷

(For when the trumpet shall sound, (۸

(Surely that day will be a day of anguish, (۹

(Not of ease, for disbelievers. (۱۰

Leave

(Me (to deal) with him whom I created lonely, (۱۱

(And then bestowed upon him ample means, (۱۲

(And sons abiding in his presence (۱۳

(And made (life) smooth for him. (۱۴

(Yet he desireth that I should give more. (۱۵

(Nay! For lo! he hath been stubborn to Our revelations. (۱۶

(On him I shall impose a fearful doom. (۱۷

(For lo! he did consider; then he planned (۱۸

(Self) destroyed is he, how he planned! (۱۹)

(Again (self) destroyed is he, how he planned! (۲۰

(Then looked he, (۲۱

(Then frowned he and showed displeasure. (۲۲

(Then turned he away in pride (۲۳

(And said: This is naught else than magic from of old; (۲۴

(This naught else than speech of mortal man. (۲۵

(Him shall I fling unto the burning. (۲۶

(Ah, what will convey unto thee what that burning is! (۲۷

(I leaveth naught; It spareth naught (۲۸

(It shrivelleth the man. (۲۹

(Above it are nineteen. (۳۰

We have appointed only angels to be wardens of the fire, and their number have We made to be a stumbling block for those who disbelieve; that those to whom the scripture hath been given may have certainty, and that believers may increase in faith; and that those to whom the Scripture hath been given and believers may not doubt; and that those in whose hearts there is disease, and disbelievers, may say: What meaneth Allah by this similitude? Thus Allah sendeth astray whom He will, and whom He will He guideth. None

knoweth the hosts of thy Lord save Him. This is naught else than a Reminder unto (mortals. (۳۱

(Nay, by the Moon (۳۲

(And the night when it withdraweth (۳۳

(And the dawn when it shineth forth. (۳۴

(Lo! this is one of the greatest (portents) (۳۵

(As a warning unto men, (۳۶

(Unto him of you who will advance or hang back. (۳۷

(Every soul is a pledge for its own deeds; (۳۸

(Save these who will stand on the right hand. (۳۹

(In gardens they will ask one another (۴۰

(Concerning the guilty: (۴۱

(What hath brought you to this burning? (۴۲

(They will answer: We were not of those who prayed (۴۳

(Nor did we feed the wretched. (۴۴

(We used to wade (in vain dispute) with (all) waders, (۴۵

(And we used to deny the Day of Judgment, (۴۶

(Till the inevitable came unto us. (۴۷

(The mediation of no mediators will. avail them then. (۴۸

(Why now turn they away from the Admonishment (۴۹

(As they were frightened asses (۵۰

(Fleeing from a lion? (۵۱

Nay, but everyone of them desireth that he should be given open pages (from Allah).
((۵۲

(Nay, verily. They fear not the Hereafter. (۵۳

(Nay, verily. Lo! this is an Admonishment. (۵۴

(So whosoever will may heed. (۵۵

And they will not heed unless Allah willeth (it). He is the fount of fear. He is the fount of
(Mercy. (۵۶

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

O thou wrapped up (in a

(mantle)! (۱

(Arise and deliver thy warning! (۲

(And thy Lord do thou magnify! (۳

(And thy garments keep free from stain! (۴

(And all abomination shun! (۵

(Nor expect in giving any increase (for thyself)! (۶

(But for thy Lords (Cause) be patient and constant! (۷

(Finally when the Trumpet is sounded (۸

(That will be that Day a Day of Distress (۹

(Far from easy for those without Faith. (۱۰

(Leave Me alone (to deal) with the (creature) whom I created (bare and) alone! (۱۱

(To whom I granted resources in abundance (۱۲

(And sons to be by his side! (۱۳

(To whom I made (life) smooth and comfortable! (۱۴

(Yet is he greedy that I should add (yet more) (۱۵

(By no means! For to Our Signs he has been refractory! (۱۶

(Soon will I visit him with a mount of calamities! (۱۷

(For he thought and he plotted (۱۸

(And woe to him! how he plotted! (۱۹

(Yea woe to him! how he plotted! (۲۰

(Then he looked round; (٢١

(Then he frowned and he scowled; (٢٢

(Then he turned back and was haughty; (٢٣

(Then said he: "This is nothing but magic derived from of old;" (٢٤

(This is nothing but the word of a mortal!" (٢٥"

(Soon will cast him into Hell-Fire! (٢۶

(And what will explain to thee what Hell-Fire is? (٢٧

(Naught doth it permit to endure and naught doth it leave alone! (٢٨

(Darkening and changing the color of man! (٢٩

(Over it are Nineteen. (٣٠

And We have set none but angels as guardians of the Fire; and We have fixed their number only as a trial for Unbelievers in order that the people of the Book may arrive at certainty and the Believers may increase in Faith and that no doubts may be left for the People of the Book and the Believers and that those in whose hearts is a disease and the Unbelievers may say "What symbol doth Allah intend by this?" Thus doth Allah leave to stray whom He pleaseth and guide whom He pleaseth; and none can know (the forces of the Lord except He and this is no other than a warning to mankind. (٣١

(Nay verily: by the Moon (٣٢

(And by the Night as it retreateth (٣٣

(And by the Dawn as it shineth forth (٣۴

(This is but one of the mighty (Portents) (٣۵

(A warning to mankind (٣۶

(To any of you that chooses to press forward or to follow behind (٣٧

(Every soul will be (held) in pledge for its deeds. (٣٨

(Except the Companions of the Right Hand. (٣٩

(They will be) in Gardens (of Delight); they will question each other (۴٠)

(And (ask) of the Sinners: (۴١

(What led you into Hell-Fire?" (۴٢"

(They will say: "We were not of those who prayed;" (۴٣

(Nor were we of those who fed the indigent;" (۴۴"

(But we used to talk vanities with vain talkers;" (۴۵"

(And we used to deny the Day of Judgment" (۴۶"

Until there came"

(to us (the Hour) that is certain." (۴۷

(Then will no intercession of (any) intercessors profit them. (۴۸

(Then what is the matter with them that they turn away from admonition? (۴۹

(As if they were affrighted asses (۵۰

(Fleeing from a lion! (۵۱

(Forsooth each one of them wants to be given scrolls (of revelation) spread out! (۵۲

(By no means! But they fear not the Hereafter. (۵۳

(Nay this surely is an admonition: (۵۴

(Let any who will keep it in remembrance! (۵۵

But none will keep it in remembrance except as Allah wills: He is the Lord of
(Righteousness and the Lord of Forgiveness. (۵۶

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

!toi (Muhammad)! Le revêtu d'un manteau ,ش .۱

.Lève-toi et avertis .۲

.Et de ton Seigneur, célèbre la grandeur .۳

.Et tes vêtements, purifie-les .۴

..Et de tout péché, écarte-toi .۵

..Et ne donne pas dans le but de recevoir davantage .۶

.Et pour ton Seigneur, endure .۷

٨. Quand on sonnera du Clairon,

٩. alors, ce jour-là sera un jour difficile,

١٠. pas facile pour les mécréants.

١١. Laisse-Moi avec celui que J'ai créé seul,

١٢. et à qui J'ai donné des biens étendus,

١٣. et des enfants qui lui tiennent toujours compagnie,

١٤. pour qui aussi J'ai aplani toutes difficultés.

١٥. Cependant, il convoite [de Moi] que Je lui donne davantage.

١٦. Pas du tout! Car il reniait nos versets (le Coran) avec entêtement.

١٧. Je vais le contraindre à gravir une pente.

١٨. Il a

.réfléchi. Et il a décidé

!Qu'il périsse! Comme il a décidé .۱۹

!Encore une fois, qu'il périsse; comme il a décidé .۲۰

.Ensuite, il a regardé .۲۱

.Et il s'est renfrogné et a durci son visage .۲۲

.Ensuite il a tourné le dos et s'est enflé d'orgueil .۲۳

Puis il a dit: ‹Ceci (le Coran) n'est que magie apprise .۲۴

.‹ce n'est là que la parole d'un humain .۲۵

.(Je vais le brûler dans le Feu intense (Saqar .۲۶

?Et qui te dira ce qu'est Saqar .۲۷

;Il ne laisse rien et n'épargne rien .۲۸

.Il brûle la peau et la noircit .۲۹

.Ils sont dix neuf à y veiller .۳۰

Nous n'avons assigné comme gardiens du Feu que les Anges. Cependant, Nous .۳۱
n'en avons fixé le nombre que pour éprouver les mécréants, et aussi afin que ceux à
qui le Livre a été apporté soient convaincus, et que croisse la foi de ceux qui croient, et
que ceux à qui le Livre a été apporté et les croyants n'aient point de doute; et pour
que ceux qui ont au coeur quelque maladie ainsi que les mécréants disent: ‹Qu'a donc
voulu Allah par cette parabole?› C'est ainsi qu'Allah égare qui Il veut et guide qui Il
veut. Nul ne connaît les armées de ton Seigneur, à part Lui. Et ce n'est là qu'un rappel
.pour les humains

!Non!... Par la lune .۳۲

!Et par la nuit quand elle se retire .۳۳

!Et par l'aurore quand elle se découvre .۳۴

Saqar] est l'un des] .۳۵

[plus grandes [malheurs

.un avertissement, pour les humains .۳۶

.Pour qui d'entre vous, veut avancer ou reculer .۳۷

.Toute âme est l'otage de ce qu'elle a acquis .۳۸

:(Sauf les gens de la droite (les élus .۳۹

dans des Jardins, ils s'interrogeront .۴۰

:au sujet des criminels .۴۱

‹?Qu'est-ce qui vous a acheminés à Saqar› .۴۲

,Ils diront: ‹Nous n'étions pas de ceux qui faisaient la Salat .۴۳

,et nous ne nourrissions pas le pauvre .۴۴

,et nous nous associions à ceux qui tenaient des conversations futiles .۴۵

,et nous traitions de mensonge le jour de la Rétribution .۴۶

.‹[jusqu'à ce que nous vînt la vérité évidente [la mort .۴۷

.Ne leur profitera point donc, l'intercession des intercesseurs .۴۸

?Qu'ont-ils à se détourner du Rappel .۴۹

,Ils sont comme des onagres épouvantés .۵۰

.s'enfuyant devant un lion .۵۱

.Chacun d'eux voudrait plutt qu'on lui apporte des feuilles tout étalées .۵۲

.Ah! Non! C'est plutt qu'ils ne craignent pas l'au-delà .۵۳

.Ah! Non! Ceci est vraiment un Rappel .۵۴

.Quiconque veut, qu'il se le rappelle .۵۵

Mais ils ne se rappelleront que si Allah veut. C'est Lui qui est Le plus digne d'être .۵۶
.craint; et c'est Lui qui détient le pardon

ترجمه اسپانیایی

!Tú, el envuelto en un mantoi .۱

!Levántate y adviertei .۲

!A tu Señor, iensálzale .۳

!Tu ropa, ipurifícala .۴

!La abominación, ihuye de ella .۵

!No des esperando gananciai .۶

!La decisión de tu Señor, iespérala paciente .۷

,Cuando suene la trompeta .۸

ése será, entonces, un día difícil .۹

para los .۱۰

infieles, no fácil.

۱۱. ¡Déjame solo con Mi criatura,

۱۲. a quien he dado una gran hacienda,

۱۳. e hijos varones que están presentes!

۱۴. Todo se lo he facilitado,

۱۵. pero aún anhela que le dé más.

۱۶. ¡No! Se ha mostrado hostil a Nuestros signos.

۱۷. Le haré subir por una cuesta.

۱۸. Ha reflexionado y tomado una decisión,

۱۹. pero ¡qué decisión! ¡Maldito sea!

۲۰. Sí, ¡qué decisión! ¡Maldito sea!

۲۱. Luego, ha mirado.

۲۲. Luego, se ha puesto ceñudo y triste.

۲۳. Luego, ha vuelto la espalda, lleno de altivez.

۲۴. Y ha dicho: «¡Esto no es sino magia aprendida!

۲۵. ¡No es sino la palabra de un mortal!»

۲۶. ¡Lo entregaré al ardor del saqar!

۲۷. Y ¿cómo sabrás qué es el saqar?

۲۸. No deja residuos, no deja nada.

۲۹. Abrasa al mortal.

.Hay diecinueve que lo guardan .۳۰

No hemos puesto sino a ángeles como guardianes del Fuego y no los hemos .۳۱
puesto en ese número sino para tentar a los infieles, para que los que han recibido la
Escritura crean firmemente, para que los creyentes se fortifiquen en su fe, para que
no dude

!No! ¡Por la luna¡ .۳۲

!Por la noche cuando declina¡ .۳۳

!Por la mañana cuando apunta¡ .۳۴

,Es, sí, una de las mayores .۳۵

,a modo de advertencia para los mortales .۳۶

.para aquéllos de vosotros que quieran adelantarse o rezagarse .۳۷

.Cada uno será responsable de lo que haya cometido .۳۸

,Pero los de la derecha .۳۹

en .۴۰

jardines, se preguntarán unos a otros

.acerca de los pecadores .۴۱

«? Qué es lo que os ha conducido al saqar¿» .۴۲

,Dirán: «No éramos de los que oraban .۴۳

,no dábamos de comer al pobre .۴۴

parloteábamos con los parlones .۴۵

,y desmentíamos el día del Juicio .۴۶

.«hasta que vino a nosotros la cierta .۴۷

.Los intercesores no podrán hacer nada por ellos .۴۸

,Por qué han tenido que apartarse del Recuerdo¿ .۴۹

como asnos espantados .۵۰

?que huyen del león .۵۱

.Todos ellos quisieran que se les trajeran hojas desplegadas .۵۲

.Pero ¡no! No temen la otra vida .۵۳

,No! Es un Recuerdo¡ .۵۴

.que recordará quien quiera .۵۵

Pero no lo tendrán en cuenta, a menos que Alá quiera. Es digno de ser temido y .۵۶
.digno de perdonar

ترجمه آلمانی

.digen, des Barmherzigenِ Im Namen Allahs, des Gn

١. O du in den Mantel Gehüllter!

٢. Erhebe dich und warne.

٣. Deinen Herrn verherrliche.

۴. Dein Herz lنutere.

۵. Meide den Gtzendienst.

۶. Und erweise nicht Huld, indem du Mehrung suchst.

٧. Und dulde standhaft um deines Herrn willen;

٨. Denn, wenn in die Posaune gestoکen wird,

٩. Der Tag wird ein schwerer Tag sein,

١٠. Für die Unglنubigen alles eher als leicht.

١١. Laک Mich allein mit dem, den Ich geschaffen,

١٢. Und dem Ich Besitz in Fülle verlieh,

١٣. Und Shne, die immer da waren,

١۴. Und für den Ich alle Bequemlichkeit bereitete.

١۵. Dennoch wünscht er, daک Ich noch mehr gebe.

١۶. Mit nichten! denn er ist feindselig gewesen gegen

.Unsere Zeichen

.Aufbürden will Ich ihm bald schreckliche Mühsal .١٧

!Siehe, er sann und er wog .١٨

!Verderben über ihn! Wie wog er .١٩

!Verderben über ihn abermals! Wie wog er .٢٠

,Dann schaute er .٢١

,lichكDann runzelte er die Stirn und blickte verdrie .٢٢

rtigںDann wandte er sich ab und war hoff .٢٣

;Und sprach: «Das ist nichts als Zauberei, die weitergetragen wird .٢٤

«.Das ist nur Menschenwort .٢٥

.Bald werde Ich ihn ins Feuer der Hlle werfen .٢٦

?Und wie kannst du wissen, was Hllenfeuer ist .٢٧

;t nichts übrigںكEs verschont nichts und l .٢٨

.Es versengt das Gesicht .٢٩

,ber ihm sind neunzehn .٣٠

Und Wir haben einzig und allein Engel zu Hütern des Feuers gemacht. Und Wir .٣١
كubig sind, auf daںer zur Prüfung derer, die unglكsetzten ihre Anzahl nicht fest, au
ubig sind, anںheit erreichen, und die, die glكdie, denen das Buch gegeben ward, Gewi
ubigen nichtںGlauben zunehmen, und die, denen die Schrift gegeben ward, und die Gl
ubigen sprechen: «Wasںzweifeln, und die, in deren Herzen Krankheit ist, und die Ungl
rt Allah zum Irrenden, wen Er will, undںmeint Allah mit diesem Gleichnis?» Also erkl
führt richtig, wen Er will. Keiner kennt die Heerscharen deines Herrn als Er allein. Dies
.ist nur eine Ermahnung für den Menschen

۳۲. Nein, bei dem Mond,

۳۳. Und bei der Nacht, wenn sie sich entfernt,

۳۴. Und bei der Morgendنmmerung, wenn sie scheint,

۳۵. Wahrlich, es ist eine der grِکten (Heimsuchungen) –

۳۶. Eine Warnung für den Menschen,

۳۷. Für den unter euch, der

.rts schreiten oder zurückbleiben willنvorw

;Jede Seele ist ein Pfand für das, was sie verdient hat .۳۸

,Ausgenommen die zur Rechten .۳۹

rten einander befragendنIn G .۴۰

:Nach den Sündern .۴۱

«?Was hat euch in das Feuer der Hlle gebracht» .۴۲

,Sie werden sprechen: «Wir waren nicht unter denen, die beteten .۴۳

.Noch speisten wir die Armen .۴۴

.tzernنtz mit den SchwنUnd wir ergingen uns in eitlem Geschw .۴۵

,Und wir pflegten den Tag des Gerichtes zu leugnen .۴۶

«.Bis der Tod uns ereilte .۴۷

.Drum wird ihnen die Fürsprache der Fürsprecher nicht nützen .۴۸

,sie sich von der Ermahnung abwenden کWas ist ihnen denn, da .۴۹

,ren sie erschreckte EselنAls w .۵۰

?Die vor einem Lwen flüchten .۵۱

Nein, jedermann von ihnen wünscht, es mchten ihm offene Tafeln der . ۵۲
.Offenbarung gegeben werden

.Keineswegs! wahrlich, sie fürchten nicht das Jenseits .۵۳

.Keineswegs! wahrlich, dies ist eine Ermahnung .۵۴

.So mge, wer da will, ihrer gedenken .۵۵

۵۶. Und sie werden sich nicht ermahnen lassen, bis Allah so will. Er ist wert der Ehrfurcht und der Eigner der Vergebung.

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

۱. O tu che sei avvolto nel mantello,

۲. alzati e ammonisci,

۳. e il tuo Signore magnifica,

۴. e le tue vesti purifica,

۵. allontanati dall'abiezione .

۶. Non dar nulla sperando di ricevere di più,

۷. ma sopporta con pazienza per il tuo Signore!

۸. Quando sarà soffiato nella Corno,

۹. quello sarà un Giorno difficile,

۱۰. niente affatto facile per i miscredenti.

۱۱. LasciaMi solo

con colui che ho creato,

۱۲. cui ho concesso abbondanza di beni,

۱۳. e figli al suo fianco,

۱۴. al quale ho facilitato ogni cosa,

۱۵. e che ancora desidera che gli dia di più.

۱۶. No, invero è stato refrattario ai Nostri segni:

۱۷. lo costringerò a una dura salita.

۱۸. Ha ponderato e l'ha definito.

۱۹. Perisca per come l'ha definito,

۲۰. Sí, perisca per come l'ha definito!

۲۱. Quindi ha guardato,

۲۲. si è accigliato e rabbuiato.

۲۳. Ha volto le spalle, si è fatto altero

۲۴. e ha detto: «Questo non è che magia appresa;

۲۵. non è altro che un discorso di un uomo».

۲۶. Lo getterò nel Calore che brucia.

۲۷. Chi mai ti dirà cos'è il Calore che brucia?

۲۸. Nulla risparmia, non lascia nulla;

۲۹. carbonizza gli uomini.

۳۰. Gli stanno a guardia diciannove [angeli].

Non ponemmo che angeli a guardia del fuoco, fissando il loro numero solo per .٣١
tentare i miscredenti, affinché credessero con fermezza quelli cui è stato dato il Libro e aumentasse la fede dei credenti e non dubitassero coloro cui è stata data la Scrittura e i credenti, e affinché coloro che hanno morbo nel cuore e i miscredenti dicessero: « Cosa vuol significare Allah con questa metafora ?». E' così che Allah travia chi vuole e guida chi vuole. Non conosce le truppe del tuo Signore altri che Lui. Questo .non è altro che un Monito per gli uomini

No, per la .٣٢

,luna

,per la notte quando volge al termine .۳۳

,e per l'aurora quando si mostra .۳۴

,il Calore è davvero uno dei più segni più grandi] .۳۵

,un monito per gli uomini .۳۶

.per chi di voi vuole avanzare [nella fede] o indietreggiare .۳۷

,Ogni anima è pegno di quello che ha compiuto .۳۸

;eccetto i compagni della destra .۳۹

saranno] nei Giardini e si interpelleranno a vicenda] .۴۰

:a proposito dei colpevoli .۴۱

.«?Cosa mai vi ha condotti al Calore che brucia » .۴۲

,Risponderanno: « Non eravamo tra coloro che eseguivamo l'orazionet .۴۳

,né nutrivamo il povero .۴۴

e chiacchieravamo vanamente con i chiacchieroni .۴۵

,e tacciavamo di menzogna il Giorno del Giudizio .۴۶

.«finché non ci pervenne la certezza .۴۷

.Non gioverà loro l'intercessione di intercessori .۴۸

?Ma perché mai si scostano dal Monito .۴۹

Sembravano onagri spaventati .۵۰

!che fuggono davanti a un leone .۵۱

۵۲. Ciascuno di loro vorrebbe che gli fossero dati fogli dispiegati.

۵۳. No, non hanno invece alcun timore dell'Altra vita!

۵۴. No, in verità questo è un Monito.

۵۵. Se ne ricordi dunque chi vuole.

۵۶. Ma non se ne ricorderanno altrimenti che se Allah vuole. Egli è il più Degno di essere temuto, è il Detentore del perdono.

ترجمه روسی

Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного!

۱. О завернувшийся!

۲. Встань и увещевай!

۳. И Господа твоего возвеличивай!

۴. И одежды твои очисть!

۵. И скверны беги!

۶. И неоказывай милость, стремясь к большему!

۷. И ради Господа твоего терпи!

۸. А когда затрубят в трубу,

۹.

то это – в день тот, день тяжелый.

۱۰. Для неверных нелегкий.

۱۱. Оставь Меня и того, кого создал Я единым,

۱۲. и кому сделал богатство широкое,

۱۳. и сыновей здесь находящихся –

۱۴. и распростер ему гладко.

۱۵. потом жадничает он, что бы Я добавил.

۱۶. Так нет! Он пред Нашими знамениями упорен.

۱۷. Я возложу на него "подъем".

۱۸. Ведь он задумал и расчитал.

۱۹. И быть ему убиту! как он расчитал!

۲۰. И еще быть ему убиту! как он расчитал!

۲۱. Потом он посмотрел!

۲۲. Потом нахмурился и насупился,

۲۳. потом отвернулся и возвеличился

۲۴. и сказал: "Не иное это, как колдовство, что передается!

۲۵. Не иное это, как речь людская!"

۲۶. Сожгу Я его в сакаре!

۲۷. А что даст тебе знать, что такое сакар?

۲۸. Не оставляет он и не покидает –

.сжигатель кожи .۲۹

.Над ним – девятнадцать .۳۰

Сделали Мы властителями огня только ангелов и сделали число их только .۳۱ испытанием для тех, которые не веруют, чтобы удостоверились те, кому дана книга, и усилили те, которые веруют, веру. И не сомневались те, кому дана книга, и верующие. И чтобы сказали те, в сердцах которых болезнь, и неверующие: "Что такое хотел Аллах этим, как притчей?" Так вводит в заблуждение Аллах, кого хочет, и ведет прямым путем, кого хочет, и никто не .знает воинст Гопода твоего, кроме Него, а это – лишь напоминание людям

!Так нет! клюнусь месяцем .۳۲

,И ночью, когда она повертывается .۳۳

!и зарей, когда она показывается .۳۴

.Ведь это – одна из величайших .۳۵

В .۳۶

увещание для людей,

۳۷. тем, кто пожелает из вас идти вперед или отступать.

۳۸. Всякая душа – заложница того, что она приобрела,

۳۹. кроме владык правой –

۴۰. в садах они расспрашивают друг друга

۴۱. о грешниках:

۴۲. "Что завело вас в сакар?"

۴۳. Говорят они: "Мы не были среди молящихся,

۴۴. и не кормили мы бедняка,

۴۵. и мы погрязали с погрязавшими,

۴۶. и мы объявили ложью день суда,

۴۷. пока не пришла к нам достоверность".

۴۸. И не помогает им заступничество заступников.

۴۹. Что же с ними, что они отвертываются от напоминания,

۵۰. точно они ослы распуганные,

۵۱. что убежали от побеждающего?

۵۲. Да! Ведь хочет всякий человек из них, чтобы ему дали свитки развернутые.

۵۳. Так нет! Да! Они не боятся жизни последней!

۵۴. Так нет! Ведь это – напоминание,

۵۵. и, кто пожелает, вспомнить его.

Но не вспомнят они, если не пожелает Аллах: Он достоин боязни, достоин .۵۶
!прощения

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.Ey elbisesiyle ba n rten -۱

.Kalk da korkut -۲

.Ve Rabbini büyük bil -۳

.Ve elbiseni temizle -۴

.Ve putlardan çekin -۵

.Ve bir eyi, daha fazlasn elde etmek için ve ba a kakarak verme -۶

.Ve Rabbine dayan, sabret -۷

.O boru, çalnnca -۸

.Artk o gündür pek güç bir gün -۹

.Kâfirlere kolay deíldir -۱۰

.Brak beni ve yarattm yapayalnz -۱۱

.O yarattm ki yarattm ve ona hayliden-hayli mal verdim -۱۲

.Gzlerinin nünde duran oúllar verdim -۱۳

.Ve onun geçimini yaydm da yaydm -۱۴

.Sonra da daha fazlala trmam umar -۱۵

,Hayr, mümkün deíl; üphe yok o -۱۶

.delillerimize kar adamaklI inada giri ti

.Ben de onu, rahat ve huzur yüzü grmeyeceí bir azâba uŕatacaḿ -۱۷

.üphe yok ki o, iyice bir dü ündü de kendince lçtü-biçtiق -۱۸

.Geberesice nasl da lçtü-biçti -۱۹

.Sonra gene de geberesice, nasl da lçütü-biçti -۲۰

.Sonra bakt -۲۱

,Sonra ka n çatt, suratn ast -۲۲

.sonra ardn dndü ve ululanmaya kalk t -۲۳

.Derken bu, ancak dedi, eskiden beri sylenegelen bir büyü -۲۴

.Bu ancak insan szü -۲۵

.Onu yakc cehenneme atarm -۲۶

?Ve bilir misin, nedir yakc cehennem -۲۷

.Yakar bitirir de gene brakmaz -۲۸

.Derileri tamâmyla yakar kavurur -۲۹

.On dokuz memûru vardr -۳۰

Ve biz, cehennem memûrlarn, meleklerden tâyin ettik ve kendilerine kitap - ۳۱
verilenlerin iyiden-iyiye anlayp inanmalar için ve inananlarn inancn arttrsn ve
kendilerine kitap verilenlerle inananlar, üpheye dü mesinler ve gnüllerinde hastalk
olanlar ve kâfirlerse, Allah bununla, bu rnekle neyi kastediyor ki desinler diye saylarn
te bylece Allah, bildiíni saptrr ve dilediíni doŕu yola sokar ف .on dokuz olarak taktîr ettik
.ve Rabbinin ordusu ne kadardr, ancak Allah bilir ve bu, insanlara bir üttür ancak

.Hayr, gerçekten de andolsun aya -۳۲

.Ve andolsun çekilip giderken geceye -۳۳

.Ve klanp doًarken güne -۳۴

.Cehennem, üphe yok ki pek büyük mahlûklardan biridir -۳۵

.Korkutucudur insanlar -۳۶

.Sizden, ileri geçip itâat edenleri ve geri kalp isyâna dalanlar -۳۷

.Herkes, kazancna baٍldr -۳۸

.Ancak sa ٌtaraf ehli ba ka -۳۹

.Cennetlerdedir onlar, soralar, konu urlar -۴۰

.Mücrimlerin hâlinden -۴۱

?Nedir derler cehenneme sokan sizi -۴۲

.Derler ki: Namaz klmazdk -۴۳

.Ve yoksulu doyurmazdk -۴۴

.Ve bo lâflarla azgnlًa dalanlarla biz de dalardk -۴۵

-۴۶

.Ve cezâ gününü yalanlardk

.Bize ِlüm gelip çatncaya dek -۴۷

.Derken efâatçilerin efâati fayda vermez onlara -۴۸

.Derken ne oluyor onlara kiِ ütten, Kur’ân'dan yüz çevirmedeler, kaçmadalar -۴۹

.Sanki yabâni e eklerdir onlar da -۵۰

.Arslandan kaçyorlar -۵۱

.Hayr, onlarn herbiri, ister ki apaçk sahîfeler verilsin onlara -۵۲

.Hayr, ِyle deil, onlar, âhiretten korkmazlar -۵۳

.Gerçekten de Kur’ân, birِ üttür -۵۴

.Artk dileyen, ِüt alr onunla -۵۵

Ve Allah'n dilediinden ba kasِ üt alamaz; odur çekinilmeye deer ve yarlgayp suçlar -۵۶
.rter

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

!(Ey (libasına) bürünüb sarınan (Peyğəmbər .۱

!Qalx (qövmünü Allahın əzabı ilə) qorxut .۲

!z Rəbbini uca tut? .۳

(!Libasını təmizlə! (Nəfsini günahlardan pak et .۴

(!Əzaba səbəb olacaq) pis şeylərdən uzaqlaş! (Bütləri tərk et) .۵

(!Etdiyin yaxşılığı) çox bilib başa qalxma! (Heç kəsə minnət qoyma) .۶

Rəbbinin yolunda (Rəbbinin rizasını qazanmaq üçün bu yolda sənə üz verəcək bütün .٧
!çətinliklərə) səbr et

,Elə ki, sur çalındı .٨

;O gün çox ağır bir gün olacaqdır .٩

!O gün) kafirlər üçün asan olmayacaqdır) .١٠

Ya Peyğəmbər!) Məni ?z yaratdığım kimsə ilə tək burax! (Vəlid ibn Müğirə kimi) .١١
(!kafirin cəzasını yalnız Mənə tapşır

;Mən ona bollu mal-dövlət əta etdim .١٢

;(Yanında hazır duran oğullar (verdim .١٣

Ona (hər şeyi) artıqlaması ilə müyəssər etdim (sərvət və mənsəbi ayağının altına .١٤
.(döşədim

.Bütün bunlardan) sonra yenə də (var-dövlətini) artırmağımı istəyir) .١٥

.Xeyr (bu ola bilməz). Cünki o, ayələrimizə qarşı inadkar oldu .١٦

!Mən onu məşəqqətli bir əzaba düçar edəcəyəm .١٧

.O (Qur'an barəsində) fikirləşdi və (orada deyilənləri öz ürəyində) ölçdü-biçdi .١٨

lüm olsun? .١٩

.(ona! Necə ölçdü-biçdi?! (Peyğəmbərə sehrbaz dedi

!?Yenə də ölüm olsun ona! Necə ölçdü-biçdi .٢٠

.Sonra (qövmünün üzünə) baxdı .٢١

.Sonra üz-gözünü turşutdu, qaşqabağını tökdü .٢٢

.Sonra da (imandan) üz çevirdi, (Peyğəmbərə tabe olmağa) təkəbbür göstərdi .٢٣

!Və dedi: "Bu (sehrbazlardan) öyrənilən sehrdən başqa bir şey deyildir .٢٤

"!Bu yalnız bəşər sözüdür .٢٥

.(Biz onu Səqərə atacağıq (orada yandıracağıq .٢٦

!Ya Peyğəmbər!) Sən nə bilirsən (haradan bilirsən) ki, nədir Səqər) .٢٧

!O (heç kəsi sağ) qoymaz və (salamat) buraxmaz .٢٨

!İnsanı yandırıb-yaxar .٢٩

.Onun üstündə on doqquz (nəfər gözətçi mələk) vardır .٣٠

Biz cəhənnəm gözətçilərini yalnız mələklərdən etdik. Biz onların sayını ancaq .٣١
kafirlərin imtahana çəkilməsi, kitab verilənlərin yəqinlik hasil etməsi (çünki onların kitablarında bu mələklərin sayı on doqquzdur), iman gətirənlərin imanının daha da artması, kitab əhlinin və mö'minlərin (bununla əlaqədar Muhəmməd əleyhissəlam barəsində) şübhəyə düşməməsi, həmçinin qəlblərində mərəz (nifaq və şəkk mərəzi) olanların və kafirlərin: "Allah bu misalla nə demək istəyir?" - demələri üçün (on doqquz) etdik. Allah istədiyi kimsəni (haqq yoldan) belə sapdırır və istədiyini də doğru yola salır. Rəbbinin ordularını özündən başqası bilməz. Bu (vəsf olunan Səqər) insanlar !üçün ancaq bir öyüd-nəsihətdir

;Xeyr! (İş heç də bu müşriklərin zənn etdiyi kimi deyildir). And olsun aya .٣٢

Dönüb-qayıdan (yaxud gündüzün dalınca gələn) gecəyə .٣٣

,Və sökülməkdə olan dan yerinə ki .٣۴

!Cəhənnəm) böyük bəlalardan biridir) .٣۵

– O, Allahın əzabı ilə) qorxudur insanları) .٣۶

!Sizdən (yaxşı işlərdə) irəli düşmək, yaxud geri qalmaq istəyənləri .٣٧

(!Hər kəs öz əməlinin girovudur! (Hərə öz əməlinin əvəzini alacaqdır .٣٨

(Sağ tərəf sahibləri (əməl dəftərləri sağ əllərinə verilənlər .٣٩

!istisna olmaqla

;Onlar cənnətlərdədirlər; bir-birindən soruşacaqlar .۴۰

Günahkarlar barəsində (və sonra həmin günahkarlara müraciət edib belə .۴۱
:(deyəcəklər

"?Sizi Səqərə (Cəhənnəmə) salan nədir" .۴۲

;Onlar deyəcəklər: "Biz namaz qılanlardan deyildik .۴۳

;Yoxsulu da yedirtməzdik .۴۴

;Batilə dalanlarla birlikdə biz də dalardıq .۴۵

.Haqq-hesab gününü yalan sayardıq .۴۶

."(lüm bizi haqlayana qədər (bu vəziyyətdə qaldıq? .۴۷

!Şəfaət edənlərin şəfaəti onlara fayda verməz .۴۸

.(Onlara nə olub ki, öyüd-nəsihətdən üz çevirirlər (qaçırlar .۴۹

.Onlar sanki vəhşi eşşəklərdir .۵۰

!O eşşəklər ki) aslandan hürküb qaçarlar) .۵۱

.Xeyr, onların hər biri özünə (göydən) nazil olmuş səhifələr verilməsini istəyər .۵۲

!Xeyr, daha doğrusu, onlar axirətdən qorxmazlar .۵۳

!Xeyr, bu (Qur'an) bir öyüd-nəsihətdir .۵۴

.İstəyənlər ondan öyüd alar .۵۵

Bununla belə, Allah istəməsə, onlar əsla öyüd ala bilməzlər. Qorxub çəkinməyə də, .۵۶
!bağışlamağa da layiq olan ancaq Odur

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. ا□ (محمد) جو کپ□ا لپی□□ پ□□ □و

۲. اُ□□و اور □دایت کرو

۳. اور اپن□ پروردگار کی ب□ائی کرو

۴. اور اپن□ کپ□و□ کو پاك رک□و

۵. اور ناپاکی س□ دور ر□و

۶. اور (اس نیت س□) احسان ن□ کرو ک□ اس س□ زیاد□ ک□ طالب □و

۷. اور اپن□ پروردگار ک□ لئ□ صبر کرو

۸. جب صور پ□ونکا جائ□ گا

۹. و□ دن کا مشکل دن □وگا

۱۰. (یعنی) کافرو□ پر آسان ن□ □وگا

۱۱. □می□ اس شخص س□ سمج□ لین□ دو جس کو □م ن□ اکیلا پیدا کیا

۱۲. اور مال کثیر دیا

۱۳. اور (□ر وقت اس ک□ پاس) حاضر ر□ن□ وال□ بی□□ دیئ□

۱۴. اور

ہر طرح کے سامان میں وسعت دی

۱۵. ابھی خواہش رکھتا ہے کہ اور زیادہ دیں

۱۶. ایسا ہرگز نہیں ہوگا۔ یہ ہماری آیتیں کا دشمن رہا ہے

۱۷. ہم اسے صعود پر چڑھائیں گے

۱۸. اس نے فکر کیا اور تجویز کی

۱۹. یہ مارا جائے اس نے کیسی تجویز کی

۲۰. پھر یہ مارا جائے اس نے کیسی تجویز کی

۲۱. پھر تامل کیا

۲۲. پھر تیوری چڑھائی اور منہ بگاڑ لیا

۲۳. پھر پشت پھیر کر چلا اور (قبول حق سے) غرور کیا

۲۴. پھر کہنے لگا کہ یہ تو جادو ہے جو (اگلوں سے) منتقل ہوتا آیا ہے

۲۵. (پھر بولا) یہ (خدا کا کلام نہیں بلکہ) بشر کا کلام ہے

۲۶. ہم عنقریب اس کو سقر میں داخل کریں گے

۲۷. اور تم کیا سمجھے کہ سقر کیا ہے؟

۲۸. (وہ آگ ہے کہ) نہ باقی رکھے گی اور نہ چھوڑے گی

۲۹. اور بدن جھلس کر سیاہ کردے گی

۳۰. اس پر اُنیس داروغہ ہیں

۳۱. اور ہم نے دوزخ کے داروغہ فرشتے بنائے ہیں۔ اور ان کا شمار کافروں کی آزمائش کے لئے مقرر کیا ہے (اور) اس لئے کہ اہل کتاب یقین کریں اور مومنوں کا ایمان اور زیادہ ہو اور اہل کتاب اور مومن شک نہ لائیں۔ اور اس لئے کہ جن لوگوں کے دلوں میں (نفاق کا) مرض ہے اور (جو) کافر (ہیں) کہیں کہ اس مثال (کے بیان کرنے) سے خدا کا مقصد کیا ہے؟ اسی طرح خدا جس کو چاہتا ہے گمراہ کرتا ہے اور جس کو چاہتا ہے ہدایت کرتا ہے اور

تم□ار□ پروردگار ک□ لشکرو□ کو اس ک□ سوا کوئی ن□ی□ جانتا□ اور ی□ تو بنی آدم ک□ لئ□ نصیحت □□

۳۲. □ا□ □ا□ (□می□) چاند کی قسم

۳۳. اور رات کی جب پی□□ پ□یرن□ لگ□

۳۴. اور صبح کی جب روشن □و

۳۵. ک□ و□ (آگ) ایک ب□ت ب□ی (آفت) □□

۳۶. (اور) بنی آدم ک□ لئ□ مؤجب خوف

۳۷. جو تم می□ س□ آگ□ ب□□نا چا□□ یا پیچ□□ ر□نا چا□□

۳۸. □ر شخص اپن□ اعمال ک□ بدل□ گرو □□

۳۹. مگر دا□نی طرف وال□ (نیک لوگ)

۴۰. (ک□) و□ باغ□ائ□ ب□شت می□ (□و□ گ□ اور) پوچ□ت□ □و□ گ□

۴۱. (یعنی آگ می□ جلن□ وال□) گن□گارو□ س□

۴۲. ک□ تم دوزخ می□ کیو□ پ□□؟

۴۳. و□ جواب دی□ گ□ ک□ □م نماز ن□ی□ پ□□ت□ ت□□

۴۴. اور ن□ فقیرو□ کو ک□انا ک□لات□ ت□□

۴۵. اور ا□ل باطل ک□ سات□ مل کر (حق س□) انکار کرت□ ت□□

۴۶. اور روز جزا کو ج□□لات□ ت□□

۴۷. ی□ا□ تک ک□ □می□ موت آگئی

۴۸. (تو اس حال می□) سفارش کرن□ والو□ کی سفارش ان ک□ حق می□ کچ□ فائد□ ن□ د□ گی

۴۹. ان کو کیا □وا □□ ک□ نصیحت س□ روگردا□ □و ر□□ □ی□

۵۰. گویا گد□□ □ی□ ک□ بدک جات□ □ی□

۵۱. (یعنی) شیر س□ □ر کر ب□اگ جات□ □ی□

۵۲. اصل ی□ □□ ک□ ان می□ س□ □ر شخص ی□ چا□تا □□ ک□ اس ک□ پاس ک□لی □وئی کتاب آئ□

۵۳. ایسا □رگز ن□ی□ □وگا□ حقیقت ی□ □□ ک□ ان کو آخرت کا خوف □ی ن□ی□

۵۴. کچ□ شک ن□ی□ ک□ ی□ نصیحت □□

۵۵.

تو جو چا□□ اس□ یاد رک□□

۵۶. اور یاد ب□ی تب □ی رک□ی□ گ□ جب خدا چا□□□ و□ی □رن□ ک□ لائق اور بخشش کا مالک □□

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

$ (۳۶)

$ (۳۷)

$ (۳۸)

$ (۳۹)

$ (۴۰)

$ (۴۱)

$ (۴۲)

$ (۴۳)

$ (۴۴)

$ (۴۵)

$ (۴۶)

$ (۴۷)

$ (۴۸)

$ (۴۹)

$ (۵۰)

$ (۵۱)

$ (۵۲)

$ (۵۳)

$ (۵۴)

$ (۵۵)

$ (۵۶)

ترجمه کردی

١. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn Yê xwe di kinca da pêcayî!

٢. Tu rabe, îdî tu (merivan) hişyar bike.

٣. Û tu Xuda yê xwe (ji hevrîtî ya pûtan) bi mezinahî paqij bike.

٤. Û tu îdî cilê xwe paqij bike.

٥. Û tu îdî dest ji pîsî ya berde.

٦. Û tu tilfa bi kirina xwe neke, ji bo ku tu (hember ya wan) pir hildî.

٧. Îdî tu ji bona (qayîlbûna) Xuda yê xwe ra hew bike.

٨. Îdî gava (ji bona hewarê) di stûrî da hatibe qîkirinê.

٩. Îdî ewa roya royeke pir tenge.

١٠. Li ser filan qe hêsaî nîne.

١١. Tu min û ewî (fileyê) ku min ewa rût afirandîye bi tenê bihêle.

١٢. Min ji bona wî ra malê peyweste daye.

١٣. Û zarên xûyaî jî daye.

١٤. Û min ji bona wî ra qencî

.raxistibû

.Paşê ewî jî dixwast, ku ez ji wî ra hêj pir bikim .۱۵

Na! (ez ji bona wî ra pir nakim) loma bi rastî ewa ji bona beratene me ra înçkar .۱۶
.bûye

.Di nêzîk da bi rastî ezê ji bona bilindî ya wî ra (şapatan) raxim .۱۷

.Bi rastî ewî raman kirîye û pîva ye .۱۸

?Îdî ewa bimire (hatîye kuştinê) ka ewî ça pîva ye .۱۹

?Paşê dîsa ewa bimire, ka ewî biçi awayî pîva ye .۲۰

.Paşê li wan (pîvanê xwe) mêze kirîye .۲۱

.Pasê murûzê xwe kirîye û rûye xwe tirş kirîye .۲۲

.Paşê pişta xwe daye xwe qure kirîye .۲۳

".Îdî (aha) gotiye: "Bi rastî eva (Qur'an a) ançeke; ji şopa wan ançne borîne .۲۴

.Bi rastî eva (Qur'an a) hey gotinêmerivan in .۲۵

.Di nêzîk da ezê jî ewî bavêjime (doja) sar .۲۶

?Tu ji kû dizanî gelo ka (doja) sar çîye .۲۷

.Ewa doja) di para da tu tiştî nahêle û tu kesî bernade) .۲۸

.Ewa (doja) çerman hişk dike .۲۹

.Li ser (wê dojê) nuzdeh (ferişteyên fermande) hene .۳۰

Ji bona ku ewanê pirtûk ji wan ra hatîye bizanin bi rastî ewa pirtûka ji wan ra hatîye .۳۱
maf e û bawer ya wanê, ku bawer kirine jî pir bibe û ji bo ku ewanê ji wan ra pirtûk
hatîye û ewanê bawer kirine dudil nebin û ji bona ku ewanê di dilê wan da nexwaşî

heye û ewanê bûne file (aha) bêjin, ka Yezdan bi van hecwekîyan çi va ye? Me hevrîne dojê hey ji

ferişţan çê kirîye, me hêjmara wan (ferişţan) ji bona wanê, ku bûne fıne raxistîye ceribandin. Bi vî awayî Yez¬dan ji kîjanî ra bivê, rê ya xwe li ber wî wunda dike û ji kîjanî ra jî bivê,ewî tîne rê ya rast. Ji pêşţirê Xuda yê te tu kes bi hêjmara leşkerê wî .nizan e.Ewa (doja sar) ji bona kesan ra hey şîretek e

.Nal (bi gotina wan filan nîne) bi hîvê .٣٢

.Û bi danê şevê gava dizvire diçe .٣٣

.Û bi danê sibehê jî gava zer dibe .٣٤

.Sond dixum, ku ewa (doja sar) yek ji wan (şapatên) mezin in .٣٥

.Ewa doja) ji bona merivan ra hişyar bûnek e) .٣٦

Her wusan jî) ji we kîjanê bivê, ku di qencîyan da pêş û paş da bikeve, ji bona (wî ra) .٣٧
.(jîhişyar bûnek e

.Her kesek gerewa kirina xwe ye .٣٨

.Ji pêşţirê (wanê pirtûka wan) li rastê wan da hatîye dayînê .٣٩

.Ewanan di behiştandan in .٤٠

.Ji gunehkaran dipirsin .٤١

?Gelo çi tişti hûn xistine vê (doja) sare qeremok .٤٢

".Ewan (aha pisyara wan dane û) gotine: "Bi rastî em ji wanê nimêjker ne bûn .٤٣

.Me ji bona belengazan ra jî xurek ne dida .٤٤

.Û em bi leyîztik hazan ra noqê leyîztikê dibûn .٤٥

.(Û me bi roya xelat û celatan vir dikir (bi wê bawer ne dikir .٤٦

.Em di van kirinan da bûn) heya mirina me hat) .٤٧

۴۸. Îdî mehder ya tu mehdervanî kêrê wan ne hat.

۴۹. Bi vî ra jî gelo ji bona wan

?ra çi bûye ku ewan (ji Qur'an ê) rû difetilînin

.Tu dibê qey ewan kerên kovîn e .۵۰

.Ji şêran silikîn e .۵۱

Na! (ewan ji wan şîretan hiş hilnadin) lê divên, ku ji bona wan heryekê ra rûpelên .۵۲ .vekirî li ser navê wan ji Xuda yê wan bihata, paşê bawer bikirinan

Na! (ji bona wan ra ewan rûpelan nayên) lê ewan ji (şapata) para da natirsin (loma .۵۳ .(bawer nakin

Na! (bila ewan ji wan kirinê xwe para werin) loma bi rastî ewa (Qur'an a) hişyar .۵۴ .(bûneke (sedritî ye

.Îdî kîjan bivê, ji bona xwe ra ji wê (Qur'an ê) şîretan hildide .۵۵

Ji pêştirê wanêYezdan va ye, ku ji (Our'an ê) şîretan hildin, qe tu kes şîretan .۵۶ .hilnade. Bi rastî (Yezdan) babete ji bo parizî û baxişandinê ra

ترجمه اندونزی

(Maka waktu itu adalah waktu(datangnya)hari yang sulit,(۹

(Bagi orang- orang kafir lagi tidak mudah.(۱۰

Biarkanlah Aku bertindak terhadap orang yang Aku telah menciptakannya sendirian. ((۱۱) (۲

(Dan Aku jadikan baginya harta benda yang banyak,(۱۲) (۳

(Dan anak- anak yang selalu bersama dia,(۱۳) (۴

Dan Ku lapangkan baginya(rezeki dan kekuasaan)dengan selapang- lapangnya,(۱۴) ((۵

(Kemudian dia ingin sekali supaya Aku menambahnya.(۱۵) (۶

Sekali- kali tidak (kan Aku tambah)karena sesungguhnya dia menentang ayat- ayat (Kami (Al Quran).(١۶) (٧

(Aku akan membebaninya mendaki pendakian yang memayahkan.(١٧) (٨

(Sesungguhnya dia telah memikirkan dan menetapkan(apa yang ditetapkannya)(١٨) (٩

(Maka celakalah dia! Bagaimanakah dia menetapkan,(١٩) (١٠

(Kemudian celakalah dia! Bagaimanakah dia menetapkan,(٢٠) (١١

(Kemudian dia memikirkan,(٢١) (١٢

(Sesudah itu dia bermasam muka dan merengut,(٢٢) (١٣

Kemudian dia berpaling(dari kebenaran)dan menyombongkan

(diri,(٢٣) (١۴

Lalu dia berkata:"(Al Quran)ini tidak lain hanyalah sihir yang dipelajari(dari orang-orang dahulu),(٢۵) (١۵

(Ini tidak lain hanyalah perkataan manusia".(٢۵) (١۶

(Aku akan memasukkannya ke dalam(neraka)Saqar.(٢۶) (١٧

(Tahukah kamu apa(neraka)Saqar itu(٢٧) (١٨

(Saqar itu tidak meninggalkan dan tidak membiarkan.(٢٨) (١٩

(Neraka Saqar)adalah pembakar kulit manusia.(٢٩) (٢٠)

(Di atasnya ada sembilan belas(malaikat penjaga).(٣٠) (٢١

Dan tiada Kami jadikan penjaga neraka itu melainkan dari malaikat; dan tidaklah Kami menjadikan bilangan mereka itu melainkan untuk jadi cobaan bagi orang- orang kafir, supaya orang- orang yang diberi Al Kitab menjadi yakin dan supaya orang yang beriman bertambah imannya dan supaya orang- orang yang diberi Al- Kitab dan orang- orang mukmin itu tidak ragu- ragu dan supaya orang- orang yang di dalam hatinya ada penyakit dan orang- orang kafir(mengatakan):" Apakah yang dikehendaki Allah dengan bilangan ini sebagai suatu perumpamaan" Demikianlah Allah menyesatkan orang- orang yang dikehendaki- Nya dan memberi petunjuk kepada siapa yang dikehendaki- Nya. Dan tidak ada yang mengetahui tentara Tuhanmu melainkan Dia sendiri. Dan Saqar itu tiada lain hanyalah peringatan bagi (manusia.(٣١) (٢٢

(Sekali- kali tidak, demi bulan,(٣٢) (٢٣

(Dan malam ketika telah berlalu,(٣٣) (٢۴

(Dan subuh apabila mulai terang.(٣۴) (٢۵

(Sesungguhnya Saqar itu adalah salah satu bencana yang amat besar,(٣۵) (٢۶

(Sebagai ancaman bagi manusia.(۳۶) (۲۷

(Yaitu) bagi siapa di antaramu yang berkehendak akan maju atau mundur.(۳۷) (۲۸)

(Tiap- tiap diri bertanggung jawab atas apa yang telah diperbuatnya,(۳۸) (۲۹

(Kecuali golongan kanan,(۳۹) (۳۰

(Berada di dalam surga, mereka tanya menanya,(۴۰) (۳۱

(Tentang(keadaan)orang- orang yang berdosa,(۴۱) (۳۲

(Apakah yang memasukkan kamu ke dalam Saqar(neraka)"(۴۲) (۳۳ "

Mereka menjawab:" Kami dahulu tidak termasuk orang- orang yang mengerjakan (salat,(۴۳) (۳۴

(Dan kami tidak(pula)memberi makan orang miskin,(۴۴) (۳۵

Dan adalah kami membicarakan yang batil, bersama dengan orang- orang yang (membicarakannya,(۴۵) (۳۶

(Dan adalah kami mendustakan hari pembalasan,(۴۶) (۳۷

(Hingga datang kepada kami kematian".(۴۷) (۳۸

Maka tidak berguna lagi bagi mereka syafaat dari orang- orang yang memberikan (syafaat.(۴۸) (۳۹

(Maka mengapa mereka(orang- orang kafir)berpaling dari peringatan(Allah)",(۴۹) (۴۰

(Seakan - akan mereka itu keledai liar yang lari terkejut,(۵۰) (۴۱

(Lari daripada singa.(۵۱) (۴۲

Bahkan tiap- tiap orang dari mereka berkehendak supaya diberikan kepadanya (lembaran- lembaran yang terbuka.(۵۲) (۴۳

(Sekali- kali tidak. Sebenarnya mereka tidak takut kepada negeri akhirat. (۵۳) (۴۴

Sekali- kali tidak demikian halnya. Sesungguhnya Al Quran itu adalah peringatan.(۵۴) ((۴۵

Maka barang siapa menghendaki, niscaya dia mengambil pelajaran daripadanya(Al (Quran).(۵۵) (۴۶

Dan mereka tidak akan mengambil pelajaran daripadanya kecuali(jika)Allah menghendakinya. Dia(Allah)adalah Tuhan Yang patut(kita)bertakwa kepada- Nya dan (berhak memberi ampun.(۵۶) (۴۷

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۴۸

(Aku bersumpah dengan hari kiamat.(١) (۴۹

(Dan aku bersumpah dengan jiwa yang amat menyesali (dirinya sendiri).(٢) (۵۰

Apakah manusia mengira, bahwa kami tidak akan mengumpulkan (kembali) tulang (belulangnya.(٣) (۵۱

Bukan demikian, sebenarnya Kami kuasa menyusun (kembali) jari jemarinya dengan (sempurna.(۴) (۵۲

(Bahkan manusia itu hendak membuat maksiat terus menerus.(۵) (۵۳

(Ia bertanya:" Bilakah hari kiamat itu"(۶) (۵۴

(Maka apabila mata terbelalak (ketakutan),(٧) (۵۵

(Dan apabila bulan telah hilang cahayanya,(٨) (۵۶

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Wahai orang yang berselimut! (١

Bangunlah serta berilah peringatan dan amaran (kepada umat

(manusia). (٢

(Dan Tuhanmu, maka ucaplah dan ingatlah kebesaranNya! (٣

(Dan pakaianmu, maka hendaklah engkau bersihkan. (٤

(Dan segala kejahatan, maka hendaklah engkau jauhi. (٥

Dan janganlah engkau memberi (sesuatu, dengan tujuan hendak) mendapat lebih
(banyak daripadanya. (٦

Dan bagi (menjalankan perintah) Tuhanmu, maka hendaklah engkau bersabar
((terhadap tentangan musuh)! (٧

(Kerana apabila telah ditiup sangkakala, (٨

(Maka saat yang demikian adalah saat (berlakunya) hari yang sukar - (٩

(Kepada orang-orang kafir, lagi tidak mudah (mengelak azabnya). (١٠

Jangan engkau bimbang wahai Muhammad) biarkanlah Aku sahaja membalas orang)
(yang menentangmu) yang Aku ciptakan dia (dalam keadaan) seorang diri (tidak
(berharta dan anak pinak), (١١

(Dan Aku jadikan baginya harta kekayaan yang banyak, (١٢

(Serta anak pinak (yang ramai), yang sentiasa ada di sisinya. (١٣

Dan Aku mudahkan baginya (mendapat kekayaan dan kekuasaan) dengan semudah-
(mudahnya. (١٤

(Kemudian ia ingin sangat, supaya Aku tambahi lagi; (١٥

Tidak sekali-kali (akan ditambahi) ! Kerana sesungguhnya dia menentang dengan
(degilnya akan ayat-ayat Kami (Al-Quran, yang disampaikan oleh Rasul Kami). (١٦

(Aku akan menyeksanya (dengan azab) yang memuncak beratnya. (١٧

Kerana sesungguhnya ia telah memikirkan dan mereka-reka berbagai tuduhan (terhadap Al-Quran) - (١٨

Maka binasalah dia hendaknya! Bagaimanakah dia berani mereka-reka (yang (demikian)? (١٩

Sekali lagi: binasalah dia hendaknya! Bagaimana ia berani mereka-reka (tuduhan- (tuduhan itu)? (٢٠

Kemudian ia merenung dan memikirkan (berkali-kali: jalan-jalan mencaci Al-Quran, (tetapi ia gagal); (٢١

(Setelah itu ia memasamkan mukanya serta ia bertambah masam berkerut; (٢٢

(Kemudian ia berpaling (dari kebenaran) dan berlaku sombong angkuh, (٢٣

Serta ia berkata: " (Al-Quran) ini tidak lain hanyalah sihir yang

(dituntut serta dipelajari (dari ahli-ahlinya); (٢٤

(Ini tidak lain hanyalah kata-kata (rekaan) manusia!" (٢٥"

(Disebabkan kekufurannya itu) Aku akan masukkan dia ke dalam neraka Saqar. (٢٦)

(Dan apa jalannya engkau dapat mengetahui kedahsyatan neraka Saqar itu? (٢٧

Ia membakar mangsanya dengan tidak meninggalkan sisa, dan tidak (membiarkannya (binasa terus) (٢٨

(Ia terus-menerus membakar kulit manusia! (٢٩

(Pengawal dan penjaganya adalah sembilan belas (malaikat). (٣٠

Dan (ketahuilah bahawa hikmat) Kami tidak menjadikan pengawal-pengawal neraka itu melainkan (dari kalangan) malaikat, (kerana merekalah sekuat-kuat dan sebenar-benar makhluk yang menjalankan perintah Kami); dan (hikmat) Kami tidak menerangkan bilangan mereka melainkan dengan satu bilangan yang menyebabkan kesesatan dan kesengsaraan orang-orang kafir itu, supaya orang-orang yang diberi Kitab (Yahudi dan Nasrani) boleh percaya dengan yakin (akan kebenaran Al-Quran), dan supaya orang-orang yang beriman bertambah imannya; dan juga supaya orang-orang yang diberi Kitab dan orang-orang yang beriman itu tidak ragu-ragu (tentang kebenaran keterangan itu); dan (sebaliknya) supaya orang-orang (munafik) yang ada penyakit (ragu-ragu) dalam hatinya dan orang-orang kafir berkata: "Apakah yang di maksudkan oleh Allah dengan menyebutkan bilangan ganjil ini?" Demikianlah Allah menyesatkan sesiapa yang dikehendakiNya (menurut undang-undang peraturanNya), dan memberi hidayah petunjuk kepada sesiapa yang dikehendakiNya (menurut undang-undang peraturanNya); dan tiada yang mengetahui tentera Tuhanmu melainkan Dia lah sahaja. Dan (ingatlah, segala yang diterangkan berkenaan dengan) neraka itu tidak lain hanyalah menjadi peringatan bagi manusia. ((٣١

(Sebenarnya! Demi bulan, (٣٢

(Dan malam apabila ia balik melenyapkan diri, (٣٣

(Dan waktu subuh apabila ia terang-benderang, (٣۴

(Sesungguhnya neraka Saqar itu adalah salah satu (malapetaka) yang amat besar, (٣۵

Yang menjadi amaran bagi

(umat manusia, (٣٦

Iaitu) bagi sesiapa di antara kamu yang mahu maju (dalam mengerjakan kebaikan)) (atau yang mahu mundur (daripada mengerjakannya). (٣٧

Tiap-tiap diri terikat, tidak terlepas daripada (balasan buruk bagi amal jahat) yang (dikerjakannya, (٣٨

(Kecuali puak Kanan, (٣٩

Mereka ditempatkan) di dalam Syurga (yang penuh nikmat), mereka bertanya-tanya,) ((٤٠

(Tentang (tempat tinggal) orang-orang yang bersalah, (٤١

Setelah melihat orang-orang yang bersalah itu, mereka berkata): "Apakah yang) (menyebabkan kamu masuk ke dalam (neraka) Saqar?" (٤٢

Orang-orang yang bersalah itu menjawab: "Kami tidak termasuk dalam kumpulan (orang-orang yang mengerjakan sembahyang; (٤٣

(Dan kami tidak pernah memberi makan orang-orang miskin; (٤٤"

Dan kami dahulu selalu mengambil bahagian memperkatakan perkara yang salah," (bersama-sama orang-orang yang memperkatakannya; (٤٥

(Dan kami sentiasa mendustakan hari pembalasan, (٤٦"

(Sehinggalah kami didatangi oleh perkara yang tetap diyakini". (٤٧"

Maka tidak akan berguna kepada mereka sebarang syafaat pertolongan (kalaulah (ditakdirkan ada) sesiapa yang boleh memberikan syafaat itu. (٤٨

Kalau demikianlah halnya orang-orang yang bersalah), maka mengapa mereka) (berpaling lari dari peringatan (Al-Quran) ? (٤٩

(Seolah-olah mereka sekawan keldai liar yang lari, (٥٠

(Melarikan diri (ketakutan) dari singa! (٥١

Mereka tidak merasa cukup dengan peringatan itu) bahkan tiap-tiap seorang di) antaranya mahu supaya diberi kepadanya lembaran surat yang terbuka (yang (diturunkan dari langit untuk dibaca oleh mereka sendiri). (٥٢

Sebenarnya! (Bukan kerana kemahuan mereka tidak berhasil), bahkan mereka (tidak (percaya dan) tidak takut akan hari akhirat. (٥٣

Ketahuilah! Sesungguhnya Al-Quran itu adalah satu peringatan (yang sangat besar (pengajarannya); (٥٤

Oleh itu sesiapa yang mahu (beringat) dapatlah ia mengambil peringatan (daripadanya. (٥٥

Dan (dalam pada

itu) tiadalah mereka dapat beringat melainkan jika dikehendaki Allah; Dia lah Tuhan yang berhak dipatuhi perintahNya, dan Dia lah jua yang berhak memberi keampunan ((kepada orang-orang yang beriman dan taat). (۵۶

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Ewe uliyevaa .۱

.Simama na uonye .۲

.Na Mola wako umtukuze .۳

.Na nguo zako uzisafishe .۴

.Na uchafu uondoe .۵

.Wala usiwafanyie ihsani ili upate zaidi .۶

.Na kwa ajili ya Mola wako fanya subira .۷

.Basi itakapopigwa parapanda .۸

.Basi siku hiyo itakuwa siku ngumu .۹

.Kwa makafiri haitakuwa nyepesi .۱۰

.Niache mimi na niliyemuumba peke yangu .۱۱

.Na nikampa mali nyingi .۱۲

.Na watoto waonekanao .۱۳

.Na nikampangia mpango .۱۴

.Kisha anatumaini nizidishe .۱۵

.Siyo, hakika yeye alikuwa adui ya Aya zetu .۱۶

١٧. Karibuni nitamtesa kwa mateso makuu.

١٨. Hakika yeye alifikiri na alipimia.

١٩. Basi ameangamia alipimaje!

٢٠. Tena ameangamia alipimaje!

٢١. Kisha akatazama.

٢٢. Kisha akakunja kipaji na akafinya uso.

٢٣. Kisha aligeuka na akajivuna.

٢٤. Na akasema: Hii si kitu ila ni uchawi ulionukuliwa.

٢٥. Hii siyo ila ni kauli ya binadamu.

٢٦. Karibuni nitamtia Motoni.

٢٧. Na nini kitakujulisha Moto ni nini?

٢٨. Hautabakisha wala hautaacha.

٢٩. Unababua ngozi.

٣٠. Juu yake wako (walinzi) kumi na tisa.

٣١. Na hatukuweka walinzi wa Moto ila Malaika, wala hatukuifanya hesabu yao ila kuwa jaribio kwa wale waliokufuru, ili wawe na yakini waliopewa Kitabu, na walioamini wazidi katika imani, wala wasiwe na shaka wale waliopewa Kitabu na Waumini, na ili walio na ugonjwa katika nyoyo zao na waliokufuru waseme: Anataka

nini Mwenyeezi Mungu kwa mfano huu? Hivyo ndivyo anavyompoteza Mwenyeezi Mungu anayetaka, na anamuongoza anayetaka, wala hapana yeyote ajuaye majeshi .ya Mola wako ila yeye tu, na hayo si kitu ila ni ukumbusho kwa mwanadamu

.Sivyo, naapa kwa mwezi .۳۲

.Na kwa usiku unapokucha .۳۳

.Na kwa asubuhi inapopambazuka .۳۴

.Hakika huo ni mmoja wapo katika (misiba) mikubwa .۳۵

.Ni onyo kwa binadamu .۳۶

.Kwa anayetaka miongoni mwenu kwenda mbele au kurudi nyuma .۳۷

.Kila nafsi itafungika (Motoni) kwa (amali mbaya) ilizozichuma .۳۸

.Isipokuwa watu wa kheri .۳۹

.Katika Mabustani, wataulizana .۴۰

.Juu ya waovu .۴۱

.Ni kipi kilichokupelekeni Motoni .۴۲

.Watasema: Hatukuwa miongoni mwa waliosali .۴۳

.Wala hatukuwa tukilisha masikini .۴۴

.Na tulikuwa tukipiga porojo pamoja na wapigao porojo .۴۵

.Na tulikuwa tukikadhibisha siku ya hukumu .۴۶

.Mpaka mauti yakatufikia .۴۷

.Basi hautawafaa uombezi wa waombezi .۴۸

?Basi wamekuwaje kukengeuka onyo hili .۴۹

.Kama kwamba ni punda wanaokwenda mbio .۵۰

.Wanaokimbia simba .۵۱

.Bali kila mmoja wao anataka apewe nyaraka zilizofunuliwa .۵۲

.Sivyo, bali wao hawaiogopi Akhera .۵۳

.Sivyo kwa hakika huo ni ukumbusho .۵۴

.Basi anayetaka aukumbuke .۵۵

Na hawatakumbuka isipokuwa apende Mwenyeezi Mungu, yeye ndiye Mwenye .۵۶
.kuogopwa na Mwenye kusamehe

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۱۲۲

(۷۴) سوره مدثر مکی است و پنجاه و شش آیه دارد (۵۶)

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۷]

ترجمه آیات به نام خداوندی که در دنیا رحمتی عام برای همه و در آخرت رحمتی خاص برای مؤمنین دارد.

هان ای روپوش به خود پیچیده (۱).

برخیز و انذار کن (۲).

و پروردگارت را تکبیر گوی (۳).

و جامه ات را از هر آلودگی پاک بدار (۴).

و

از پلیدیها دوری نما (۵).

و در برابر احسانت نه منت بگذار و نه آن را بسیار و بزرگ بدان (۶).

و به خاطر پروردگارت صبر کن (۷).

بیان آیات این سوره مشتمل بر مطالب زیر است: اول اینکه رسول خدا (ص) را دستور می دهد به اینکه مردم را انذار کند، و این دستور را با لحنی و در سیاقی بیان

______________________________ صفحه ی ۱۲۳

کرده که از آن پیداست جزو دستورهای اوائل بعثت است. دوم اینکه اشاره می کند به عظمت شان قرآن و جلالت قدرش. سوم اینکه کسانی را که منکر قرآن شوند و نسبت سحر به آن دهند تهدید، و کسانی را که از دعوت قرآن سر بتابند مذمت کرده است.

[جمع بین روایات مختلف در باره زمان نزول سوره مبارکه مدثر]

و این سوره از اولین سوره های نازل در اوائل بعثت و ظهور دعوت اسلامی است. حتی بعضی «۱» گفته اند اولین سوره ای است که از قرآن نازل شده. هر چند که خود آیاتش این قول را تکذیب می کند، چون می رساند رسول خدا (ص) قبل از این سوره قرآن را بر مردم می خوانده، و مردم تکذیبش می کردند و از آن اعراض می نمودند و نسبت سحر به آن می دادند.

و به همین جهت بعضی از مفسرین متمایل به این قول شده اند که اولین آیاتی که از قرآن نازل شد، هفت آیه از اول همین سوره بوده، و لازمه این قول آن است که سوره مورد بحث یکباره نازل نشده باشد. و این قول هر چند از نظر متن آیات هفتگانه بعید نیست، لیکن سیاق اول سوره علق آن را دفع می کند، چون ظاهر آن این است که آیات اول سوره علق اولین

آیات نازله از قرآن است.

بعضی هم احتمال داده اند سوره مورد بحث اولین سوره ای باشد که بعد از مامور شدن آن جناب به دعوت علنی نازل شده باشد، و سوره علق اولین سوره نازله از قرآن باشد، چون رسول خدا (ص) بعد از بعثت و نزول سوره علق مدتها دعوتش پنهانی بود، در نتیجه سوره مورد بحث به منزله آیه" فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ" «۲» است، که دعوت علنی را اعلام می کند، با همین نکته بین سه دسته از روایات را جمع کرده: اول آنهایی که می گوید سوره مدثر اولین سوره قرآن است، دوم آنهایی که می گوید سوره مدثر بعد از سوره علق نازل شده، و سوم آنهایی که می گوید سوره مزمل و مدثر با هم نازل شده اند. لیکن این قول قدمی از احتمال فراتر نگذاشته.

و به هر حال آنچه یقینی و مسلم است این است که این سوره در اوائل بعثت نازل شده و جزو اولین سوره های قرآنی است، و آیات هفتگانه ای که در این فصل آوردیم متضمن امر به انذار و سایر لوازم انذار است، که خدای تعالی به آن سفارش فرموده.

[معنای خطاب" یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ"]

" یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ" کلمه" مدثر"- با تشدید دال و تشدید ثاء- در اصل" متدثر" بوده، که از مصدر

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۴.

(۲) به طور آشکار آنچه را ماموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان. سوره حجر، آیه ۹۴.

" تدثر" مشتق شده، و معنایش پیچیدن جامه و پتو و امثال آن به خود در هنگام خواب است، و خطاب در این جمله به رسول خدا (ص) است، که در

چنین حالی بوده، و لذا به همان حالی که داشته یعنی" پتو به خود پیچیده" مورد خطاب قرار گرفته، تا ملاطفت را برساند، نظیر جمله" یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ" که این انس و ملاطفت را می رساند.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: مراد از" تدثر" جامه نبوت به تن پوشیدن آن جناب است، نه جامه ظاهری، و در حقیقت در این تعبیر نبوت تشبیه به لباس شده، که صاحبش را می آراید و زینت می دهد.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: مراد از آن گوشه گیری و غیبت آن جناب از انظار مردم است، چون در ایامی که مورد این خطاب قرار می گرفت در غار حرا زندگی می کرد. بعضی «۳» دیگر گفته اند: مراد از آن استراحت و فراغت است، گویا به آن جناب خطاب فرموده: هان ای کسی که فارغ و بی خیال استراحت کرده ای! زمان فراغت و راحت تمام شد، و اینک زمان دشواریهای تکالیف و رنج هدایت مردم رسیده است.

اینها که ذکر شد وجوهی است که هر چند در جای خود درست و بی اشکال است، اما آنچه از عبارت مورد بحث به ذهن می آید همان معنای اول است.

" قُمْ فَأَنْذِرْ" ظاهرا مراد تنها این است که آن جناب را امر به انذار کند، بدون اینکه نظری داشته باشد به اینکه چه کسی را انذار کند، پس در حقیقت معنای جمله این است که به وظیفه انذار قیام کن. ولی بعضی «۴» گفته اند: (این دستور به کسانی که باید انذار شونـد نیز) نظر دارد، چیزی که هست مفعول جمله یعنی انذار شونده از کلام حذف شده، و تقدیر کلام" قم فانذر عشیرتك الاقربین" است، یعنی برخیز و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن، چون

انذار در ابتدای دعوت با همان نزدیکان مناسبت دارد، هم چنان که در سوره شعراء هم همین طور آمده.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: انذار شونده که مفعول جمله" فانذر" است و در کلام حذف شده، عموم مردم است، چون در جای دیگر فرموده:" وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ" «۶».

در مقام مورد بحث تنها انذار را آورد، و تبشیر را ذکر نکرد، و نفرمود:" قم فانذر و

---

(۱) روح البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

(۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۱۶.

(۴ و ۵) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۱۶.

(۶) ما تو را به سوی عموم مردم فرستادیم. سوره سبأ، آیه ۲۸.

بشر"، با اینکه تمامیت دعوت هر دو را لازم دارد، و این بدان جهت بود که سوره مورد بحث از سوره های ابتدای دعوت است، و در ابتدای دعوت بیشتر انذار کاربرد دارد.

[معنای تکبیر و فرق آن با تسبیح

" وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ" یعنی هم در باطن دل و مرحله اعتقاد، و هم در مرحله عمل و هم به زبان پروردگار خود را به عظمت و کبریا منسوب کن، و او را از اینکه معادل و یا ما فوقی داشته باشد منزه بدار، چون چیزی نیست که شریک او و یا غالب بر او و یا مانع سر راه او باشد، و نقصی عارض بر او نمی شود، و هیچ وصفی از اوصاف، او را تحدید نمی کند، و لذا از ائمه معصومین (ع) وارد شده که معنای تکبیر (اللَّه اکبر) این است که خدا از اینکه در وصف بگنجد بزرگتر است، پس خدای تعالی از هر وصفی که ما با آن توصیفش کنیم، و حتی

از خود این وصف بزرگتر است، و همین معنا با توحید اسلامی مناسب است، چون توحیدی که اسلام پیشنهاد کرده از هر توحید دیگری که در سایر شرایع دینی سراغ داریم بالاتر و مهم تر است.

و این معنایی که ما برای تکبیر ذکر کردیم فارق میان دو کلمه تکبیر و تسبیح (اللَّه اکبر و سبحان اللَّه) است، سبحان اللَّه منزه داشتن خدا از هر صفت عدمی است، که چون مرگ و عجز و جهل و غیره نقص شمرده شود، و اما اللَّه اکبر منزه دانستن خدای تعالی است از هر وصفی که ما برایش ذکر کنیم، چه وجودی و چه عدمی، و حتی منزه بودنش از این تنزیه ما، برای اینکه هر صفتی که ما برای خدا ذکر کنیم، محدود در چارچوبه خودش است، و شامل مفاهیم دیگر نمی شود، و خدای تعالی این چنین نیست، چون به هیچ حدی محدود نمی گردد- دقت بفرمایید.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: منظور، امر به تکبیر در نماز است.

و تعبیر از خدای تعالی به" ربک" خالی از این اشعار نیست که توحید خدای تعالی در آن روزها که اوائل بعثت بوده، اختصاص به رسول خدا (ص) داشته، کسی غیر آن جناب یکتاپرست نبوده است.

در تفسیر کشاف در معنای جمله" فکبر" گفته: حرف" فاء" بدین جهت بر سر کلمه آمده که معنای شرط در آن خوابیده بوده، گویا فرموده:" هر طور که باشد پس تکبیر او را ترک مکن".

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۵.

[اقوال مختلف در باره مراد از تطهیر جامعه ها (و ثیابک فطهر)]

" وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ" بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: این عبارت کنایه است از اصلاح

عمل. و سخن این مفسر بی وجه نیست، برای اینکه عمل آدمی به منزله جامه ای است برای جان آدمی که حامل عقائد او است، چون ظاهر، عنوان و معرف باطن است، و در کلام عرب بسیار دیده می شود که از طهارت باطن و صلاح عمل به طهارت جامه کنایه می آورند.

بعضی «۲» گفته اند: این تعبیر کنایه است از تزکیه نفس، و پاک نگه داشتن آن از لکه های گناهان و زشتی ها، بعضی دیگر گفته اند: مراد از پاک داشتن جامه کوتاه کردن آن است، تا از نجاست (های روی زمین) پاک بماند، چون وقتی دامن جامه بلند بود، به زمین می ساید، و ایمن از آلوده شدن به نجاست نمی ماند.

بعضی «۳» دیگر گفته اند: منظور از تطهیر جامه، پاک نگه داشتن همسران از کفر و معاصی است، چون قرآن کریم فرموده:" هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ- آنها لباس شما هستند".

و بعضی «۴» گفته اند: منظور همان معنای ظاهری کلام، یعنی پاک کردن جامه از نجاسات برای نماز است. و اگر این معنا منظور باشد مناسب تر آن است که بگوییم: منظور از تکبیر برای پروردگار هم همان تکبیر نماز است، و در نتیجه دو آیه مورد بحث در صدد تشریع اصل نماز دوش به دوش و هم زمان با فرمان دعوت خواهد بود.

ممکن است کسی ایراد کند- هم چنان که کرده اند- که نزول این آیات در زمانی اتفاق افتاده که اصلا نماز واجب نشده بود؟ در پاسخ می گوییم: هر چند تشریع نمازهای واجب یومیه با این خصوصیاتی که امروز دارد در شب معراج اتفاق افتاده، و جمعا ده رکعت یعنی پنج تا دو رکعت بوده، و سپس هفت رکعت بر آن افزوده شده است، الا

اینکه اصل نماز از همان اوائل بعثت تشریع شده بود، به شهادت اینکه در سوره علق اولین سوره ای که نازل شده و نیز در سوره مزمل در باره آن سخن رفته است. و علاوه بر آن، روایات هم بر این معنا دلالت دارد.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از تطهیر جامه ها تخلق به اخلاق حمیده و ملکات فاضله ________

(۱) تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۶۳.

(۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۱۷.

(۳) تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۱۹۳.

(۴) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۵.

(۵) روح البیـــــــــان، ج ۱۰، ص ۲۲۵.

است. و در معنای تطهیر ثیاب اقوالی دیگر هست که ما از نقل آنها اغماض کردیم، چون می توان آنها را به یکی از وجوه نقل شده ارجاع داد، و از همه آن وجوه بهتر وجه اول و پنجم است.

" وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ" بعضی «۱» گفته اند: کلمه" رجز"- به ضمه راء و کسره آن و سکون جیم- به معنای عذاب است، و مراد از" دوری کردن از عذاب" دوری کردن از سبب آن یعنی گناهان و زشتی ها است. و معنای آیه این است که:" از گناهان و نافرمانیها دوری کن".

بعضی «۲» دیگر گفته اند: کلمه" رجز" اسم است برای هر قبیح و هر عمل و هر اخلاقی که طبع سلیم آن را پلید بداند، و امر از دوری از رجز، امر به اجتناب از خصوص اخلاق و عقیده ای است که خدا را خوش نیاید، و یا أمر به اجتناب از خصوص اخلاق زشت است. این احتمال دوم بنا بر آن وجهی است که در باره آیه" وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ" نقل کرده گفتیم: منظور ترک گناهان و زشتی ها

است، در نتیجه آیه گذشته در باره عمل و آیه مورد بحث در باره اخلاق می شود.

بعضی «۳» هم گفته اند: کلمه" رجز" به معنای صنم است، و آیه شریفه دستور می دهد به اینکه عبادت و پرستش بت ها را ترک کند (و به آنها نزدیک نشود).

" وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ" آنچه از سیاق بر می آید و با سیاق هم تناسب دارد، این است که مراد از" منت گذاری" این است که شخص احسانگر آن قدر احسان خود را به رخ احسان شده بکشد که نعمتش مکدر شود، و از نظر وی بیفتد کما اینکه فرموده:" لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى «۴» و نیز فرموده:" يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا" «۵» و مراد از" استکثار" این است که آدمی چیزی را که می دهد به چشمش زیاد آید، آیه شریفه می فرماید: وقتی صدقه ای می دهی و یا کار نیکی می کنی، به رخ طرف مکش، و کار نیکت در نظرت بزرگ نیاید، البته کلمه" استکثار" به معنای زیاده طلبی هم هست، ولی در اینجا آن معنا منظور نیست.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۱۹.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

(۴) صدقات خود را با منت و اذیت باطل نکنید. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

(۵) بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند. سوره حجرات، آیه ۱۷.

[چند وجه در معنای آیه:" وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ" و" وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ"]

و معنای آیه مورد بحث این است که وقتی این اوامر را امتثال کردی، یعنی قوم خود را انذار و پروردگار خود را تکبیر، و جامه ات را تطهیر کردی، و از پلیدیها دوری نمودی، بر کسی منت مگذار، در حالی

که اطاعت خود را بزرگ و بسیار ببینی، و نسبت به آن عجب بورزی، (برای اینکه تو بنده ای هستی که از خودت مالک چیزی نیستی، آنچه داری خدا به تو داده، و تو را بر آن توانا کرده، و آنچه داری مالکش خدای تعالی است، و او خودش بر آنچه تو را بر آن قدرت داده قادر است).

مفسرین در معنا و تفسیر آیه وجوهی دیگر ذکر کرده اند که با سیاق آن طور که باید سازگار نیست، مثلا گفته اند «۱»: معنایش این است که آنچه می دهی به این منظور مده که بیشتر از آن را به تو بدهند. و یا گفته اند «۲»: نعمت نبوت و قرآنی را که خدا به تو داده بر مردم منت مگذار، تا با منت نهادن اجر بیشتری از آنان بگیری. و یا گفته اند «۳»: ابلاغ رسالت را بر امت خود منت منه. و یا گفته اند «۴»: به خیال اینکه طاعاتت بسیار است و به این بهانه، در انجام وظیفه سست مشو. و یا گفته اند «۵»: وقتی به مردم چیزی عطا می کنی نه بر آنان منت بگذار و نه عطیه خود را بسیار بدان. و یا گفته اند «۶»: وقتی عطایی می کنی به خاطر پروردگارت بکن، و صبر کن تا پاداش دهنده ات او باشد. و یا گفته اند «۷»: این آیه از ربا خواری نهی کرده، می فرماید: اگر به کسی قرضی می دهی برای این مده که بیشتر از آن را مطالبه کنی.

" وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ" یعنی به خاطر پروردگارت صبر کن، و چون کلمه" صبر" مطلق آمده، شامل همه اقسام آن یعنی صبر در هنگام مصیبت و صبر بر اطاعت و صبر بر ترک

معصیت می شود. و معنای آیه این است که: به خاطر پروردگارت در هنگام مصیبت و آزار مردمی که تو انذارشان می کنی، و در برابر امتثال این اوامر، و در برابر اطاعت خدا و ترک معصیتش صبر کن.

و این معنای جامعی است برای مطالب متفرقه ای که در تفسیر آیه گفته اند، مثل اینکه بعضی «۸» گفته اند: این جمله امر به خود فعل است و نظری به متعلق آن ندارد، فقط می خواهد بفرماید صبر کن، اما در برابر چه صبر کند ساکت است. و یا بعضی «۹» گفته اند: منظور صبر در برابر اذیت و آزار مشرکین است. و یا بعضی «۱۰» گفته اند: منظور صبر بر ادای فرائض است. و

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۶.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

(۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

(۸ و ۹ و ۱۰) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۶.

بعضی دیگر وجوهی دیگر ذکر کرده اند.

بحث روایتی [(روایاتی در باره نزول سوره مدثر و بعضی آیات نخست آن)]

در الدر المنثور است که طیالسی، عبد الرزاق، احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، ابن الضریس، ابن جریر، ابن منذر، ابن مردویه، و ابن الانباری در کتاب" مصاحف" از یحیی بن ابی کثیر روایت کرده اند که گفت: من از ابو سلمه بن عبد الرحمن از اولین سوره ای که از قرآن نازل شده پرسیدم، گفت سوره" یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ" است. گفتم: آخر می گویند اولین سوره" اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ" بوده؟ ابو سلمه گفت: خود من از جابر بن عبد اللّه از این معنا سؤال کردم، همین را که به شما گفتم پاسخ داد

و اضافه کرد: من به تو نمی گویم مگر همان را که رسول خدا (ص) برای ما فرمود.

رسول خدا (ص) فرمود: من مجاور در غار حرا بودم، همین که ایام اقامتم در حرا به پایان رسید، صدایی شنیدم که مرا می خواند، سمت راست خود را نظر کردم کسی را نیافتم، سمت چپم را نظر کردم کسی را نیافتم، پشت سرم را نظر کردم چیزی ندیدم، بالای سرم را نظر کردم فرشته ای را که قبلا در حرا نزدم آمده بود دیدم، که بین زمین و آسمان بر کرسی نشسته بود، از دیدنش دچار رعب شده به خانه برگشتم، و گفتم مرا بپیچید، در این هنگام این آیات نازل شد:" يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ ... وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ" «۱».

مؤلف: این حدیث معارض است با احادیث دیگر که دلالت دارد بر اینکه اولین سوره، سوره علق بوده، مضمون سوره" اقرء" هم مؤید این احادیث است، علاوه بر این جمله" فرشته ای را که قبلا در حرا نزدم آمده بود دیدم"، در خود این حدیث اشعار دارد بر اینکه قبل از این سوره هم وحی بر آن جناب نازل می شده.

و در همان کتاب است که ابن مردویه از ابو هریره روایت کرده که گفت: به رسول خدا (ص) عرضه داشتیم: وقتی می خواهیم داخل در نماز شویم چه بگوییم؟ در پاسخ این سؤال خدای تعالی آیه" وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ" را نازل کرد، رسول خدا (ص) هم به ما دستور داد نماز را با تکبیر افتتاح کنیم «۲».

مؤلف: در این روایت شبهه ای است، برای اینکه ابو هریره از کسانی است که مدت

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۰.

(۲) الدر المنثور، ج

بسیاری بعد از هجرت مسلمان شد، و این سوره قبل از هجرت و در اوائل بعثت نازل شده، ابو هریره و بلکه همه صحابه آن روز کجا بوده اند؟

و در خصال از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که در حدیث اربعه مائه (چار صد بند) فرمود: جمع کردن جامه، طهارت آن است، که خدای تعالی می فرماید:" وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ" یعنی دامن جامه ات را جمع کن «۱».

مؤلف: و در این معنا عده ای از اخبار در کافی «۲» و مجمع البیان «۳» از امام باقر و امام صادق و امام ابی الحسن (ع) روایت شده.

و در الدر المنثور است که حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه از جابر روایت کرده اند که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که کلمه" رجز" در آیه" وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ" را به ضمه راء می خواند، و گفت منظور از رجز، بت ها است «۴».

مؤلف: اینکه فرموده:" منظور از رجز، بت ها است" کلام جابر و یا شخصی دیگر است، که در سلسله سند قرار داشته.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ" است که در روایت ابی الجارود آمده که هیچ وقت چیزی عطا مکن که چشم داشت بیشتر از آن را داشته باشی «۵».

---

(۱) خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۲۳، چاپ جامعه مدرسین.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۳ به نقل از کافی.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

(۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۱.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۳.

ترجمه آیات وقتی فرمان کوبنده حق صادر می شود (و در صور دمیده می شود و مردگان زنده می گردند) (۸).

آن روز که روز بازگشت

خلائق به سوی خدا است روزی است سخت (۹).

و بر کافران روزی ناهموار است (۱۰). مرا با آن کسی که در خلقتش از کسی کمک نگرفتم واگذار (۱۱).

همان کسی که برای او اموالی عریض و طویل قرار دادم (۱۲).

و فرزندانی که همه برایش مانده اند (۱۳).

و همه وسائل را برایش فراهم و منظم کردم (۱۴).

و او تازه از من طمع دارد که بیشترش دهم (۱۵).

ولی نه، بیشتر که نمی دهم هیچ، بلکه به زودی از هر سو دچار گرفتاریش می کنم، چون او نسبت به آیات ما عناد ورزید (۱۶).

به زودی او را مجبور می کنم که از قله زندگی بالا رود (سپس او را به زیر می افکنم) (۱۷).

(وقتی همفکرانش در باره قرآن از او داوری خواستند) فکری کرد و اندازه ای گرفت (۱۸).

مرگ بر او باد با آن اندازه ای که گرفت (۱۹).

و باز هم مرگ بر او باد با آن اندازه گیریش (۲۰).

آن گاه نظری کرد (۲۱).

و سپس چهره در هم کشید و رویی ترش نمود (۲۲).

پس پشت کرد و کبر ورزید (۲۳).

و در آخر گفت این قرآن نمی تواند چیزی به جز سحرهای قدیمی باشد (۲۴).

این نیست مگر سخن بشر (۲۵).

و من به زودی او را به دوزخ در می آورم (۲۶).

و تو چه می دانی که دوزخ چیست (۲۷).

نه چیزی باقی می گذارد و نه فردی را از قلم می اندازد (۲۸).

سیاه کننده بشره پوست است (۲۹).

و نوزده فرشته بر آن موکل است (۳۰).

و خازنان آتش را جز ملائکه قرار نداده و عدد آنها را جز به منظور آزمایش کفار نیاوردیم تا کسانی که اهل کتابند به یقین در آیند و آنها که ایمان دارند با ایمان آوردن اهل کتاب ایمانشان

بیشتر شود و اهل کتاب و مؤمنین شکی برایشان باقی نماند، و کفار و بیماردلان بگویند منظور خدا از توصیف (عدد نوزده) چیست. آری خدا این چنین گمراه می کند هر که را بخواهد و هدایت می کند هر که را بخواهد و عدد جنود پروردگار تو را کسی جز خود او نمی داند و این جز برای تذکر بشر نیست (۳۱).

بیان آیات در این آیات شریفه به طعنه زنندگان به قرآن که آن را سحر می خواندند و بعضی از حقائق آن را استهزاء می کردند، تهدید شدیدی شده است.

" فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ " کلمه" نقر" به معنای کوبیدن، و کلمه" ناقور" به معنای هر چیزی است که به آن می کوبند تا صدا کند، و جمله" نقر در ناقور" نظیر جمله" نفخ در صور" کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حساب رسی است، و جمله مورد بحث شرطی است، و جزای آن جمله" فذلک ..." است.

[ترکیب نحوی آیه:" فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ "]

" فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ " اشاره" ذلک" به زمان نقر در ناقور است، و بعید نیست که مراد از کلمه" یومئذ" روزی باشد که خلائق برای حساب و جزا به سوی خدا بر می گردند. یا ممکن است منظور روزی باشد که به سوی خدا بر می گردند، در نتیجه کلمه" یوم" ظرف می شود برای روزی که در ناقور نقر می شود. و بنا بر این در آیه مورد بحث کلمه" روز" ظرف واقع شده برای" روز"، پس می شود قطعه ای از زمان ظرف شود برای قطعه ای دیگر، هم چنان که سال را ظرف می گیریم برای ماه،

و ماه را ظرف می گیریم برای روز، و این نوعی از عنایت است که زمان را دو چیز مختلف می گیرند، به خاطر اختلافی که در صفات و حوادث واقعه در آن دارند، آن گاه به اعتبار بعضی از صفات ظرف می شود برای خودش به اعتبار بعضی صفات دیگرش.

و در صورتی که کلمه" یومئذ" را قید بگیریم برای کلمه" فذلك"، معنای آیه چنین می شود:" پس زمان نقر ناقور که در روز رجوع خلائق به خدا واقع می شود، زمانی بس دشوار بر کافران است" و اگر کلمه مذکور را قید بگیریم برای کلمه" یوم"، معنا چنین می شود:

" زمان نقر ناقور زمانی بس دشوار بر کافران است، در روزی که خلائق به سوی خدا بر می گردند".

و در تفسیر کشاف گفته: اگر بپرسی کلمه" اذا" با چه عاملی منصوب شده، و چگونه ممکن است" یومئذ" ظرف شود برای" یوم عسیر"؟، در پاسخ می گویم: عامل نصب" اذا" چیزی است که جزا بر آن دلالت می کند، چون جمله مورد بحث به یک قضیه شرطیه

منحل می شود، و چنین معنا می دهد: زمانی که در ناقور کوبیده می شود، امر بر کافران سخت می گردد. و همین جزای" سخت می گردد" عامل نصب در" اذا" است، و اما علتی که تجویز کرده کلمه" یومئذ" ظرف شود برای" یوم عسیر" این است که باز جمله به جمله ای دیگر منحل می شود، و معنای آن این است که: وقوع این وقت نقر در روز سخت است، چون روز قیامت در حینی می آید و واقع می شود که مشغول نقر در ناقورند «۱».

و نیز (در همان کتاب) گفته: ممکن است کلمه" یومئذ" را در تقدیر مرفوع بگیریم تا بدل

باشد از کلمه" ذلک" و کلمه" یوم عسیر" خبر آن باشد گویا فرموده: روز نقر، روزی است سخت «۲».

و جمله" غیر یسیر" صفت دیگری است برای کلمه" یوم"، و عسر آن را تاکید نموده می فهماند سختی آن روز از یک جهت و دو جهت نیست، بلکه از هر جهت است.

" ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً" این جمله کلمه تهدید است، و روایات بسیار زیادی وارد شده که این جمله تا تمام بیست آیه بعدش همه در باره ولید بن مغیره نازل شده، که داستانش در بحث روایتی آینده ان شاء اللَّه می آید.

کلمه" وحیدا" حال از فاعل" خلقت" است، و حاصل معنایش این است که: مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار، با آن کس که در حالی خلقش کردم که احدی با من در خلقت وی شرکت نداشت، و بعد از خلقت به بهترین وجهی تدبیرش کردم، مرا با او واگذار، و بین من و او حائل مشو که من او را کافی خواهم بود.

احتمال هم دارد کلمه" وحیدا" حال از مفعول" ذرنی" باشد. بعضی «۳» هم آن را حال از مفعول" خلقت" که حذف شده گرفته اند، و آن مفعول ضمیری است که به موصول (من) بر می گردد، و حاصل معنا این است که: مرا با کسی که خلقش کردم در حالی که او تنها بود نه مالی داشت و نه فرزندانی واگذار. بعضی هم احتمال داده اند کلمه" وحیدا" اصلا حال نباشد، بلکه منصوب به فعل تقدیری (أذم- مذمت می کنم) باشد. ولی از همه این وجوه بهتر همان وجه اول است.

" وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً" یعنی من برای او مالی ممدود یعنی گسترده

و یا ممدود به مدد نتایج و فایده قرار دادم.

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۶.

(۲ و ۳) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۴۷.

" وَ بَنِينَ شُهُوداً" یعنی برایش پسرانی قرار دادم حاضر که آنها را پیش روی خود می بیند که می خرامند و از آنان در رسیدن به هدفهای خود کمک می گیرد، این جمله عطف است بر کلمه" مالا".

" وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً" کلمه" تمهید" به معنای تهیه است، که به طور مجاز در مورد گستردگی مال و جاه و رو به راهی زندگی استعمال می شود.

" ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً" یعنی سپس همین شخص طمع دارد که مال و فرزندانی را که به او داده ام زیادتر کنم، و زندگیش را بیش از پیش رو به راه سازم.

کلمه" کلا" او را در این طمع و توقع رد می کند، و جمله" إِنَّهُ كانَ" علت این ردع را بیان نموده می فهماند برای این گفتیم" کلا" که او به آیات ما عناد می ورزد. کلمه" عنید" به معنای معاندی است که به عناد خود و آنچه دارد مباهات هم می کند.

بعضی «۱» گفته اند: ولید بن مغیره بعد از نزول این آیات رفته رفته مال و اولاد خود را از دست داد تا در آخر خودش هم هلاک شد.

" سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً" کلمه" ارهاق" که مصدر" ارهق" است به معنای فراگیری به زور است و کلمه صعود به معنای گردنه صعب العبور کوه است. در این جمله جزای سوء و عذاب تلخی را که وی به زودی می چشد به گرفتار شدن در دره ای صعب العبور تشبیه شده.

[وصف حال ولید بن مغیره و تکذیب نمودن او،

و اخبار از در انداختنش به دوزخ

" إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ".

" تفکیر" که مصدر" فکر" است به معنای اندیشیدن است، و" تقدیر" که مصدر" قدر" است به معنای اندازه گیری و سنجیدن است، و" تقدیر از روی تفکیر" به معنای آن است که چند معنا و چند وصف را در ذهن بچینی، یعنی آنها را در ذهن جابجا کنی، یکی را بگذاری و دیگری را برداری تا از ردیف شدن آنها غرض مطلوب خود را نتیجه بگیری، ولید بن مغیره هم در این اندیشه بود که چیزی بگوید که با آن گفته، دعوت اسلام را باطل کند، و مردم معاند مثل خودش آن گفته را بپسندند، پیش خود فکر کرد آیا بگوید این قرآن شعر است، یا بگوید کهانت و جادوگری است؟ آیا بگوید هذیان ناشی از جنون است، یا بگوید از

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۲۲.

اسطوره ها و افسانه های قدیمی است؟ بعد از آنکه همه فکرهایش را کرد اینطور اندازه گیری کرد که بگوید: قرآن سحری از کلام بشر است، چون بین زن و شوهر و پدر و فرزند جدایی می اندازد.

" فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ"- این جمله- به طوری که از سیاق بر می آید- نفرینی است بر او، نظیر جمله" قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ" «۱» و جمله" ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ" تکرار همان نفرین و تاکید آن است.

" ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ" این آیات حال ولید را که بعد از تفکیر و تقدیر به خود گرفته بود ممثل می سازد،

و بـا لطیف ترین و در عین حـال رسـاترین تمـثیلی مجسم می کنـد، چون معنـای اینکه فرموده" ثُمَّ نَظَرَ" به طوری که از سـیاق استـفاده می شـود- ایـن است که: وی بعـد از تفکیر و تقـدیر مثـل کسـی نظر کرد که می خواهـد دربـاره امری که از او نظریه خواسته باشند، نظریه بدهد.

" ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ"- فعـل" عبس" از مـاده عبـوس است که به معنـای تقطیب چهره است، در مجمـع البیـان می گویـد: عبوس کردن چهره و تقطیب و تکلیح آن در معنا نظیر همند، و جامع همه، ترش کردن رو، و گرفتگی صورت است در مقابل طلاقت و بشـاشت که به معنـای گشـاده رویی است. و فعـل" بسـر" از مصـدر" بسور" است، که به معنای بی میلی و کراهت نمایان از چهره است. پس معنای جمله این است که ولید بعد از نظر کردن، چهره خود را گرفت و اظهار کراهت نمود «۲».

" ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ"-" ادبـار از هر چیزی" به معنـای اعراض از آن است، و" اسـتكبار" به معنـای امتناع ورزیـدن از در کبر و طغیـان است، و این دو یعنی ادبار و اسـتکبار از احوالات روحی و درونی است، و اگر آن را فرع و نتیجه تمثیل بر نظر و عبوس و بسور که از احوالات ظاهر و محسوس آدمی است گرفته، از این جهت است که اثر ادبار و اسـتکبار ولید در ظاهر حالش هم اثر گذاشـته، و آن اثر را قرآن کریـم نقـل کرده که گفت:" إِنْ هـذا إِلَّا سِحْرٌ ..."، و به همین جهت این جمله را با فای تفریع و نتیجه گیری عطف کرده، فرمود:" ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقالَ إِنْ هذا ..." و

گر نه می توانست این را هم با کلمه" ثم" عطف کند.

" فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ"- يعنى در نتيجه ادبار و استكبار، باطن خود را اينطور

---

(۱) خدا ایشان را هلاک و نابود کند، چگونه دروغ می گویند؟! سوره توبه، آیه ۳۰.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

اظهار کرد که" ان هذا" نیست این- یعنی قرآن-" إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ"، مگر سحری که از قدیم روایت شده و هم اکنون نیز دانایان آن به نادانان تعلیم می دهند.

" إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ"- یعنی این قرآن آن طور که محمد (ص) ادعا می کند کلام خدا نیست، بلکه کلام بشر است. بعضی «۱» گفته اند: این آیه به منزله تاکید آیه قبلی است، هر چند دو معنای مختلف دارند، ولی مقصود از هر دو این است که قرآن کلام خدا نیست و چون هر دو یک معنا را می رساندند، جمله دوم را با واو به جمله اول عطف نکرد.

" سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ" یعنی به زودی او را داخل سقر می کنم، و" سقر" در عرف قرآن یکی از نامهای جهنم و یا درکه ای از درکات آن است، و جمله" سَأُصْلِيهِ سَقَرَ" یا بیان" سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً" است، و یا بدل از آن است و جمله" وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ" به این منظور آورده شده که بفهماند سقر بسیار مهم و هراس آور است.

[مقصود از توصیف سقر به اینکه" لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ ..."]

و در جمله" لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ" به خاطر اینکه نفی مطلق است، و مقید نکرده که چه چیزی را باقی

نمی گـذارد و رها نمی کند، اقتضا دارد که مراد از آن را این بگیریم که سـقر هیچ چیزی از آنچه او به دست آورده باقی نمی گـذارد و همه را می سوزانـد و احـدی را هم از آنهـایی که در آن می افتنـد از قلم نینـداخته همه را شامـل می شود، به خلاف آتش دنیا که بسیار می شود بعضـی از چیزها که در آن می افتـد نمی سوزاند، و اگر مثلا انسانی در آن بیفتد پوست ظاهری و صفات جسـمیش را می سوزانـد، و به روح او و صـفات روحیش نمی رسـد اما سـقر احدی از کسانی که در آن می افتند باقی نمی گـذارد بلکه همه را فرا می گیرد، زیرا خداونـد فرموده:" تَـدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى " «۲» و وقتی آنهـا را فرا گرفت چیزی از روح و جسـمشان را بـاقی نمی گـذارد بلکه همه را می سوزانـد هم چنان که فرموده:" نارُ اللَّهِ الْمُوقَـدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِـدَةِ" «۳».

ممکن هم هست منظور این باشـد که احـدی را زنـده نمی گـذارد، و احـدی را نمی میرانـد، در این صورت در معنای آیه زیر خواهد بود که می فرماید:" الَّذِی یَصْلَى النَّارَ الْکُبْرى ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیى «۴».

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۰.

(۲) و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می زند. سوره معارج، آیه ۱۷.

(۳) آتش برافروخته الهی است. آتشی که از دلها سر می زند. سوره همزه، آیه ۶ و ۷.

(۴) آن کسـی که خـودش آتش کـبری را می گیرانـد وارد می شود، و آن گـاه در آن آتش نه می میرد، و نه زنـده می مانـد. سـوره اعلی، آیـه ۱۲ و ۱۳.

بعضی «۱» هم گفته اند: معنای جمله" لا تبقی" این است که سقر

چیزی را که در آن بیفتد باقی نمی گذارد، مگر آنکه هلاکش می کند وقتی هلاک شد به حالت هلاکت هم رهایش نمی کند، بلکه دوباره زنده اش می کند تا باز شکنجه شود.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: معنای" لا تبقی" این است که برای آنان گوشتی باقی نمی گذارد و" وَ لا تَذَرُ" یعنی و استخوانی باقی نمی گذارد. و بعضی دیگر معانی دیگری ذکر کرده اند.

" لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ" کلمه" لواحه" از مصدر تلویح است که به معنای دگرگون کردن رنگ چیزی به سیاهی است. و بعضی گفته اند به سرخی. و کلمه" بشر" جمع بشره است، که به معنای ظاهر پوست بدن است. می فرماید: یکی دیگر از خصوصیات سقر این است که رنگ بشره بدنها را دگرگون می سازد.

[مراد از نوزده نفر موکلان بر جهنم و اینکه فرمود:" وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً ..."]

" عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ" یعنی بر آن- سقر- نوزده نفر موکلند، که عهده دار عذاب دادن به مجرمینند. و هر چند مطلب را مبهم گذاشته و نفرموده که از فرشتگانند و یا غیر فرشته اند، لیکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می شود که از ملائکه اند.

بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: ظاهر این عبارت آن است که ممیز (در اصطلاح نحو معدود هر عددی را ممیز می نامند) عدد" تسعه عشر" کلمه" ملکا" باشد، آن گاه گفته: دلیل این معنا همین است که عرب های فصیح از این عبارت چنین فهمیده اند، چون از ابن عباس روایت شده که گفت: وقتی جمله" عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ" نازل شد ابو جهل به قریش گفت مادرانتان به عزایتان بنشینند، می شنوم پسر ابی کبشه (رسول اللَّه ص) به شما خبر داده که خازنان آتش نوزده نفرند و

شما که جمعیت انبوهی هستید آیا عاجزید از اینکه هر ده نفرتان بر سر یکی از آن مردان موکل بر آتش بتازید، در آن جمع، ابو اسد بن اسید بن کلده جمحی که مردی سخت دلاور بود گفت: من یک تنه حریف هفده نفر آنان هستم، شما همگی کار دو نفر دیگر را بسازید.

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۲۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۸.

(۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۲۶.

خواننده عزیز توجه دارد که مفسر نامبرده هیچ دلیلی بر مدعای خود نیاورده، علاوه بر اینکه حدیث، خازنان دوزخ را رجل (مرد) خوانده و کلمه رجل به هیچ وجه بر فرشته اطلاق نمی شود، مخصوصا در عرف مشرکین که به نقل قرآن کریم در آیه" وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً" «۱»، ملائکه را به طور کلی از جنس زن می دانستند.

" وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِکَةً ..."

سیاق آیه شهادت می دهد بر اینکه مردم بعد از شنیدن آیه قبلی که در باره عدد خازنان دوزخ بود در باره خازنان بگو مگو کرده اند، در نتیجه این آیه نازل شد. با این استظهار روایات وارده در شان نزول آیه تایید می شود که ان شاء اللَّه در بحث روایتی آینده از نظر خواننده خواهد گذشت.

" وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِکَةً"- مراد از" اصحاب النار" همان خازنان موکل بر دوزخند که عهده دار شکنجه دادن به مجرمینند، و این معنا هم از جمله" عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ" استفاده می شود و هم جمله" وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً ..." به آن شهادت می دهد.

و حاصل معنای آیه این است که: ما اصحاب آتش و

موكلين بر آن را از جنس ملائكه قرار داديم كه قادر بر انجام ماموريت خود هستند. هم چنان كه در جاى ديگر فرمود: "عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ" «۲» پس موكلين بر آتش از جنس بشر نيستند تا مجرمين اميد آن داشته باشند در برابرشان مقاومت كنند، و از بينشان ببرند.

" وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا"- كلمه" فتنه" به معناى محنت و آزمايش است، مى گويند منظور از اين جعل، جعل به حسب آگهى دادن است، نه جعل به حسب تكوين، در نتيجه معناى آيه اين است كه ما از عدد آن ملائكه و اينكه نوزده نفرند به شما خبر نداديم، مگر براى اينكه همين خبر باعث آزمايش كفار شود. ذيل آيه هم كه مى فرمايد:

" لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ ..." اين گفتار را تاييد مى كند.

" لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ"-" استيقان" به معناى يقين يافتن در دل است، و معناى اين جمله اين است كه ما براى اين گفتيم موكلين بر آتش نوزده فرشته اند كه اهل كتاب يقين كنند به اينكه قرآن نازل بر تو حق است، چون مى بينند قرآن هم مطابق كتاب ______________

(۱) آنها فرشتگان را كه بندگان خدايند مؤنث پنداشتند. سوره زخرف، آيه ۱۹.

(۲) ملائكه اى غلاظ و شداد موكل بر آتشند كه هيچگاه خدا را در آنچه فرمان مى دهد نافرمانى ننموده، هر ماموريتى را انجام مى دهند. سوره تحريم، آيه ۶.

آسمانى ايشان است.

" وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً"- و نيز براى اينكه مؤمنين به اسلام هم وقتى ببينند كه اهل كتاب هم اين خبر قرآن را تصديق كرده اند، ايمانشان زيادتر شود.

" وَ

لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا"- و نيز براى اين بود كه در نتيجه بيماردلان منافق و كافران چنين و چنان كنند. بايد توجه داشت كه لام در جمله" ليقول" لام عاقبت است، به خلاف لام در" ليستيقن" كه لام تعليل به غايت است، براى اينكه كلام منافقان و كفار كه" ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا" كلامى تحقيرآميز است، و به منظور استهزاء گفته مى شود، و اين خود كفر است، و نمى تواند غايت و نتيجه براى عمل خداى تعالى شود، و مثلا بگوييم خداى تعالى به اين منظور عدد خازنان دوزخ را بيان كرد كه عده اى كفر و نفاق بورزند، مگر اينكه اين به تبع چيز ديگرى غايت فعل خدا قرار گيرد، به خلاف استيقان كه خود مرحله اى از ايمان است، و شايد همين اختلاف بين دو معنا باعث شده كه حرف" لام" دوباره تكرار شود، و بفرمايد:" ليستيقن" و" ليقول"، و گر نه اگر هر دو لام براى تعليل بود مى فرمود:" ليستيقن و يقول".

و معناى مجموع اين چند آيه چنين است كه:" اگر ما از عدد خازنان دوزخ خبر داديم، براى اين بود كه مايه آزمايش كفار و باعث يقين اهل كتاب و بيشتر شدن ايمان مؤمنين باشد، البته اين نتيجه هم بر آن غايات مترتب مى شود كه منافقين و كافردلان خواهند گفت:

خدا از اين مثل چه منظورى داشته".

مفسرين جمله" الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ" را به كسانى تفسير كرده اند كه دلهايشان مبتلا به شك و لجبازى و نفاق باشد و كلمه كافرون را به كسانى تفسير كرده اند كه تظاهر به كفر مى كنند، چه از مشركين و

چه از دیگران «۱».

گفتیم منظور از جمله" ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا" تحقیر و استهزاء بوده، و منظورشان از کلمه" هذا" اشاره است به جمله" عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ" و کلمه" مثل" به معنای وصف است، و معنای جمله این است که: خدا چه منظور داشته از اینکه خازنان دوزخ را به صفت" تِسْعَةَ عَشَرَ" توصیف کرده؟ و خلاصه چطور ممکن است این عده اندك قدرت آن را داشته باشند که تمامی دوزخیان را که اکثر افراد جن و انسند عذاب کنند؟

---

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۰۷.

دنباله بحثی که پیرامون نفاق داشتیم [و بیان اینکه انگیزه های نفاق قبل از هجرت نیز وجود داشته است

بعضی «۱» از مفسرین که پذیرفته اند سوره مورد بحث در مکه نازل شده، و منافقین و بیماردلان در مدینه پیدا شدند، در باره آیه" وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ"، گفته اند که: یک پیشگویی غیبی است از اینکه بعد از هجرت جمعی منافق پیدا خواهند شد.

و ما می گوییم: اینکه سوره مورد بحث همه اش در مکه نازل شده باشد مطلبی است که از نظر روایات متعین است، و بعضی از مفسرین ادعای اجماع بر آن کرده اند، و اینکه از مقاتل نقل کرده اند که آیه" وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِكَةً ..." در مدینه نازل شده از طریق نقل ثابت نشده که به راستی او چنین چیزی گفته باشد و بر فرض هم که ثابت باشد، یک نظریه شخصی از مقاتل است که فکر کرده نفاق در مدینه پیدا شده و آیه از آن خبر می دهد.

و اما اینکه نفاق در مدینه پیدا شد، بعضی «۲» از مفسرین

بر آن اصرار ورزیده و استدلال کرده اند به اینکه رسول خدا (ص) و مسلمانان قبل از هجرت آن قدر نیرومند نبودند، و امرشان نافذ و دستشان باز نبوده که مردم از هیبت آنان حساب ببرند، و کفر باطنی خود را پنهان کنند، و یا به امید خیرشان دم از اسلام بزنند، به خلاف حالی که مسلمانان بعد از هجرت در مدینه داشتند.

لیکن این استدلال تمام نیست، زیرا همانطور که در سوره منافقون در بحثی که پیرامون نفاق داشتیم به ناتمامی آن اشاره نمودیم و حاصلش این است که: انگیزه و علت نفاق منحصر در ترس و پروا داشتن، و یا به دست آوردن خیر عاجل نیست، چون ممکن است کسی به امید نفع و خیر مؤجل و دراز مدت نفاق بورزد، و ممکن است کسی به انگیزه تعصب و حمیت نفاق بورزد، و یا انگیزه اش این باشد که نسبت به کفر قبلی خود عادت داشته، دست برداشتن از عادت برایش مشکل باشد، و همچنین ممکن است انگیزه هایی دیگر باعث نفاق شود.

و هیچ دلیلی در دست نیست که دلالت کند بر اینکه پای این انگیزه ها در مورد هیچ یک از مسلمانان مکه در کار نبوده، بلکه از بعضی از همان مسلمانان نقل شده که در مکه ایمان آورده، و سپس برگشته، و یا با شک و تردید ایمان آورده و سپس ثابت قدم شده.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۲۷.

علاوه بر این خدای تعالی خودش فرموده:" وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذابِ اللَّهِ وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا

مَعَكُمْ أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِي صُدُورِ الْعالَمِينَ وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنافِقِينَ " «۱».

و این دو آیه در سوره عنکبوت است، که در مکه نازل شده، و می بینید که از وجود نفاق در مکه خبر می دهد، و بر فرض که از همه ادله مکی بودن این سوره صرفنظر کنیم، همین که می بینیم مشتمل بر مساله فتنه و اذیت شدن در راه خداست، باید بفهمیم که حد اقل این دو آیه در مکه نازل شده، چون در مدینه فتنه و اذیت دیدن در راه خدا رخ نداد. و اگر بگویی آخر در آیه اول مساله نصرت خدایی ذکر شد. می گوییم: صرف این دلیل نمی شود بر اینکه آیه در مدینه نازل شده، چون نصرت مصادیق دیگری هم غیر از فتح و پیروزی در جنگ که فتحی فوری و نقد است دارد.

و احتمال اینکه مراد از فتنه، واقعه ای باشد که بعد از هجرت در مکه رخ داد به مطلب ما ضرری نمی زند، برای اینکه منافقین مفتون که بعد از هجرت و در مکه مفتون شدند، و دچار نفاق گردیدند از همانهایی بودند که قبل از هجرت ایمان آورده بودند، هر چند که بعد از هجرت مورد اذیت واقع شدند.

و جا دارد که آیه" وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ" «۲» را هم به مثل همین بیانی که ما کردیم حمل نموده بگوییم:

در صورتی که منظور از فتنه عذاب باشد شامل بعضی از مسلمانانی که در مکه اسلام آوردند می شود، هر چند که سوره حج در مدینه نازل شده باشد.

"

كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ"- كلمه" كذلك" اشاره است به ______________________

(۱) و بعضی از مردم کسانیند که می گویند به خدا ایمان آوردیم، ولی همین که در راه خدا اذیتی ببینند فتنه مردم را نظیر عذاب خدا می گیرند، و اگر نصرتی از ناحیه پروردگارت برسد به طور قطع می گویند ما هم با شماییم، آیا خدا را داناتر به آنچه در دلهای عالمیان است نمی دانند؟ خدای تعالی این صحنه های اذیت و نصرت را پیش می آورد (تا چنین و چنان شود و) تا معلوم کند چه کسانی ایمان آوردند، و چه کسانی نفاق ورزیدند. سوره عنکبوت، آیه ۱۰ و ۱۱.

(۲) و بعضی از مردم کسانی هستند خدا را به زبان و ظاهر می پرستند همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند. سوره حج، آیه ۱۱. ______________________ صفحه ی ۱۴۳

مضمون آیه" وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً ..." و در جمله" وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ" بی اطلاعی غیر خدای تعالی را مقید کرده به قید" جنود"- که به معنای گروه های فشرده و متراکمی است که خدای تعالی برای اجرای اوامر خود خلقشان کرده- نه خصوص عده خازنان دوزخ، در نتیجه به اطلاقش می فهماند که علم به حقیقت آن جنود، و خصوصیات خلقتشان، و عده نفراتشان، و اعمالی که انجام می دهند، و دقائق حکمتی که در همه این امور نهفته است، مخصوص به خدای تعالی است، و احدی با خدا در آن شریک نیست، پس هیچ احدی نمی تواند عده

آنان را اندک و یا زیاد بشمارد، و یا در باره خصوصیات آنان با اینکه جاهل است طعنه ای بزند و اظهار نظری کند.

" وَ ما هِيَ إِلَّا ذِكْرى لِلْبَشَرِ "- ضمیر" هی" به جمله" عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ" بر می گردد، و اگر آن را مؤنث آورد و نفرمود" هو" برای این بود که خبر مؤنث است. و معنای جمله: این است که بشر هیچ راهی به علم و آگهی از جنود پروردگار تو ندارد، و اگر ما خود خبر دادیم که خازنان دوزخ نوزده نفرند، برای این بود که مایه تذکر آنان شود، و از آن انذار گیرند «۱».

بعضی «۲» گفته اند: ضمیر" هی" به کلمه" جنود" و بعضی «۳» دیگر گفته اند: به کلمه" سقر" و بعضی «۴» گفته اند: به" سوره"، و بعضی «۵» گفته اند: به" آتش دنیا"، بر می گردد، که وجه آخری از همه بی پایه تر است. ناگفته نماند که آیه مورد بحث دلالت دارد بر اینکه خطابهای قرآنی متوجه به عموم بشر است.

بحث روایتی [(روایاتی در باره آنچه ولید بن مغیره در باره قرآن گفت، و نزول آیات گذشته در باره او)]

در تفسیر قمی در ذیل" فَإِذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ... وَحِيداً" آمده که این آیات در باره ولید بن مغیره پیر مردی مجرب از هوشمندان عرب نازل شد، وی یکی از کسانی است که به رسول خدا (ص) استهزاء می کرد.

رسول خدا (ص) در حجر اسماعیل می نشست و قرآن می خواند،

---

(۱) نه اینکه بر سر این عدد قیل و قال راه بیندازند، و خلاصه قرآن کریم کتاب هدایت است، نه وسیله سرگرمی و بگو مگو- مترجم.

(۲) تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۸۳.

(۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۲۹.

۴)

و ۵) مجمـــــــــــــــــــــــع البیـــــــــــــــــــــــان، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

روزی قریش که دور ولید بن مغیره جمع شده بودند از او پرسیدند: ای ابو عبد الشمس این چیست که محمد (ص) می گوید؟ آیا شعر است یا کهانت، و یا خطابه؟ در پاسخ گفت بگذارید نزدیکش شوم و کلامش را بشنوم پس نزد آن جناب رفت و گفت: ای محمد از اشعاری که سروده ای برایم بخوان، فرمود: آنچه می خوانم شعر نیست، بلکه کلامی از خدای تعالی است، که آن را برای ملائکه و انبیا و رسولان خود پسندیده است، ولید گفت: مقداری از آن برایم تلاوت کن.

رسول خدا (ص) سوره" حم سجده" را خواند، وقتی رسید به آیه شریفه" فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ" لرزه بر اندام ولید افتاد و موی بدنش راست شد، و بدون اینکه برای قریش خبر ببرد که چه شد، مستقیما به خانه خود رفت.

قریش نزد ابو جهل رفته گفتند: ای ابو حکم، ابو عبد الشمس از دین خود بیرون شد و به دین محمد گروید مگر نمی بینی که از آن زمان که به نزد محمد (ص) رفت دیگر نزد ما برنگشت. روزی صبح ابو جهل نزد ولید رفت و گفت: ای عمو تو ما را سرافکنده و رسوا کردی، و زبان شماتت دشمن را بر سر ما دراز کردی، و به دین محمد گرویدی. ولید گفت: من به دین او نگرویده ام و لیکن از او کلامی شنیدم که از سنگینی و دشواری پوست بر بدن جمع می شود، ابو جهل گفت: حال بگو ببینم آیا کلام او خطابه نبود؟

گفت: نه، برای اینکه خطابه کلامی متصل و

پیوسته است، و کلام او بند بند است، آن هم بند بندی که بندهایش شباهتی به هم ندارند. ابو جهل پرسید: آیا شعر است؟ گفت: نه، شعر هم نیست، برای اینکه تو خود آگاهی که من همه اقسام اشعار عرب را شنیده ام، بسیطش و مدیدش و رجزش را، و کلام محمد به هیچ وجه نمی تواند شعر باشد. ابو جهل پرسید: پس چیست؟ ولید گفت باید به من مهلت بدهی درباره اش فکر کنم.

فردای آن روز قریش به ولید گفتند: ای ابو عبد الشمس، نظرت در باره سؤال ما چه شد؟ گفت شما بگویید کلام محمد (ص) سحر است، برای اینکه دل انسان را مسخر می کند، لذا خدای تعالی درباره وی فرمود:" ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً".

و اگر او را وحید خواند، برای آن بود که او به قریش گفته بود پوشش خانه کعبه یک سال به عهده من به تنهایی است، و یک سال به عهده همه شما، چون او مال بسیار و باغهای زیادی داشت، و دوازده پسر در مکه داشت، و دارای ده برده بود، که نزد هر یک از آنها هزار دینار مال التجاره بود، و قنطار آن روز هم همین هزار دینار بود. می گویند:" قنطار" عبارت بود

از پوست گاوی که مملو از طلا باشد «۱».

و در الدر المنثور است که حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و بیهقی در کتاب" دلائل" از طریق عکرمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: ولید بن مغیره نزد رسول خدا (ص) آمد، رسول خدا (ص) از قرآن برایش خواند، به طوری که گویا دلش نرم شد، جریان به اطلاع ابو جهل رسید،

نزد وی رفت و گفت عمو جان قوم تو می خواهند برایت مالی جمع آوری نموده، در اختیارت قرار دهند، چون شنیده اند تو به دین او گرویـده ای تا از این راه مالی به دست آوری. ولیـد گفت: مگر قریش نمی داند که من ثروتمندترین ایشانم؟! ابو جهل گفت: اگر چنین است پس در بـاره محمـد چیزی بگـو تـا قومت بفهمنـد که تو منکر دین او هسـتی، و یـا حـد اقـل بی میـل به گرویدن به آنی، ولید پرسـید آخر چه بگویم؟ به خدا سوگند احدی در میان شـما نیست که از من به شـعر و به رجز و قصـیده آن، و حتی به اشـعار جنیان داناتر باشد، به خدا سوگند کلام محمد هیچ شباهتی به هیچ یک از این اقسام شعر ندارد، و به خدا سوگنـد برای کلام او که کلام خـدایش می خوانـد، حلاوتی و بر آن طلاوتی (حسن و بهجـتی) مخصـوص است، کلام او اعلایش مثمر و اسفلش مغدق است، کلامی است برتر از هر کلام، و هیچ کلامی برتر از او نمی شود، کلامی است که ما دون خود را خرد و بی مقدار می کند.

ابو جهل گفت: قوم تو به این سـخنان راضـی نمی شونـد تا در باره او چیزی بگویی. ولید گفت: مرا واگذار تا فکری کنم، بعد از آنکه همه فکرهایش را کرد گفت: کلام او چیزی به جز سحر نیست، سحری که آن را از دیگران گرفته است، اینجا بود که آیه" ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً" نازل شد «۲».

و در مجمع البیان است که عیاشی به سند خود از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام صادق و امام باقر (ع) روایت کرده اند که

فرموده انـد: وحیـد به معنـای ولـد زنـا است. و زراره گفته که: شخصـی به امـام بـاقر (ع) عرضه داشت یکی از مردم بنی هشام (یعنی دودمان ولیـد بن مغیره) در خطبه خود افتخار کرده که من پسـر وحیـدم، فرمود: وای بر او اگر می دانست وحید چیسـت هرگز به فرزندی او افتخار نمی کرد. پرسیدیم وحید چیست؟

فرمود کسی است که مردم برایش پدری نشناسند «۳».

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

(۳) مجمـــــــــــــــــــع البیـــــــــــــــــــان، ج ۱۰، ص ۳۸۷.

و در الـدر المنثور است که احمد، ابن منذر، ترمذی، ابن ابی الدنیا در کتاب" صـفه النار"، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن حبان، حاکم (وی حدیث را صـحیح دانسـته) و بیهقی در کتاب" البعث"، از ابو سـعید خدری روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود کلمه" صـعود" به معنـای کوهی است در آتش که کفار هفتاد سال از آن بالا می رونـد و پایین می آینـد و آن تا ابد چنین است «۱».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" ثم عبس" فرمود: یعنی روی خود را ترش کرد،" و بسر" یعنی اخم کرد «۲».

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۳.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۴.

ترجمه آیات چنین نیست قسم به ماه (تابان) (۳۲).

و قسم به شب تار چون (به سحر که وقت راز و نماز مشتاقان خداست) باز گردد (۳۳).

و قسم به صبح چون جهان را روشن سازد (۳۴).

که این قرآن یکی از بزرگترین آیات (خدا) است (۳۵).

پند و اندرز آدمیانست (۳۶).

تا از شما آدمیان هر که بخواهد (در مقام ایمان و طاعت و سعادت) پیش افتد یا

باز ماند (۳۷).

هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است (۳۸).

مگر اهـــــــل یمیـــــــن (کـــــــه بـــــــه یمـــــــن و ســـــــعادت نیکوکـــــــار شدنـــــــد) (۳۹).

صفحه ی ۱۴۸

آنان در باغهای بهشت متنعمند و سؤال می کنند (۴۰).

از احوال دوزخیان گنهکار (۴۱).

که شما را چه عملی به عذاب دوزخ در افکند؟ (۴۲).

آنان جواب دهند که ما از نمازگزاران نبودیم (۴۳).

و به مستمند طعام (و صدقه ای) نمی دادیم (۴۴).

و ما با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم (۴۵).

و ما روز جزا را تکذیب می کردیم (۴۶).

تا آنکه (با مرگ) یقین به قیامت یافتیم (۴۷).

پس در آن روز شفاعت شفیعان (از انبیا و اولیا) در حق آنان هیچ پذیرفته نشود (۴۸).

بیان آیات در این آیات قرآن کریم از تهمت هایی که بدان زده شده تنزیه گردیده و این معنا مسجل گشته که قرآن یکی از آیات کبرای حق است. در آن انذار تمامی بشر است، و در پیرویش آزادی نفوس از گروگان اعمال است، اعمالی که او را به سوی سقر می کشاند.

" کلا" کلمه" کلا" (مانند حاشا در فارسی) رد و انکار مطالب ما قبل خودش است، در تفسیر کشاف گفته: آوردن کلمه" کلا" بعد از جمله" وَ ما هِيَ إِلَّا ذِكْرى لِلْبَشَرِ" انکار ذکری بودن قرآن برای منافقین و کفار است، می فرماید قرآن که برای بشر تذکر است، برای اینان تذکر نیست، چون اینان متذکر نمی شوند، احتمال هم دارد به خاطر اینکه قبل از جمله" إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ" واقع شده، رد منکرین همین جمله باشد و بفرماید علی رغم منکرین قیامت، واقعه قیامت یکی از بزرگترین دواهی است «۱».

پس بنا به احتمال اول انکار مطلب گذشته است، و بنا بر احتمال دوم انکار

و رد مطلب آینده است. البته احتمال سومی «۲» نیز هست که به زودی از نظر خواننده خواهد گذشت.

" وَ الْقَمَرِ وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ".

در این جمله سه بار سوگند یاد شده، و منظور از" ادبار لیل" گذشتن شب در مقابل

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۳.

(۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۳۰.

پیش آمدن شب است، و منظور از" اسفار صبح" هویدا گشتن صبح و بیرون شدن آن از پرده شب است.

[چند وجه در باره مقصود از" إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ" و" نَذِيراً لِلْبَشَرِ"]

" إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ" مفسرین گفته اند: ضمیر در این جمله به کلمه" سقر" بر می گردد و کلمه" کبر" جمع" کبری" است.

و مراد از اینکه سقر یکی از بزرگترین است، این است که سقر یکی از بزرگترین دواهی و تحولات است، داهیه ای است که هیچ داهیه دیگری به آن پایه از عظمت نمی رسد، هم چنان که خود ما می گوییم: فلانی یکی از رجال است، یعنی در بین رجال نظیری ندارد، و جمله مورد بحث جواب سوگند است.

و معنای آیه این است که: من به فلان و فلان سوگند می خورم، که سقر یکی از بزرگترین تحولات و دواهی عالم است- بزرگترین آن- از نظر اینکه بشر را تهدید می کند.

و بعید نیست وجه سومی در بین باشد، و آن این است که کلمه" کلا" رد گفتار ولید درباره قرآن باشد، که گفت:" إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ" و ضمیر" انها" به قرآن برگردد، بدان جهت که قرآن آیات است و گر نه می باید فرموده باشد" انه" و یا از باب مطابقت اسم" ان"

با خبر آن باشد به این معنا که چون خبر" ان" یعنی کلمه" احدی" مؤنث است ضمیر هم که اسم آن است مؤنث آورده شده.

و معنای آیه این است که: نه، آن طور که ولید گفت نیست، من به قمر و شب و صبح سوگند می خورم که قرآن- البته یعنی آیاتش- از نظر انذار یکی از آیات کبرای الهی است.

بعضی «۱» هم گفته اند: جمله" إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ" تعلیل است برای" کلا"، و سوگندهایی که بعد از این کلمه و آن تعلیل فاصله شده برای تاکید است، نه جواب سوگند، و جواب سوگند در تقدیر است، که خود کلمه" کلا" بر آن دلالت می کند «۲».

" نَذِيراً لِلْبَشَرِ" کلمه" نذیر" مصدر و به معنای بیم رساندن است، و اگر منصوب آمده به خاطر این

---

(۱) تفسیر ابی السعود، ج ۹، ص ۶۰.

(۲) بنا به گفته این مفسر معنا چنین می شود: حاشا، به قمر و شب و صبح سوگند که چنین نیست،- برای اینکه قرآن یکی از بزرگترین آیات الهی است- مترجم.

بوده که به نظر ما تمیز، و به نظر بعضی «۱» حال از مطلبی است که از سیاق" إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ" فهمیده می شود، و به قول آن مفسر معنایش این است که قرآن در حالی که بیم رسان است، از آیات کبرای الهی است، و به نظر ما معنایش این می شود که قرآن از حیث انذار و بیم رسانی از آیات کبرای حق است.

بعضی وجوه دیگری ذکر کرده اند که قابل اعتناء نیست، مثلا یکی «۲» گفته: صفت پیغمبر است، و آیه متصل به اول سوره و تقدیر آن" قم نذیرا للبشر فانذر" است. و آن دیگری

«۳» گفته: صفت خدای تعالی است.

" لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ" این جمله انذار را عمومیت می دهد به همه بشر، چه آنها که ایمان بیاورند و چه آنها که نیاورند و جمله" لمن شاء" بدل است از کلمه" بشر" و جمله" أَنْ يَتَقَدَّمَ ..." مفعول کلمه" شاء" است، و منظور از" تقدم"، پیروی کردن از حق است که مصداق خارجیش ایمان و اطاعت است، و منظور از" تاخر"، پیروی نکردن است که مصداقش کفر و معصیت است و معنایش این است که: از این جهت از بزرگترین آیات الهی است که نذیر است برای همه بشر، چه آنهایی از شما که حق را پیروی می کنند، و چه آنهایی از شما که حق را پیروی نمی کنند، و احدی نیست که بی رابطه با قرآن باشد.

بعضی «۴» گفته اند: جمله" أَنْ يَتَقَدَّمَ" در موضع رفع است تا مبتدا باشد، و جمله" لمن شاء" خبر آن است، و مثل این است که بگویی:" لمن توضأ ان یصلی- کسی که وضو گرفته می تواند نماز بخواند" پس معنی مطلق است یعنی" کسی که تقدم را بخواهد می تواند متقدم شود، و کسی که تاخر را بخواهد می تواند متاخر باشد" و یا مثل کلام خدای تعالی است که در جای دیگر فرموده:" فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ"، و مراد از تقدم و تاخر، سبقت گرفتن و نگرفتن به سوی خیر است.

[معنای اینکه فرمود:" كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ" و مراد از استثناء" إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ"]

" كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ" حرف" باء" در" بما" به معنای بای فارسی و یا به معنای" بسبب" است، و یا به معنای" در مقابل"

است، و کلمه" رهینه" به معنای رهن و گروگان است، هم چنان که زمخشری در کشاف گفته: کلمه" رهینه" در آیه" کُلَّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ" مؤنث رهین نیست، که کسی خیال کند چون کلمه" نفس" مؤنث است، رهینه نیز مؤنث آمده، چون اگر

(۱ و ۲ و ۳) تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۸۵.

(۴) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۴.

این منظور هم در کار باشد باز می توانست مذکر بیاورد، و بفرماید" بما کسبت رهین" برای اینکه صیغه فعیل در صورتی که به معنای مفعول باشد مذکر و مؤنث در آن یکسان است، هم در مذکر می آید و هم در مؤنث، بلکه این کلمه اسمی است به معنای رهن، مثل اینکه کلمه" شتیمه" اسم شتم است، گویا فرموده:" کل نفس بما کسبت رهن" «۱».

و معنای جمله بنا به گفته وی این است که:" هر نفسی در گرو است، با آنچه که کرده، و یا به سبب آنچه کرده، و یا در مقابل آنچه کرده است".

و گویا عنایت در" رهینه شمردن هر نفس" این بوده که خدای تعالی این حق را به گردن خلق دارد که با ایمان و عمل صالح او را بندگی کنند، پس هر نفسی از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است، تا این حق و این دین را بپردازد، حال اگر ایمان آورد و عمل صالح کرد از گرو در آمده آزاد می شود، و اگر کفر ورزید و مرتکب جرم شد و با این حال مرد، هم چنان رهین و برای ابد محبوس است، و این یک نوع رهین بودن است، غیر آن نوع دیگر که آیه" کُلُّ امْرِئٍ

بِما کَسَبَ رَهِینٌ " «۲» متعرض آن است و ما فرق میان دو نوع رهین بودن را در سوره طور بیان کردیم.

گفتیم آیه قبلی انذار را تعمیم می داد، این آیه علت آن تعمیم را بیان می کند، چون وقتی نفس انسانی رهین کرده های خود باشد، قهرا هر نفسی باید از آتش قیامت که او را در صورت مجرم بودن و پیروی حق نکردن در آن حبس می کنند دلواپس باشد که، همین دلواپسی تقوی است.

" إِلَّا أَصْحابَ الْیَمِینِ"" اصحاب یمین" کسانی هستند که در روز حساب نامه عملشان را به دست راستشان می دهند، و اینان دارندگان عقاید حق و اعمال صالح از مؤمنین متوسط الحالند، که نامشان به عنوان" اصحاب الیمین" در مواردی از قرآن کریم مکرر آمده و به همین جهت استثنای مورد بحث استثنایی است متصل.

و آنچه از مجموع" مستثنی منه" و" مستثنی" استفاده می شود این است که نفوس دارای عمل به دو قسم تقسیم می شوند، یکی نفوسی که رهین به کرده های خویشند، و این نفوس مجرمین است، و دوم نفوس آزاد شده از رهن، و این نفوس اصحاب یمین است، و اما" سابقون مقرب"، یعنی آنهایی که خدای تعالی در بعضی از موارد کلامش قسم سوم برای دو

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۴.

(۲) هر انسانی رهین خیر و شرهایی است که انجام داده. سوره طور، آیه ۲۱

قسم نامبرده شمرده، و فرموده:" وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ ... أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ" «۱» داخل در تقسیم مورد بحث نیستند، چون در اول قید کردیم، نفوس دارای عمل. و اما مقربین آن چنان در مستقر عبودیت استقرار یافته اند که اصلا خود را صاحب نفس

نمی داننـد، تـا چه رسـد به اینکه صـاحب عمـل بداننـد، هم نفس خود را ملـک خـدا می داننـد، و هم اعمالشان را، آنان نه در محضـر خدای تعالی حاضر می شوند، و نه به حسابشان رسیدگی می شود، هم چنان که در آیه زیر فرموده:" فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ " «۲»، پس این طایفه از تقسیم مورد بحث به کلی بیرونند.

و از مفسرین «۳» حکایت شده که بعضـی از آنان اصـحاب یمین را به ملائکه، و بعضی دیگر به اطفال مسلمین، و بعضی دیگر به کسانی که در روز میثاق در سـمت راست آدم بودند، و بعضـی دیگر به کسانی که قرآن درباره آنان فرموده:" الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی کسانی که از طرف ما برایشان سـرنوشت خوب نوشـته شده" تفسـیر کرده اند. ولی همه اینها وجوهی ضـعیف است که ضعفش بر کسی پوشیده نیست.

[مقصود از" یقین" که در جواب مجرمین به سؤال بهشتیان (ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ) آمده است

" فِی جَنَّاتٍ یَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِینَ ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ" کلمه" فی جنـات" خـبری است برای مبتـدایی محـذوف، و اگر" جنات" را بـدون الف و لام آورد و فرمود:" در بهشت هایی" برای تعظیم بهشت ها بود، خواست بفرمایـد: در بهشت هایی که از عظمت به حدی است که وصفش قابل درک نیست. البته ممکن هم هست خبر نباشد، بلکه حال از" اصحاب یمین" باشد.

و منظور از جمله" یَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِینَ" این است که مجموعه اهل بهشت از مجموعه مجرمین می پرسـند، نه اینکه هر یک نفر از اهل بهشت از یک نفر از اهل دوزخ بپرسد.

" ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ"- یعنی چه چیز شما را داخل سقر کرد؟ و این سؤال

بیانگر همان تسائل، و از قبیل بیان جمله به جمله است، و ممکن هم هست قولی در تقدیر باشد، و تقدیر کلام" قائلین ما سلککم فی سقر- در حالی که می گویند: چه چیز شما را داخل سقر کرد" بوده باشد.

---

(۱) و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد. نخست اصحاب میمنه (هستند) ... آنها مقربانند. سوره واقعه، آیات ۷- ۱۱.

(۲) همه نفوس احضار می شوند بجز بندگان مخلص. سوره صافات، آیات ۱۲۷- ۱۲۸.

(۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۳۲.

" قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ" ضمیر جمع در" قالوا" به مجرمین بر می گردد، و مراد از" صلاه" نماز معمولی نیست، بلکه منظور توجه عبادتی خاص است به درگاه خدای تعالی، که با همه انحای عبادتها یعنی عبادت در شرایع معتبر آسمانی که از حیث کم و کیف با هم مختلفند می سازد.

" وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ" مراد از" اطعام مسکین" انفاق بر تهی دستان جامعه است، به مقداری که بتوانند کمر راست کنند و حوائجشان برطرف شود. و اطعام مسکین اشاره است به حق الناس، و صلات اشاره است به حق اللَّه، و اینکه این دو قسم حق را عملا باید پرداخت.

" وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ" منظور از" خوض" سرگرمی عملی و زبانی در باطل، و فرو رفتن در آن است، به طوری که به کلی از توجه به غیر باطل غفلت شود.

" وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ" منظور از" یوم الدین" روز جزا است، در نتیجه چهار خصلتی که در این آیات بر شمرد از خصائص مجرمین است، که مجرم یا هر چهار خصلت را دارد، و یا بعضی از آنها را،

و چون پاسخ گوی از این سؤالها مجموع مجرمینند صحیح است که نسبت هر چهار را به همه مجرمین داده، از قول ایشان بفرماید: ما از نمازگزاران نبودیم، و ما اطعام مسکین نمی کردیم، و ما خائض بودیم، و ما روز جزا را تکذیب می کردیم. هر چند که بعضی از فرد فرد آنان مبتلا به همه این اوصاف نبوده، بلکه مبتلا به بعضی از آنها باشد.

" حَتَّی أَتانَا الْیقِینُ " این جمله قید تکذیب است، مجرمین می گویند: ما هم چنان تکذیب کردیم تا آنکه یقین نزد ما آمد. و در باره یقین گفته اند «۱»: منظور از آن در اینجا مرگ است، و از این جهت یقین بر مرگ اطلاق شده که شکی در آمدنش نیست، در نتیجه معنای آیه این است که: ما در دنیا روز جزا را هم چنان تکذیب کردیم تا مرگ فرا رسید، و با آمدنش زندگی دنیایی ما تمام شد. و خلاصه ما در تمام دوران زندگی دنیا روز جزا را تکذیب می کردیم.

بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: مراد از یقین آن یقینی است که به دنبال مشاهده نشانه های آخرت، و نزدیک شدن به حیات برزخی برای آدمی حاصل می شود، آری ______________________

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۵.

(۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۳۳.

نزدیکی های مرگ و بعد از مرگ انسان به حقانیت روز جزا یقین پیدا می کند. و این معنا معنای خوبی است.

" فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِینَ " در سابق آنجا که پیرامون شفاعت بحث کردیم، گفتیم که این آیه دلالت دارد بر اینکه روز قیامت اجمالا شفاعتی در کار هست، ولی این طایفه از شفاعت شافعان بهره مند نمی شوند، برای اینکه شفاعت شامل

حالشان نمی گردد، و در همان بحث (که در جلد اول این کتاب گذشت) روایات شفاعت را آوردیم.

ترجمه آیات اینکه چرا از یاد آن روز سخت خود (و از ذکر قرآن) اعراض می کنند؟ (۴۹).

گویی گورخران گریزانی هستند (۵۰).

که از شیر درنده می گریزند (۵۱).

بلکه هر یک از آنها می خواهند که برایشان صحیفه وحی آسمانی باز آید (تا ایمان آرند) (۵۲).

هرگز این نخواهد شد (که همه مقام رسالت یابند) چنین نیست که پنداشتند بلکه از عذاب آخرت نمی ترسند (۵۳).

چنین نیست که آنها پنداشتند، قرآن محققا همه پند و اندرز است (۵۴).

تا هر که خواهد متذکر حق شود (۵۵).

و هیچ کس پند نمی گیرد جز آنکه خدا بخواهد (یعنی بدون مشیت الهی کسی بهشتی و سعادتمند نخواهد شد) او اهل تقوی و اهل آمرزش و مغفرت است (۵۶).

بیان آیات در این آیات نتیجه گیری از مطالب یعنی وعد و وعیدهای گذشته را به صورت تعجب از اعراض کفار از تذکرات قرآن و تنفرشان از حق صریح بیان کرده، گویا فرموده: وقتی جریان بدین قرار است عقلا واجب می شود که دعوت حق را اجابت نموده، به وسیله تذکرات قرآن متذکر شود، پس بسیار عجیب است که چطور باز هم از این تذکر روی بر می تابند، نه، نه، علت اصلی این است که اینان به رسالت ایمان ندارند، و تک تکشان توقع دارند که کتابی از خدا بر یک یک آنان نازل گردد، نه، بلکه علت این است که از آخرت ترس ندارند، و در نتیجه از وعید و تهدیدهای قرآن مرتدع نمی شوند.

آن گاه روی سخن را به خود آنان کرده، مجددا آن تذکره را بر آنان عرضه می کند، و

در قبول و رد آن مخيرشان نموده، تا اگر خواستند قبول کنند، و اگر خواستند رد کنند، ليکن بايد بدانند که در اين خواستن مستقل نيستند و نمی توانند با خواست خود خدای سبحان را عاجز سازند، و به همين جهت نمی توانند متذکر شوند، مگر وقتی که خدا بخواهد، و حکم قدر به طور قطع در ميان آنان نيز جاری است.

" فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ " اين جمله تفريعی است بر تذکره و اندرزی که قبلا گذشت، و استفهام در اين جمله برای برانگيختن تعجب است، و کلمه" لهم" متعلق است به کلمه" کان" ای که حذف شده، و تقدير کلام" فما کان لهم" است. و کلمه" معرضين" حال است از ضمير" هم" و جمله" عن التذکره" متعلق به کلمه" معرضين" است.

و معنای جمله اين است: حال که مطلب چنين است، پس چه شد- چه پيش آمد- برای مشرکين که تذکره قرآن را تکذيب می کنند، در حالی که از آن روی گردانند. و خلاصه چرا با اينکه واجب بود بر آنان که قرآن را تصديق کنند، و بدان ايمان آورند از آن اعراض نمودند، و اين جای تعجب است.

[تشبيه کفار اعراض کننده از قرآن، به گورخران رميده از شير، و بيان انگيزه آنان در تکذيب

" كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ " حال کفار را در اعراض از تذکره تشبيه کرده به" حمر" که جمع حمار است، و البته منظور حمار وحشی يعنی گورخر است، و" استنفار" به معنی نفرت است، و کلمه" قسوره" به معنای شير و شکارچی است، چون به هر دو معنا تفسير شده، و معنای آيه اين است که: اين

صفحه ی

کفار در حالی از تذکره نفرت و اعراض می کنند که گویی خران وحشی اند، و از شیر و یا شکارچی می گریزند.

" بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً" منظور از" صحف منشره" کتاب آسمانی بر دعوت حق است، در این کلام با آمدن کلمه" بل" از سخن قبلی اعراض شده، می فرماید اعراضشان از تذکر، صرفا به خاطر نفرت نیست، بلکه هر فردی از ایشان توقع دارد که کتابی از ناحیه خدا و مشتمل بر آنچه قرآن مشتمل بر آن است نازل شود.

و این نسبتی که به کفار داده کنایه است از استکبار آنان نسبت به خدای سبحان، می فرماید اینان به شرطی حاضرند دعوت محمد (ص) را بپذیرند، و آن را رد نکنند که برای هر یک از ایشان مستقلا کتابی آسمانی نازل شود، و اما دعوت از طریق رسالت را به هیچ وجه نمی پذیرند، هر چند که حق باشد و معجزاتی روشن آن را تایید کند.

پس آیه شریفه در معنای آیه زیر است که حکایت گفتار کفار است که گفتند:" لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ" «۱». و نیز در معنای آیه زیر است که حکایت گفتار امت ها به رسولان خویش است" إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا"، و اساس این گفتار و حجت آنان بر نفی رسالت رسولان، در سابق بیان شد.

بعضی «۲» گفته اند: آیه شریفه در معنای سخنی است که کفار مکه به رسول خدا (ص) گفتند، و قرآن را چنین حکایت می کند:" وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ" «۳».

لیکن این سخن درست نیست، برای اینکه مدلول آیه مورد بحث این است که بر یک یک آنان

صحفی منشره نازل شود، غیر از آنچه بر دیگران نازل شده، و آیه سوره اسری این را نمی گوید، بلکه مدلول آن این است که یک کتاب از آسمان بر پیامبر نازل شود که همه آن را بخوانند.

---

(۱) هرگز ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که برای ما نازل شود همانند آنچه که برای رسولان خدا نازل شده. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

(۲) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۶.

(۳) ما به افسون تو ایمان نخواهیم آورد، تا کتابی بر خود ما نازل شود که آن را بخوانیم. سوره اسری، آیه ۹۳.

بعضی «۱» دیگر گفته اند: مراد کفار این بوده که کتابهایی از آسمان به نام یک یک آنان نازل شود، و در آنها به هر یک از آنان بگوید:" فلانی! باید به محمد (ص) ایمان بیاوری".

بعضی «۲» دیگر گفته اند: مرادشان این بوده که کتابی از آسمان بر آنان نازل شود، و در آن برائت از عذاب و مژده نعمتی فراوان به آنان بدهد، تا ایمان بیاورند، و گر نه هم چنان بر کفر خود می مانند. بعضی «۳» وجوهی دیگر گفته اند، که از سیاق آیه به دور است، و بیانش گذشت.

" کَلَّا بَلْ لا یَخافُونَ الْآخِرَةَ" این جمله رد توقع بیجای آنان است، به این بیان که دعوت رسالت یک ادعای بی دلیل نیست، بلکه آیات و معجزات روشن و دلیلهای قطعی جای هیچ شکی برای کسی باقی نمی گذارد، پس حجت خدا بر رسولش و بر دیگران به طور مساوی قائم و تمام است، و حاجتی نیست به اینکه برای هر یک از افراد دعوت شده به دین صحفی منشره نازل شود.

علاوه بر این رسالت نیازمند به طهارت

ذات و صلاحیت نفس است، آن طهارت و صلاحیتی که نفوس سایر مردم فاقد آنند، هم چنان که این معنا از پاسخی که خدای تعالی به توقع کفار داده فهمیده می شود، کفار گفته بودند:" لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ"، در پاسخ فرمود:" اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ" «۴».

" بَلْ لا يَخافُونَ الْآخِرَةَ"- کلمه" بل" برای اعراض از مطلب قبلی است که می فرمود:" توقع دارند که بر یک یک آنان صحفی منشره نازل شود" می خواهد بفرماید این پیشنهادشان یک پیشنهاد جدی نیست، بهانه ای است که می خواهند به وسیله آن خود را از گیر دعوت دین رها سازند، و علت حقیقی کفر و تکذیبشان به دعوت دینی این است که اینان از آخرت نمی ترسند، و اگر می ترسیدند ایمان می آوردند، و بعد از تمامیت حجت و وجود آیات بینات هرگز پیشنهادی نمی کردند.

" كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ" این جمله رد و منع دومی از پیشنهاد کفار است، و معنایش این است که: ما چنین کتابی نازل نمی کنیم، قرآن برای تذکره و اندرز کافی است، و ما از قرآن چیزی بیش از این ______________________

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۶.

(۲ و ۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

(۴) خدا بهتر می داند که رسالتش را کجا قرار بدهد. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

نخواسته ایم، اثر این قرآن همان جزایی است که نزد ما برای مطیع و عاصی آماده شده است.

" فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ" یعنی هر که بخواهد از آن پند می گیرد چرا که دعوت و موعظه قرآن اجباری نیست و در ظرف اختیار و آزادی اراده دعوت می کند.

" وَ ما يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ

التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ" این آیه توهمی را دفع می کند که ممکن است از جمله" فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ" به ذهن کسانی بیاید و خیال کنند اختیار به دست خودشان است، و خود مستقل در اراده اند، و اگر نخواستند متذکر شوند بر خدا غالب گشته، و او را در به کرسی نشاندن اراده خود عاجز ساخته اند، او خواسته بود اینان متذکر بشوند، و اینان خواستند نشوند و نشدند.

و حاصل دفع این است که: حکم قدر در افعال آنان مانند همه چیز دیگر جاری است، و تذکر آنان- البته اگر متذکر شوند- هر چند فعل اختیاری و صادر از ایشان است، و اکراه و اجباری در کار نیست، خدای تعالی هم خواسته تا به اختیار خود متذکر شوند، به این معنا خدای تعالی هیچ وقت از هیچ انسانی با خواست تکوینیش نخواسته که فلان عمل را بی اختیار انجام بدهد، بلکه اراده تکوینی کرده که هر چه می کند به اختیار و اراده خود کند، پس فعل اختیاری در عین اینکه نسبت به انسان فاعل نسبت امکان دارد، در عین حال نسبت به اراده الهی ضروری التحقق است، و گر نه محقق نمی شد.

" هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ"- یعنی او اهلیت آن را دارد که از او پروا شود، چون او ولایت مطلقه بر هر چیز دارد، و سعادت و شقاوت انسان به دست اوست، و نیز اهلیت آن را دارد که پروا کنندگان خود را بیامرزد، چون او آمرزگار رحیم است.

و این جمله یعنی جمله" هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ" می تواند تعلیل جمله قبل یعنی" إِنَّهُ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ" باشد که روشن است، و نیز

جمله" وَ ما يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ" را تعليل كند، چون اهل تقوى و اهل مغفرت بودن خداى تعالى وقتى صحيح و تمام است كه داراى اراده اى نافذ در اراده ها و اعمال خلق باشد، و خلاصه خلق در آنچه مى خواهند آزاد نباشند، و با تمرد و استكبار خود خدا را عاجز نسازند.

بحث روايتى [چند روايت در باره مراد از اينكه كفار مى خواستند به هر كدام صحفى منشره داده شود]

در تفسير قمى در روايت ابى الجارود از امام باقر (ع) آمده كه در تفسير ________________________________ صفحه ى ١۶٠

جمله" بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً" فرموده:" شان نزول اين آيه آن بود كه مردم به رسول خدا (ص) گفته بودند: اى محمد به ما چنين رسيده كه در بنى اسرائيل هر كس مرتكب گناهى مى شد صبح، گناه و كفاره گناه خود را در نوشته اى پهلوى سرش مى ديد، (چرا در اين امت چنين نيست؟).

جبرئيل به رسول خدا (ص) نازل شد، و عرضه داشت: قوم تو سنت جاريه در بنى اسرائيل در باره گناهان را خواستند، اگر بخواهند ما با ايشان نيز همان رفتار را مى كنيم، و آنان را به همان عذابهايى كه بنى اسرائيل را گرفتيم مى گيريم، و مردم حس كردند رسول خدا (ص) دوست ندارد كه چنين سنتى در امتش جريان يابد «١».

مؤلف: اين داستان با لحن آيه نمى سازد و در خود روايت هم اشاره اى است به اينكه اين قصه معتبر نيست، (چون در آخرش آمده: حس كردند رسول خدا (ص) دوست ندارد ...).

و در الدر المنثور است كه عبد بن حميد و ابن جرير و ابن منذر از سدى از ابى صالح روايت

کرده اند که گفت: مردم گفتند اگر محمد (ص) در ادعایش صادق است این معجزه را بیاورد که هر روز صبح زیر سر هر یک از ما نوشته ای دیده شود، که در آن نوشته باشد تو ای فلانی از آتش دوزخ برائت و امنیت داری، در پاسخ این آیه نازل شد:" بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً " «۲».

مؤلف: سیاق آیات و ردعی که در آن است، با این قصه سازگار نیست.

و نیز در آن کتاب آمده که عبد بن حمید و ابن منذر، از مجاهد روایت کرده اند که در تفسیر آیه" بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً" گفته: یعنی در هر صبح نامه ای از خدای تعالی به یک یک آنان برسد به این مضمون:" این نامه ای است از رب العالمین به فلان بن فلان" همین که از خواب برمی خیزد نامه را پهلوی سرش ببیند، و آن را بخواند «۳».

مؤلف: آنچه در این روایت آمده قابل انطباق با مضمون روایت قبلی، و هم با بیانی است که ما در معنای آیه داشتیم.

و نیز در آن کتاب آمده که عبد بن حمید و ابن منذر از قتاده روایت کرده اند که در تفسیر آیه" بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً" گفته عده ای از مردم به محمد

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۶.

(۲ و ۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۶.

(ص) گفتند اگر خیلی دوست داری پیرویت کنیم باید کتابی برای خصوص ما نازل شود، و به ما فرمان دهد تا تو را پیروی کنیم «۱».

مؤلف: این روایت قابل انطباق با آن نظریه ای است که در تفسیر این

آیه گـذشت، و می گفت: آیه مورد بحث همان را می گویـد که آیه" وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ ..." بیانش می کنـد، و خلاصه اینکه می توان احتمال داد صاحب آن نظریه، نظریه خود را از این روایت گرفته، و اشکال ما به این نظریه گذشت.

[روایاتی در باره معنای" هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ"]

و در تفسـیر قمی در ذیل آیه" هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ" آمـده که امام فرمود: یعنی خـدا اهلیت آن را دارد که از او پروا کنند و اهلیت آن را دارد که بیامرزد «۲».

و در کتاب توحید به سند خود از ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت آورده که در تفسیر آیه" هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ" فرموده: خـدای عز و جل می فرماید: من اهلیت آن را دارم که از من پروا شود، و بنده ام چیزی را شـریکم نگیرد، و من اهلیت آن را دارم که اگر بنده ای شـریکی برایم نگیرد داخل بهشتش کنم. و نیز فرموده: خدای تبارک و تعالی به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده که احدی از اهل توحید را به آتش نسوزاند «۳».

و در الـدر المنثور است که، ابن مردویه از عبـد اللَّه بن دینـار روایت آورده که گفت: من از ابـو هریره و ابن عمر و ابن عبـاس شنیدم که می گفتند: شخصـی از رسول خدا (ص) پرسید معنای جمله" هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ" چیست؟ فرمود: خدای تعالی می فرماید من اهلیت آن را دارم که خلق از من پروا کند، و کسـی و چیزی را شـریکم نکند، که اگر پروا کرد و شریکی برایم قرار نداد، در آن صورت من اهلیت آن را

دارم که ما سوای شرک را بیامرزم «۴».

مؤلف: در معنای این روایت روایات زیادی از رسول خدا (ص) رسیده است.

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۶.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۶.

(۳) توحید صدوق، ص ۲۰، ح ۶، ط جامعه مدرسین.

(۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۷.

تفسیر نمونه

سوره مدثر

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۶ آیه می باشد

محتوای سوره مدثر

شکی نیست که این سوره از سورهائی است که در مکه نازل شده ، اما در این مساءله گفتگو است که آیا اولین سوره ای است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، و یا بعد از سوره ((اقراء)) نازل گردیده است ؟

ولی دقت در محتوای سوره ((اقراء)) و سوره ((مدثر)) نشان می دهد که ((اقراء)) در آغاز دعوت بوده ، و سوره ((مدثر)) مربوط به زمانی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماءمور به دعوت آشکار شد، و دوران دعوت پنهانی پایان گرفت ، لذا بعضی گفته اند سوره ((اقراء)) اولین سوره ای است که در آغاز بعثت نازل شده ، و سوره ((مدثر)) نخستین سوره بعد از دعوت آشکار است ، و این جمع خوبی به نظر می رسد.

به هر حال طبیعت سوره های مکی که دعوت به مبداء و معاد و مبارزه با شرک ، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی است در این سوره کاملا منعکس است .

بحثهای این سوره رویهمرفته بر هفت محور دور می زند:

۱ - دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به قیام و انذار و ابلاغ آشکار و صبر

و استقامت در این طریق ، و تحصیل آمادگیهای لازم برای این کار.

۲ - اشاره به رستاخیز، و صفات دوزخیان ، همانها که به مقابله با قرآن برخاسته ، و به استهزای حق پرداختند.

۳ - قسمتی از ویژگیهای دوزخ تواءم با انذار کافران .

۴ - تاءکید بر امر رستاخیز از طریق سوگندهای مکرر.

۵ - ارتباط سرنوشت هر انسانی با اعمال او، و نفی هر گونه افکار غیر منطقی در این زمینه .

۶ - قسمتی از ویژگیهای بهشتیان و دوزخیان و سرنوشت هر کدام از آنها.

۷ - چگونگی فرار افراد جاهل و بیخبر و مغرور و خود خواه از حق .

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرأ سوره المدثر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کذب به بمکه : ((هر کس سوره مدثر را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در مکه تصدیق یا تکذیب کردند به او ده حسنه داده می شود)). <۱>

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است : من قرأ فی الفریضه سوره المدثر کان حقا علی الله ان یجعله مع محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فی درجته ، و لا یدرکه فی حیاه الدنیا شقاء ابدا: ((کسی که سوره مدثر را در نماز فریضه بخواند بر خداوند حق است که او را همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

و در جوار، و درجه او قرار دهد، و در زندگی دنیا بدبختی و رنج دامنش را هرگز نگیرد)). <۲>

بدیهی است چنین نتائج عظیمی تنها بر خواندن الفاظ سوره مترتب نخواهد شد، بلکه باید محتوای سوره را نیز در نظر گرفت و مو به مو اجرا کرد.

تفسیر :

برخیز و جهانیان را انذار کن !

بدون شک مخاطب در این آیات شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، هر چند تصریحی به این عنوان در آن نشده ، ولی قرائن موجود در این آیات بیانگر این واقعیت است .

نخست می فرماید: ((ای در بستر خواب آرمیده ، و جامه خواب به سر کشیده))! (یا ایها المدثر).

((برخیز و انذار کن و عالمیان را بیم ده)) (قم فانذر).

که وقت خواب و استراحت گذشته ، و زمان قیام و تبلیغ فرا رسیده است .

تکیه بر خصوص انذار با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم بشیر است و هم

((نذیر)) به خاطر آن است که ((انذار)) مخصوصا در آغاز کار تاءثیر عمیقتری در بیدار کردن ارواح خفته دارد.

در اینکه چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بستر آرمیده بود که این خطاب او را دعوت به قیام کرد مفسران احتمالات زیادی داده اند:

۱ - مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند، و سران آنها مانند ابوجهل ، و ابوسفیان ، و ولید بن مغیره ، و نضر بن حارث ، و ... به مشورت پرداختند که در برابر سؤ الات مردمی که از خارج به مکه می آیند، و جسته گریخته مطالبی درباره

ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیده اند چه بگویند؟

اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند، یکی کاهنش خواند، و دیگری مجنون ، و دیگری ساحر، این تشتت آراء اثر منفی خواهد گذاشت ، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر خیزند! بعد از گفتگو به اینجا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند ساحر است زیرا یکی از آثار پدیده سحر جدائی افکندن میان دو همسر، و پدر و فرزند است ، و پیامبر با عرضه آئین اسلام چنین کاری را انجام داده بود!

این سخن به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیده سخت ناراحت شده و بیمار گونه ، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد.

۲ - این آیات از نخستین آیاتی بود که بر پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، زیرا از جابر بن عبدالله از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من بر کوه حرا بودم که صدائی برخاست گفت ای محمد! ((تو رسول خدائی))! به راست و چپ نگاه کردم چیزی ندیدم به بالای سر نگاه کردم ، فرشته ای را بر عرش در میان آسمان و زمین دیدم ترسیدم ، و به سوی خدیجه بازگشتم ، و گفتم : مرا بپوشانید مرا بپوشانید، و آب سرد بر من بریزید، در این هنگام بود که جبرئیل نازل

شد و ((یا ایها المدثر)) را آورد.

ولی با توجه به اینکه آیات سوره بیانگر دعوت آشکار است مسلم می شود که این آیات حداقل بعد از سه سال دعوت پنهانی نازل شده ، و این با آنچه در روایت فوق آمده است سازگار نیست ، مگر اینکه گفته شود چند آیه آغاز این سوره در آغاز دعوت نازل شده و آیات بعد مربوط به چند سال بعد است !

۳ - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حال خواب بود و جامه بر خود افکنده بود، جبرئیل نازل شد و او را بیدار کرد و این آیات را بر او خواند که بر خیز و بستر و خواب را کنار بگذار و به انجام رسالت پرداز.

۴ - منظور از پوشیدن جامه ، جامه ظاهری نیست بلکه لباس نبوت و رسالت است ، همانطور که درباره پرهیزگاری لباس تقوی گفته شده است .

۵ - منظور از ((مدثر)) کسی است که در گوشه عزلت قرار گرفته ، و در انزوا و تنهائی به سر می برند، بنابراین آیه می گوید از انزوا و عزلت به در آی ، و به انذار خلق و هدایت بندگان خدا پرداز. <۳>

تفسیر اول از همه این تفسیرهای پنجگانه مناسبتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه جمله ((فانذر)) (انذار کن) بیان نمی کند درباره چه چیز؟ و چه موضوع ؟ انذار کند، و این در حقیقت برای بیان عمومیت است ، یعنی درباره بت پرستی و شرک و کفر و ظلم و بیدارگری و فساد، درباره عذاب الهی و حساب محشر و ... به مردم هشدار ده

(و به اصطلاح حذف متعلق دلالت بر عموم دارد) در ضمن هم شامل عذاب دنیا می شود و هم عذاب آخرت و هم نتائج سوء اعمال انسان که دامنگیر او خواهد شد.

و به دنبال دعوت به قیام و انذار پنج دستور مهم به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که سرمشقی است برای دیگران ، و نخستین دستور درباره توحید است می فرماید: ((تنها پروردگارت را بزرگ بشمار)) (و ربک فکبر). <۴>

همان خدائی که مالک و مربی تو است ، و هر چه داری از او داری .

غیر او را در بوته فراموشی بیفکن ، و خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش ، و هرگونه آثار شرک و بت پرستی را محو کن .

تکیه روی کلمه ((رب)) و مقدم داشتن آن بر ((کبر)) که دلیل بر انحصار است ، مساءله توحید را با ذکر دلیل در این عبارت کوتاه مطرح می کند، چه جالب و پر محتوا است ، تعبیرات قرآن که در یک عبارت کوتاه اینهمه معنی بیان شده است .

منظور از جمله ((فکبر)) تنها گفتن ((الله اکبر)) نیست ، هر چند گفتن ((الله اکبر)) یکی از مصداقهای آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده ، بلکه منظور این است که خدای خود را بزرگ بشمار، هم از نظر اعتقاد، هم عمل ، و هم در سخن و او را متصف به اوصاف جمال و منزه از هر گونه نقص و عیب بدان ، بلکه او را از اینکه در توصیف بگنجد برتر بدان ، همانگونه که در روایات اهل بیت (علیهم

السلام) آمده است که معنی ((الله اکبر)) این است که خدا برتر از آن است که توصیف شود، و در فکر انسان بگنجد، بنابراین ((تکبیر)) مفهومی گسترده تر از ((تسبیح))

دارد که فقط تنزیه از هر گونه عیب و نقص را شامل می شود.

و به دنبال مساءله توحید دومین دستور را درباره پاکیزگی از آلودگیها داده ، می افزاید ((و لباست را پاک کن)) (و ثیابک فطهر).

تعبیر به ((لباس)) ممکن است کنایه از عمل انسان باشد چرا که اعمال هر کس به منزله لباس او است ، و ظاهر او بیانگر باطن او است .

بعضی نیز گفته اند منظور از لباس در اینجا قلب و روح و جان است ، یعنی قلبت را از هر گونه آلودگی پاک کن ، جائی که باید لباس تطهیر شود صاحب لباس اولویت دارد.

بعضی نیز آن را به همان لباس ظاهر تفسیر کرده اند چرا که پاکیزگی لباس ظاهر از مهمترین نشانه های شخصیت ، و تربیت و فرهنگ انسان است ، مخصوصا در عصر جاهلیت کمتر از آلودگیها اجتناب می نمودند و لباسهائی بسیار آلوده داشتند، مخصوصا معمول بود (همانگونه که در میان گرفتاران جاهلیت عصر اخیر نیز معمول است) دامان لباس را بسیار بلند می کردند، به گونه ای که روی زمین می کشید، و آلوده می شد، و اینکه در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: معنی آیه این است ((ثیابک فقصر)) (لباست را کوتاه کن) <۵> نیز ناظر به همین معنی است .

بعضی نیز آن را به همسران تفسیر کرده اند، چرا

که قرآن می گوید: شما لباس همسران خود هستید، و آنها را نیز لباس شما (چرا که حفظ آبروی یکدیگر می کنید، و زینت یکدیگرید هن لباس لکم و انتم لباس لهن (بقره آیه ۱۸۷).

جمع میان این معانی نیز ممکن است .

در حقیقت آیه اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که دامانشان از هر گونه آلودگی پاک باشد و تقوی و پرهیزکاریشان از هر نظر مسلم گردد، و لذا به دنبال فرمان قیام و انذار، فرمان پاکدامنی می دهد.

در سومین دستور می فرماید: ((از پلیدیها و آنچه موجب عذاب الهی است بپرهیز)) (و الرجز فاهجر).

گسترش مفهوم رجز (پلیدی) سبب شده است که تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کنند.

گاه آن را به بتها، و گاه به هر گونه معصیت ، و گاه به اخلاق زشت و ناپسند و گاه به حب دنیا که سرآغاز هر خطیئه و گناه است ، و گاه به عذاب الهی که نتیجه شرک و معصیت است و گاه به معنی هر چیزی که انسان را از خدا غافل می کند تفسیر کرده اند.

نکته اصلی این است که ((رجز)) در اصل به معنی اضطراب و تزلزل است <۶> و سپس به هر گونه گناه شرک ، بتپرستی وسوسه های شیطانی ، اخلاق ذمیمه و عذاب الهی که مایه اضطراب انسان می گردد و او را از مسیر صحیح منحرف می کند، اطلاق شده است .

در حالی که بعضی معنی این لغت را ((عذاب)) می دانند، <۷> و از آنجا که شرک و گناه و اخلاق سوء و حب دنیا جلب

عذاب الهی می کند به آنها نیز ((رجز))

اطلاق شـده است . این نیز لازم به یاد آوری است که در قرآن مجید واژه ((رجز)) (بر وزن شـرک) غالبا به معنی عذاب آمده است . <۸>

بعضی نیز معتقدند که ((رجز)) و ((رجس)) که به معنی ((پلیدی)) است مرادف است . <۹>

این معانی سه گانه گر چه با هم متفاوتنـد، ولی در عین حال ارتباط نزدیکی با یکـدیگر دارند، و به هر حال آیه مفهوم جامعی دارد که هر گونه انحراف و عمل زشت و پلید، و هر کاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد شامل می شود.

مسلم است پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی قبل از نبوت از این امور پرهیز و هجران داشت ، و تاریخ زندگی او که دوست و دشمن به آن معترفند نیز گواه بر این معنی است ، ولی در اینجا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی الله و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان ، روی آن تکیه شده است .

و در چهارمین دستور می فرماید: ((منت مگذار و فزونی مطلب)) (و لا تمنن تستکثر). <۱۰>

در اینکه نهی از منت و فزونی طلبیدن در چه مواردی است باز در اینجا

مفهوم آیه کلی و گسترده است ، و هر گونه منت گذاردن بر خالق و خلق را شامل می شود، نه بر پروردگارت منت بگذار که برای او جهاد و تلاش می کنی ، چرا که او بر تو منت گذارده که این مقام منیع

را به تو ارزانی داشته است .

همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمر، بلکه همیشه خود را در سرحد ((قصور)) و ((تقصیر)) بدان ، و عبادت را یکنوع توفیق بزرگ الهی برای خودت بشمار.

به تعبیر دیگر نباید قیام و انذار تو، و نشر توحید و بیان عظمت پروردگار، و تطهیر ثیاب ، و پرهیز از هر گونه گناه را مایه منت بر خداوند بشمری ، یا آنها را بزرگ بدانی بلکه باید اینها را هدایای گرانبهائی از سوی پروردگارت بدانی و به خاطر آن ممنون باشی ، و آنچنان در عشق و محبت او غرق شوی که این کارهای مهم را بسیار ناچیز حساب کنی .

و نیز اگر خدمتی به خلق می کنی چه در جهات معنوی باشد مانند تبلیغ و هدایت و چه در جهات مادی مانند انفاق و بخشش ، هیچکدام را نباید با منت یا انتظار جبران ، آن هم جبرانی فزونتر تواءم نمائی چرا که منت ، اعمال نیک را باطل و بیاثر می کند یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی (بقره : ۲۶۴).

((لا ـ تمنن)) از ماده ((منت)) در اینگونه موارد به معنی سخن و گفتاری است که بیانگر اهمیت نعمتی است که انسان به دیگری داده است ، و از اینجا رابطه آن با مساءله ((استکثار)) (طلب فزونی) روشن می شود، چرا که اگر انسان خدمتش را ناچیز بشمرد انتظار پاداشی ندارد، تا چه رسد به اینکه فزونی بطلبد، و به این ترتیب منت گذاردن همیشه سرچشمه ((استکثار)) است ، عملی که ارزش نعمت را به کلی از بین می

برد.

و اینکه در بعضی از روایات آمده است که معنی آیه این است لا تعط تلتمس اکثر منها ((چیزی را به دیگری عطا مکن که انتظار بیشتر از آن را داشته باشی)) <۱۱> در حقیقت بیان یکی از شاخه های مفهوم کلی آیه شریفه است .

همانگونه که در حدیث دیگری آمده است که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: لا تستکثر ما عملت من خیر لله ((کار نیکی را که برای خدا انجام می دهی هرگز زیاد مشمر)) <۱۲> این هم شاخه دیگری از آن مفهوم کلی است .

در آیه بعد به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده ، می گوید: ((و به خاطر پروردگارت صبر و شکیبائی پیشه کن)) (و لربک فاصبر).

باز در اینجا با مفهوم گسترده ای از صبر و استقامت و شکیبائی برخورد می کنیم که همه چیز را شامل می شود.

یعنی در طریق ادای این رسالت بزرگ شکیبائی کن ، و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان صابر باش ، در طریق عبودیت اطاعت فرمان خدا استقامت نما، و در جهاد با نفس و در میدان جهاد با دشمن شکیبا باش .

مسلم است که صبر و شکیبائی اساس و ضامن اجرای همه برنامه های گذشته است ، اصولا مهمترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت همین صبر و شکیبائی است ، و لذا بارها در قرآن مجید روی آن تکیه شده است ، و به همین دلیل در گفتار امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم (الصبر من الایمان کالرأ س من الجسد): ((صبر و استقامت در برابر ایمان

همچون سر است در برابر تن))!. <۱۳>

و نیز به همین دلیل یکی از مهمترین برنامه های انبیاء و مردان خدا همین

برنامه صبر و استقامت بوده است ، هر قدر حوادث سختر و سنگینتر بر آنها فرو می ریخت شکیبائی آنها بیشتر می شد.

در حدیثی از پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : که در مورد اجر صابران می گوید: قال الله تعالی : اذا و جهت الی عبد من عبیدی مصیبه فی بدنه او ماله او ولده ، ثم استقبل ذلک بصبر جمیل ، استحییت منه یوم القیامه ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا: ((خداوند می فرماید هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانم در بدن یا مال یا فرزندش می کنم ، و او با صبر جمیل با آن مقابله می کند حیا می کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم ، و یا نامه عمل او را بگشایم))!. <۱۴>

در تعقیب دستوری که در زمینه قیام و انذار در آیات قبل آمده ، در آیات مورد بحث انذار را با بیانی بسیار مؤ کد و رسا شروع می کند، و می فرماید: ((هنگامی که در صور دمیده می شود)) (فاذا نقر فی الناقور).

((آن روز روز سختی است)) (فذلک یومئذ یوم عسیر). <۱۵>

((روزی است بسیار پرمشقت که برای کافران آسان نیست)) (علی الکافرین غیر یسیر).

قابل توجه اینکه ((ناقور)) در اصل از ماده ((نقر)) به معنی کوبیدنی است که منتهی به سوراخ کردن شود، و منقار پرندگان که وسیله کوبیدن و سوراخ کردن اشیاء است نیز

از همین معنی گرفته شـده ، به همین جهت به شیپوری که صـدای آن گوئی گوش انسان را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود ((ناقور)) گفته می شود.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان دنیا و آغاز رستاخیز دو بار در صور دمیده می شود، یعنی دو صدای فوق العاده وحشت انگیز و تکان دهنـده که اولی صدای مرگ است ، و دومی صدای بیداری و حیات است سراسر جهان را فرا می گیرد، که از آن تعبیر به ((نفخه صـور اول)) و ((نفخه صور دوم)) می شود، و آیه مورد بحث اشـاره به ((نفخه دوم)) اسـت که رستاخیز با آن بر پا می گردد، و روز سخت و سنگینی بر کافران است .

درباره ((صور)) و ((نفخه صور)) بحث مشروحی ذیل آیه ۶۸ سوره زمر (جلد ۹ صفحه ۵۳۴ تا ۵۴۲) داشته ایم .

به هر حـال آیـات فوق بیانگر این واقعیت است که در نفخه رسـتاخیز مشـکلات کافران یکی بعـد از دیگری نمایان می گردد، روزی است بسیار دردناک و مصیبت بار و طاقت فرسا که نیرومندترین انسانها را به زانو در می آورد. برای این آیات دو شاءن نزول ذکر شده است :

۱ - قریش در ((دار النـدوه)) (مرکزی در نزدیکی مسـجد الحرام که برای شور در مسائل مهم در آن جمع می شدنـد) اجتماع کردند، ((ولید)) (مرد معروف و سرشـناس مکه که مشـرکان به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می پرداختند) رو به آنها کرده گفت : شما مردمی هستید دارای نسب والا،

و عقـل و خرد، و عرب از هر سو به سـراغ شـما می آینـد (برای زیـارت خانه کعبه و غیر آن) و پاسـخهای مختلفی از شـما می شنوند حرف خود را یکی کنید.

سپس رو به آنهـا کرده گفت : شـما درباره این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم) چه می گوئیـد؟ گفتنـد می گوئیم ((شاعر)) است ! ولید چهره درهم کشید و گفت ما شعر بسیار شنیده ایم ، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد، گفتند: می گوئیم ((کاهن)) است ، گفت هنگامی که نزد او می روید سخنانی را که کاهنان (به شکل اخبار غیبی) می گویند در او نمی یابید، گفتند می گوئیم ((دیوانه)) است ، گفت وقتی به سراغ او می روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت .

گفتند، می گوئیم ((ساحر)) است گفت ساحر به چه معنی ؟ گفتند کسـی که میان دشـمنان و میان دوسـتان ایجاد دشـمنی می کنـد، گفت بلی او ((ساحر)) است و چنین می کنـد! (زیرا بعضـی از آنها مسـلمان می شونـد و راه خود را از دیگران جـدا می سازند).

سپس از ((دار النـدوه)) خارج شدند در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) را ملاقات می کرد می گفت : ای ساحر! ای ساحر!

این مطلب بر پیـامبر گران آمـد خداونـد آیـات آغـاز این سوره و آیات فوق را (تا آیه ۲۵) نازل فرمود (و پیامبرش را دلـداری داد).

۲ - بعضی نیز گفته اند: هنگامی که آیات سوره الم سجده (سوره غافر) نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم

) در مسجد الحرام (به نماز) ایستاده بود و ((ولید بن مغیره)) نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) متوجه این معنی شد تلاوت این آیات را تکرار کرد.

((ولید)) به مجلس قومش - طائفه بنی مخزوم - آمد و گفت : به خدا سوگند کلامی الان از محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم که نه شبیه سخن انسانهاست ، و نه سخن جن ، و ان له لحلاوه و ان علیه لطلاوه و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق ، و انه لیعلو و ما یعلی ! گفتار او شیرینی خاصی دارد، و زیبائی و طراوت مخصوصی شاخه هایش پرمیوه ، و ریشه هایش قوی و نیرومند، سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد!

این را گفت و به منزلش بازگشت قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد شده ، و از آئین ما بیرون رفته ، و تمام قریش را منحرف خواهد کرد، و آنها به ولید ((ریحانه قریش)) (گل سرسبد قبیله قریش) می گفتند.

ابوجهل گفت من چاره این کار را می کنم ، حرکت کرد و آمد و با چهره ای غمگین کنار ولید نشست .

((ولید)) گفت : چرا غمگینی فرزند برادرم ؟! گفت : قریش بر تو با این سن و سال عیب می نهند، و گمان می کنند که تو سخن محمد را زینت بخشیدی ، او همراه ابوجهل برخاست و به مجلس قوم در

آمد، و گفت : شما گمان می کنید محمد دیوانه است ؟ آیا هرگز آثار جنون بر او دیده اید؟ گفتند: نه

گفت : فکر می کنید او کاهن است ؟ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ گفتند: نه .

گفت : تصور می کنید او شاعر است ؟ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ گفتند: نه .

گفت : پس فکر می کنید او دروغگو است ؟ آیا هرگز سابقه دروغی درباره او دارید؟ گفتند: نه ، او نزد ما همیشه به عنوان ((صادق امین)) قبل از ادعای نبوتش شناخته شده .

در اینجا قریش به ((ولید)) گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوئیم ؟ ولید فکر کرد و نگاهی نمود، و چهره درهم کشید و گفت : او فقط مرد ساحری است ، مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدائی می اندازد؟ (گروهی به او ایمان می آوردند و از خانواده خود جدا می شوند).

بنابراین او ساحر است و آنچه می گوید سحری است جالب !. <۱۶>

((ولید)) آن ثروتمند مغرور حق نشناس !

در تعقیب آیات گذشته که کافران را به طور جمعی مورد انذار قرار می داد، آیات مورد بحث بالخصوص روی بعضی از افراد آنها که مؤ ثرتر بودند انگشت گذارده و با تعبیراتی گویا و رسا و کوبنده او را زیر رگبار شدیدترین انذارها می گیرد.

نخست می گوید: ((مرا با کسی که تنها آفریدم واگذار)) (ذرنی و من خلقت وحیدا) این آیه و آیات بعد چنانکه در شاءن نزول گفتیم در مورد ولید بن مغیره مخزومی یکی از سران معروف قریش نازل شده

است .

تعبیر به ((وحیـدا)) (تنها) ممکن است توصـیفی برای خالق باشد، و یا برای مخلوق ، در صورت اول نیز دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه مرا بـا او تنهـا بگـذار که خودم او را کیفر شدیـد دهم ، یا اینکه من تنها خودم او را آفریـدم و اینهمه نعمتها به او بخشیدم ، اما او نمک نشناسی کرد

و در صورت دوم نیز دو احتمال وجود دارد: ممکن است اشاره به این باشـد که او در شـکم مادر، و به هنگام تولد، تک و تنها بود، نه اموالی داشت و نه فرزندانی ، و اینها را همه بعدا به او بخشیدم

یـا اشـاره به اینکه او خودش را ((وحیـد)) (شـخص منحصـر به فرد در میـان عرب) می نامیـد، و مشـهور است که می گفت انا الوحیـد ابن الوحید، لیس لی فی العرب نظیر، و لا لابی نظیرا! ((من منحصـر به فرد و فرزند منحصـر به فردم ! در عرب نه نظیری برای من وجود دارد و نه برای پدرم))! <۱۷> این مطلب به عنوان استهزا در آیه تکرار شده است .

ولی از میان همه این تفسیرهای چهار گانه تفسیر اول از همه مناسبتر است

سپس می افزاید: ((من برای او مال گسترده و فراوانی قرار دادم)) (و جعلت له مالا ممدودا).

((ممـدود)) در اصـل به معنی ((کشـیده)) است که در اینجـا ناظر به گسترد گی و حجم اموال او یا کشـش از نظر زمان و یا از نظر مکان است .

بعضی گفته اند اموال او به قدری گسترده بود که در فاصله مکه و طائف شتران بسیار و اسبهای فراوان و مستغلات زیاد داشت .

و

بعضـی گفته انـد باغها و مزارعی داشت که غلات یکی تمام نشده دیگری می رسـید، بعلاوه دارای صد هزار دینار طلا بود، و همه این معانی در کلمه ((ممدود)) جمع است .

سپس بـه فزونی نیروی انسـانی او اشـاره کرده می افزایـد ((و فرزنـدانی برای او قرار دادم کـه همـواره نزد او و در خـدمت او حاضرند)) (و بنین شهودا).

دائما آماده کمک و خـدمت بودنـد، و حضورشان مایه انس و راحت او بود، و هرگز به خاطر تنگی معیشت مجبور نبودنـد هر کدام به نقطه دور دستی سفر کنند، و پدر را در رنج دوری و هجران و تنهائی بگذارند، در بعضی از روایات آمده او ده فرزند داشت .

و بعـد به سـایر مواهبی که به او ارزانی داشـته بود به طور کلی اشاره کرده می فرمایـد: ((وسائل زنـدگی او را از هر نظر فراهم ساختم)) (و مهدت له تمهیدا).

نه فقط مال و فرزندان برومند، بلکه در جهات اجتماعی و جنبه های جسمانی از هر نظر غرق در نعمت بود.

((تمهید)) از ماده ((مهد)) در اصل به معنی محلی است که برای کودک آماده

می کنند (گاهواره و مانند آن) سـپس به هر گونه وسائل استراحت و پیشـرفت و موقعیت و مقام برجسـته اجتماعی اطلاق شده است ، و رویهمرفته معنی وسیعی دارد که انواع مواهب حیات و وسائل پیشرفت و موفقیت را شامل می شود.

ولی او بجای اینکه در برابر بخشـنده اینهمه نعمتها سـر تعظیم فرود آورد، و پیشانی به آسـتانش بسایـد، در مقام کفران و افزون طلبی برآمد ((و با اینهمه مال و نعمت باز هم طمع دارد که بر نعمتهای او بیفزایم))

(ثم یطمع ان ازید).

این منحصر به ((ولید بن مغیره)) نبود، بلکه همه دنیاپرستان چنینند، هرگز عطش آنها فرو نمی نشیند، و اگر هفت اقلیم را زیر نگین آنها قرار دهند باز هم دربند اقلیمی دیگرند.

ولی آیه بعد با شدت تمام دست رد به سینه این نامحرم می گذارد، و می گوید: ((هرگز چنین نخواهد شد که بر نعمتش بیفزایم ، چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزید)) (کلا انه کان لایاتنا عنیدا).

و با اینکه به خوبی می دانست که این قرآن نه کلام جن است و نه کلام بشر، ریشه هائی نیرومند، و شاخه هائی پرثمر، و جاذبه ای بی مانند دارد، باز آن را سحر می نامید، و آورنده آن را ساحر!

((عنید)) از ماده ((عناد)) به گفته بعضی به آن نوع مخالفت و دشمنی گفته می شود که آگاهانه صورت می گیرد، یعنی انسان حقانیت چیزی را درک کند و با آن به مخالفت برخیزد، و ((ولید)) مصداق روشن این معنی بود.

تعبیر به ((کان)) نشان می دهد که عناد او با حق یک امر مستمر و همیشگی بود، نه مقطعی و زود گذر.

و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث به سرنوشت دردناک او با عبارتی کوتاه و پرمعنی اشاره کرده ، می فرماید: ما به زودی او را مجبور می کنیم که از قله صعب العبور زندگی بالا رود (و سپس از فراز آن قله او را به زیر می افکنیم) (سارهقه صعودا).

((ساءرهقه)) از ماده ((ارهاق)) در اصل به معنی ((پوشاندن چیزی با عنف)) است و به معنی تحمیل کارهای سخت ، و مبتلا ساختن

به انواع عذاب نیز آمده .

((صعود)) (بر وزن کبود) به معنی مکانی است که از آن بالا می روند و ((صعود)) (بر وزن قعود) به معنی بالا رفتن است .

و از آنجا که بالا رفتن از قله های مرتفع کار بسیار شاق و مشکل است این تعبیر در مورد هر کار مشکل و پرزحمت به کار می رود، و لذا بعضی آن را به عذاب الهی تفسیر کرده اند، و بعضی گفته اند ((صعود)) کوهی است در جهنم از آتش که او را مجبور می کنند از آن بالا رود، یا اینکه کوهی است صعب العبور و با شیب تند و زیاد که وقتی از آن بالا می رود سقوط می کند و به زیر می افتد، و این موضوع پیوسته تکرار می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به عذاب دنیوی ((ولید)) در این جهان باشد، زیرا همانطور که در تاریخ آمده است او بعد از رسیدن به اوج قله پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتبا اموال و فرزندان خود را از دست می داد و بیچاره شد. <۱۸> مرگ بر او چه نقشه شومی کشید!

در این آیات توضیحات بیشتری پیرامون مردی که خداوند مال و فرزندان فراوان به او داده بود و او در مقام مخالفت با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر آمد - یعنی ((ولید بن مغیره)) مخزومی - آمده است .

می فرماید: ((او اندیشه کرد که پیامبر و قرآن را به چه چیز متهم کند؟ و مطلب را در ذهن خود آماده ساخت))

(انه فکر و قدر).

بدیهی است فکر کردن ذاتا کار خوبی است اما به شرط اینکه در مسیر حق باشد که گاه یکساعت آن فضیلت عبادت یکسال ، و حتی یک عمر را دارد، چرا که همان یک ساعت می تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد، ولی اگر فکر در مسیر کفر و فساد و شیطنت به کار گرفته شود مذموم و نکوهیده است ، و فکر کردن ولید از همین نوع بود.

((قدر)) از ماده ((تقدیر)) در اینجا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است .

سپس برای مذمت او می افزاید: ((مرگ بر او باد چگونه نقشه برای مبارزه با حق کشید)) (فقتل کیف قدر).

سپس به عنوان تاءکید می افزاید: ((باز هم مرگ بر او باد چگونه مطلب

را برای مبارزه با حق آماده کرد)) (ثم قتل کیف قدر).

و این اشاره به همان چیزی است که در شاءن نزول آمد که او می خواست افکار مشرکان را متحد سازد، و به آنها جهت واحدی دهد، تا یک زبان ، مطلبی را بر ضد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تبلیغ کنند و هنگامی که پیشنهاد کردند که به حضرت لقب ((شاعر)) دهد او نپذیرفت ، سپس عنوان ((کاهن)) را پیشنهاد کردند او موافقت نکرد، بعد عنوان ((مجنون)) پیشنهاد شد آن را نیز نپسندید، سرانجام پیشنهاد کردند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ((ساحر)) بخوانند، و او با آن موافقت کرد، چرا که به پندارش اثر سحر که جدائی افکندن میان دو دوست و ایجاد دوستی میان

دو فرد مخالف بود و این امر با ظهور اسلام و قرآن پیدا شده بود، و چون این طرح و نقشه بعد از مطالعه و اندیشه آماده شد قرآن از آن تعبیر ((فکر و قدر)) که بسیار کوتاه و پر معنی است می کند، و به این ترتیب اگر پیشنهاد هم از ناحیه دیگران بود ولی فکر و انتخاب از ناحیه ((ولید)) صورت گرفت .

و به هر حال این جمله مخصوصا با توجه به تکرار آن دلیل بر این است که او در افکار شیطانی مهارت داشت ، آنچنان که فکر و اندیشه اش مایه تعجب بود.

سپس می افزاید: ((او بار دیگر نظر کرد)) (ثم نظر).

و ساخته و پرداخته فکر خود را مورد بازرسی مجدد قرار داد تا از استحکام و انسجام لازم و جنبه های مختلف آن آگاه و مطمئن گردد.

((بعد چهره درهم کشید و عجولانه دست به کار شد)) (ثم عبس و بسر).

((سپس پشت به حق نمود و تکبر ورزید)) (ثم ادبر و استکبر).

((و سرانجام گفت : این چیزی جز یک سحر جالب همانند آنچه از پیشینیان نقل شده ، نیست)) (فقال ان هذا الا سحر یؤ ثر).

((این فقط قول بشر است و هیچ ارتباطی با وحی آسمانی ندارد))! (ان هذا الا قول البشر).

و به این ترتیب آخرین سخن خود را بعد از مطالعه مکرر و تفکر شیطانی و برای مبارزه با قرآن اظهار داشت ، و با تمام شیطنتی که این مغز متفکر عصر جاهلیت و شرک به خرج داد با این سخنش مدح و تمجید فوق العاده ای از قرآن کرد بی آنکه خودش بداند، او نشان داد قرآن جاذبه

فوق العاده ای دارد که قلب هر انسانی را تسخیر می کند، و به گفته او تاءثیر سحرانگیزی در آن است که دلها را مسحور می سازد، و از آنجا که قرآن هیچ شباهتی به سحر ساحران نداشت ، بلکه سخنانی بود منطقی و موزون و حساب شده این خود دلیل بر آن بود که قول بشر نیست و از یک وحی آسمانی ، از جهان ماوراء طبیعت ، از علم بی پایان خداوند سرچشمه گرفته ، که همه زیبائیها را تواءم با انسجام و استحکام در خود جمع کرده است .

((عبس)) از ماده ((عبوس)) (بر وزن جلوس) به معنی درهم کشیدن چهره است ، و عبوس (بر وزن مجوس) به معنی کسی است که دارای این صفت است .

((بسر)) از ماده ((بسور)) و ((بسر)) (بر وزن نصر) گاه به معنی عجله کردن در انجام کاری قبل از فرارسیدن وقت آن است ، و گاه به معنی درهم کشیدن صورت و دگرگون ساختن چهره .

در آیه مورد بحث اگر معنی دوم مراد باشد هماهنگ با جمله ((عبس)) می شود

و اگر به معنی اول بوده باشد اشاره به دستپاچگی و تصمیم گیری عجولانه برای انتخاب یک ((برچسب)) نادرست برای قرآن است .

جمله ((یؤ ثر)) از ماده ((اثر)) به معنی روایتی است که از پیشینیان نقل شده و آثاری است که از آنها باقیمانده و بعضی آن را از ماده ((ایثار)) به معنی برگزیدن و مقدم داشتن دانسته اند.

مطابق معنی اول ((ولید)) می گوید: این سحری است همانند سحرهائی که از پیشینیان نقل شده ، و مطابق معنی دوم می گوید:

سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه اش در دلها اثر می کند، و مردم آن را بر همه چیز مقدم می دارند.

به هر حال این یک اعتراف ضمنی به اعجاز قرآن است ، چرا که قرآن هیچگونه شباهتی به کارهای خارق العاده ساحران ندارد، کلامی است متین و استوار، مملو از معنویت ، و دارای جاذبه و نفوذ بی مانند که اگر طبق گفته ولید قول بشر بود دیگران هم باید بتوانند همانند آن را بیاورند، در حالی که می دانیم قرآن بارها دعوت به مقابله کرد، و احدی از دشمنان سرسخت که در زبان عرب مهارت فوق العاده داشتند نتوانستند چیزی همسان آن بیاورند و نه حتی کمتر از آن ، و این است معنی معجزه . و این هم سرنوشت شوم او

در ادامه آیات گذشته که وضع بعضی از سران شرک و سخن او را در نفی و انکار قرآن مجید و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگو می کرد، در این آیات به مجازات وحشتناک او در قیامت اشاره می کند.

می فرماید: ((به زودی او را وارد دوزخ می کنم و به آتش دوزخ می سوزانم))! (ساصلیه سقر).

((سقر)) در اصل از ماده ((سقر)) (بر وزن فقر) به معنی دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است ، سپس به عنوان یکی از نامهای جهنم انتخاب شده است ، و کرارا در آیات قرآن آمده ، و انتخاب این نام اشاره به عذابهای هولناک دوزخ است که دامان اهل خود را می گیرد، بعضی نیز آن را نام یکی از طبقات و درکات

هول انگیز دوزخ دانسته اند.

سپس برای بیان عظمت و شـدت عـذاب دوزخ می گوید: ((تو چه می دانی که سـقر چیست)) (و ما ادریک ما سـقر) یعنی به قـدری عـذاب آن شدید است که از دایره تصور بیرون می باشد، و به فکر هیچکس نمی گنجد، همانگونه که اهمیت نعمتهای بهشتی و عظمت آن به فکر کسی خطور نمی کند.

((نه چیزی را بـاقی می گـذارد، و نه رهـا می سـازد))! (لاـ تبقی و لاـ تـذر) این جمله ممکن است اشاره به آن باشـد که آتش دوزخ بر خلاف آتش دنیا که گاه در نقطه ای از بـدن اثر می کند، و نقطه دیگر سالم می ماند، و گاه در جسم اثر می گذارد، و روح از آن در امان می باشد آتشی است فراگیر که تمامی وجود انسان را در بر می گیرد، و هیچ چیز را رها نمی کند.

بعضی نیز گفته اند منظور این است که نه دوزخیان را می میراند و نه زنده نگه می دارد، و بلکه پیوسته در میان مرگ و حیات گرفتارند همانگونه که در آیه ۱۳ سوره اعلی آمده **لا** یموت فیها و **لا** یحیی ((نه در آن می میرد نه زنده می ماند))!

یـا اینکه نه پوست و گوشتی بر تن می گـذارد و نه اسـتخوان را سالم می گـذارد، بنابراین مفهوم آیه این نیست که به کلی می سوزانـد و نـابود می کنـد چرا کـه این معنی بـا آنچه در آیه ۵۶ سوره نسـاء آمـده سازگـار نیست ، آنجا که می فرمایـد: کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب : ((هر زمان که پوستهای

تن آنها می سوزد پوستهای دیگری بر آن می رویانیم تا مجازات الهی را بچشند))!

سپس به بیان وصف دیگری از این آتش سوزان قهر الهی پرداخته می افزاید: ((پوست تن را کاملا ـ دگرگون می سازد که از فاصله بسیار دوری برای انسانها نمایان است)) (لواحه للبشر). <۱۹>

آنچنان چهره را سیاه و تاریک می کند که سیاه تر از شب تاریک است :

((بشر)) در اینجا جمع ((بشره)) به معنی ظاهر پوست تن است و نیز ممکن است به معنی انسانها بوده باشد، و ((لواحه)) از ماده ((لوح)) گاه به معنی ظاهر و آشکار شدن آمده ، و گاه به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن .

بنابر معنی اول ، تفسیر آیه چنین می شود: دوزخ از فاصله دوری برای انسانها نمایان می گردد، همانگونه که در آیه ۳۶ سوره نازعات آمده است ، و برزت الجحیم لمن یری ((دوزخ برای بینندگان آشکار می گردد)).

و بنابر معنی دوم تفسیر آیه چنین است : ((دوزخ رنگ پوست تن را به کلی دگرگون می سازد))

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((نوزده نفر از فرشتگان عذاب

بر دوزخ گمارده شده اند)) (علیها تسعه عشر). <۲۰>

فرشتگانی که قطعا ماءمور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه ماءمور به کیفر و عذاب و خشونتند.

گر چه در آیه فوق تنها عدد نوزده ذکر شده ، و تصریح به ملائکه ماءمور عذاب نشده است ، ولی از آیه بعد به خوبی استفاده می شود که این عدد اشاره به عدد ماءموران عذاب از فرشتگان است .

بعضی نیز گفته اند اشاره به نوزده گروه از فرشتگان می

باشد، نه نوزده نفرو جمله ((و ما یعلم جنود ربک الا هو)) لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند که در آیه بعد آمده قرینه ای بر این معنی می دانند.

اما چرا از میان اعداد تنها عدد نوزده برای ماءموران عذاب الهی انتخاب شده ؟ کسی دقیقا به درستی نمی داند، ولی جمعی احتمال داده اند این به خاطر آن است که در عدد نوزده بزرگترین عدد آحاد (عدد نه) و کوچکترین عدد عشرات (عدد ده) جمع است .

بعضی نیز گفته اند به خاطر آن است که ریشه های اخلاق رذیله به نوزده خلق ظاهر و باطن باز می گردد، و از آنجا که اخلاق رذیله هر کدام یکی از عوامل عذاب الهی است . طبقات دوزخ نوزده طبقه ، به تعداد آنها، و در هر طبقه فرشته یا گروهی از فرشتگان ماءمور عذابند.

اصولا ـ مسائل مربوط به قیامت و بهشت و دوزخ و جزئیات و خصوصیات آنها برای ما که در محیط محدود دنیا اسیریم دقیقا روشن نیست ، آنچه ما می دانیم

کلیات آن است ، و لذا در روایات دارد که هر یک از این نوزده فرشته قدرت عظیمی دارند که می توانند قبیله بزرگی را به آسانی در دوزخ بیفکنند!

و از اینجا ضعف و ناتوانی افکار کسانی که مانند ابوجهل فکر می کنند روشن می شود، او وقتی این آیه را شنید از روی استهزا به طایفه قریش گفت مادرانتان به عزایتان بنشینند آیا نمی شنوید ((ابن ابی کبشه)) (اشاره به پیغمبر اکرم است) <۲۱> چه می گوید؟ می گوید: خازنان دوزخ نوزده نفرند! اما شما گروه

عظیمی از شجاعانید، آیا هر ده نفر از شما نمی تواند یکی از آنها را مغلوب کند؟! ((ابو الاسد جمحی)) (یکی از افراد زورمند قریش) گفت : من از عهده هفده نفر از آنها بر می آیم شما هم حساب دو نفر دیگر را برسید!. <۲۲>

این سبک مغزان می خواستند با این سخریه ها جلو نور حق را بگیرند و خود را از نابودی حتمی نجات دهند.

عدد نوزده ، عدد فرشتگان عذاب است .

در آیات فوق به روشنی عدد خازنان دوزخ را نوزده نفر، یا نوزده گروه و لشکر معرفی می کند، و در آیات بعد نیز روی همین مطلب تکیه شده است ، ولی عجب این است که بعضی از فرق انحرافی اصراری بر مقدس بودن این عدد دارند و حتی سعی دارند عدد ماههای سال ، و عدد روزهای ماه را بر خلاف تمام موازین طبیعی و فلکی بر همین محور نوزده تنظیم کنند! و احکام عملی خود را نیز بر طبق آن قرار داده اند.

و عجبتر اینکه نویسنده ای که شاید بی ارتباط با تشکیلات آنها نباشد، اصرار عجیب و مضحکی دارد که همه چیز قرآن را بر همین اساس نوزده توجیه کند، و در بسیاری از موارد که این عدد دلخواه او با واقعیات موجود آیات قرآن هماهنگ نیست به میل خود چیزی کم یا اضافه می کند تا بر عدد نوزده ، و یا مضربهای عدد نوزده هماهنگ گردد که صرف وقت به ذکر مطالب آنها و پاسخگوئی از آن شاید از قبیل اتلاف وقت باشد.

آری یک ((مذهب دوزخی)) باید بر محور ((عدد دوزخی))

دور زند، و یک جمعیت دوزخی باید خود را هماهنگ با عدد فرشتگان عذاب کنند!. این عدد ماءموران دوزخ برای چیست ؟

همانگونه که در آیات قبل خوانـدیم خداونـد عدد خازنان و ماءموران دوزخ را نوزده نفر (یا نوزده گروه) ذکر می کند، و نیز خوانـدیم که ذکر این عـدد سـبب گفتگو در میان مشـرکان و کفار شـد، و گروهی آن را به باد سـخریه گرفتند، و تعداد کمی آنها را دلیل بر این پنداشتند که غلبه بر آنها کار مشکلی نیست !

آیه مورد بحث که طولانی ترین آیه این سوره است به آنها پاسخ می گوید و حقایق بیشتری را در این زمینه روشن می سازد.

نخست می فرماید: ((ما اصحاب آتش (ماءموران عذاب) را جز فرشتگان قرار ندادیم)) (و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه).
<۲۳>

فرشتگانی نیرومند، پر قدرت و به تعبیر قرآن ((غلاظ)) و ((شداد)) خشن و سخت گیر که تمام گنهکاران در برابر آنها ضعیف و ناتوانند.

سپس می افزاید: ((ما تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران قرار ندادیم)) (و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للذین کفروا).

این آزمایش از دو جهت بود: نخست اینکه آنها اسـتهزا می کردند که چرا از میان تمام اعداد عدد ۱۹ انتخاب شده ، در حالی که هر عدد دیگری انتخاب شده بود جای همین سؤ ال وجود داشت .

از سوی دیگر این تعداد را کم می شـمردند، و از روی سـخریه می گفتند ما در مقابل هر یک از آنها ده نفر قرار می دهیم ، تا آنها را در هم بشکنیم !

در حالی که فرشتگان خدا چنان هستند که به

گفته قرآن چند نفر از آنها مامور هلاکت قوم لوط می شوند و شهرهای آباد آنها را از زمین برداشته زیر و رو می کنند، و از این گذشته انتخاب عدد نوزده برای خازنان دوزخ نکته هائی دارد که در ضمن آیات قبل بیان شد.

و باز می افزاید ((هدف این بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کنند)) (لیستیقن الذین اوتوا الکتاب)

در روایتی آمده است که گروهی از یهود از بعضی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از عدد خازنان جهنم سؤ ال کردند او گفت خدا و رسولش آگاهترند، جبرئیل در همان ساعت نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر داد: ((علیها تسعه عشر)) ((نوزده نفر (یا نوزده گروه) بر آن گمارده شده اند)). <۲۴>

و از آنجا که آنها ایرادی به این موضوع نکردند معلوم می شود آن را هماهنگ با کتب خود یافتند، و بر یقین آنها به نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) افزوده شد و همین امر سبب گردید که مؤ منان نیز در عقیده و ایمان خود را سختر شوند

لذا در جمله بعد می افزاید: ((و هدف این بود که ایمان مؤ منان افزوده شود)) (و یزداد الذین آمنوا ایمانا)

و بلافاصله بعد از ذکر این جمله روی همان اهداف سه گانه به عنوان تاءکید باز می گردد، و مجددا روی ایمان اهل کتاب ، سپس مؤ منان و بعد

به آزمون کفار و مشرکان تکیه کرده ، می گوید: ((و هدف این بود که اهل کتاب ، و

مؤ منان ، در حقانیت قرآن تردید به خود راه ندهند، و آنها که در قلوبشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این توصیف چه اراده کرده است و چه منظوری دارد))؟! (و لا ـ یرتاب الـذین اوتوا الکتاب و المؤ منون و لیقول الـذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ما ذا اراد الله بهذا مثلا). <۲۵>

در اینکه منظور از ((الـذین فی قلوبهم مرض)) (آنها که در دلهایشان بیماری است) چه اشخاصی هستند؟ جمعی گفته اند منظور منافقان است ، چرا که در آیات قرآن این تعبیر درباره آنها آمده است ، چنانکه در آیه ۱۰ سوره بقره که به قرینه آیات قبل و بعد در مورد منافقان سخن می گوید، می خوانیم : فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا: ((در دلهای آنها یکنوع بیماری است و خداوند بر بیماری آنها می افزاید)) و این را دلیل بر مدنی بودن آیه فوق گرفته اند زیرا گروه منافقان به هنگام قدرت اسلام در مدینه پیدا شدند نه در مکه .

ولی بررسی موارد ذکر این تعبیر در آیات قرآن ، نشان می دهد که این تعبیر منحصر به منافقان نیست ، بلکه به تمام کفاری که حالت عناد و لجاج و دشمنی نسبت به آیات حق داشتند اطلاق شده است ، حتی گاهی عطف بر منافقان شده که ممکن است دلیل بر دوگانگی آنها باشد، مثلا در آیه ۴۹ سوره انفال می خوانیم :

اذ یقول المنافقون و الـذین فی قلوبهم مرض غر هؤ لاء دینهم : ((هنگامی که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند این گروه (مسلمانان) را دینشان

مغرور ساخته))، و همچنین آیات دیگر.

بنابراین دلیلی بر نفی مکی بودن این آیه وجود نـدارد، به خصوص اینکه هماهنگی و ارتباط کاملی با آیات قبل دارد که نشانه های مکی بودن در آنها کاملا نمایان است (دقت کنید).

سپس بـه دنبـال این گفتگوهـا که دربـاره چگـونگی بهره گیری مـؤ منـان و کـافران بیمـار دل از سـخنان الهی بـود می افزایـد: ((اینگونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند)).

(کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء)

جمله هـای گذشـته به خوبی نشـان می دهـد که این مشـیت و اراده الهی درباره هـدایت بعضـی ، و گمراهی بعضـی دیگر، بی حساب نیست ، آنها که معانـد و لجوج و بیمار دلنـد اسـتحقاقی جز این ندارنـد، و آنها که در برابر فرمان خدا تسـلیم و مؤ منند مستحق چنین هدایت هستند.

و در پایان آیه می فرمایـد: ((به هر حال ، لشـکریان پروردگارت را جز او نمی دانـد، و این جز هشـدار و تـذکری برای انسانها نیست))! (و ما یعلم جنود ربک الا هو و ما هی الا ذکری للبشر).

بنابراین اگر سـخن از نوزده نفر از خازنان دوزخ به میان آمده مفهومش این نیست که لشکریان خداوند محدود به اینها هستند، بلکه لشـکریان پروردگار آنقدر زیادند که به تعبیر بعضـی از روایات تمام زمین و آسمان را پر کرده اند، حتی ((جای پائی در تمام عالم هستی نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای به تسبیح خدا مشغول است))!

در اینکه ضمیر ((هی)) در جمله و ما هی الا ذکری للبشر (و این جز تذکری برای انسانها

نیست) به چه چیز برمی گردد مفسران احتمالات متعددی داده اند.

گاه گفته اند: به جنود و لشکریان خدا برمی گردد که گروهی از آنان خازنان دوزخند.

و گاه گفته اند، به ((سقر)) یعنی خود دوزخ باز می گردد.

و گاه گفته شده : اشاره به آیات قرآن مجید است .

گر چه هر یک از اینها مایه تذکر و بیداری و آگاهی است ، ولی تفسیر اول با توجه به لحن آیات مناسبتر به نظر می رسد، زیرا هدف بیان این حقیقت است که اگر خداوند جنود و لشکریانی برای خود برگزیده ، نه به خاطر آن است که خود نمی تواند همه معاندان و گنهکاران را کیفر دهد، بلکه اینها برای تذکر و بیداری و توجه به جدی بودن مساءله عذاب الهی است .

عدد لشکریان پروردگار!

حضور خداوند در همه جا، و گسترش قدرتش در تمام عالم هستی ، ذات پاک او را از هر گونه یار و یاور و لشکر بی نیاز می کند، ولی با این حال برای نشان دادن عظمتش به خلایق ، و برای تذکر و یادآوری آنها، جنود و لشکر فراوانی برای خود برگزیده که مجری فرمان او و در سراسر عالمند.

در روایات اسلامی درباره کثرت و عظمت و قدرت جنود پروردگار تعبیرات عجیبی وارد شده است که چون با مقیاسهائی که ما با آن سر و کار داریم سازگار نیست ، شنیدن آن برای ما بسیار تعجب آور است .

در اینجا به کلام پر عظمتی که از علی (علیه السلام) در نخستین خطبه نهج البلاغه در این زمینه نقل شده است قناعت می کنیم ، و چون عبارت طولانی است تنها

ترجمه

آن را می آوریم :

آنگاه آسمانهای بالا را از هم باز کرد، و آنها را مملو از اصناف مختلف فرشتگان ساخت :

گروهی از آنان همیشه در سجودند و به رکوع نمی پردازند.

و گروهی دائما در رکوعند و سر از رکوع برنمی دارند.

و گروهی دائما ایستاده اند و به عبادت مشغولند و تغییر موضع نمی دهند.

گروهی همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند.

هیچگاه خواب چشمان آنها را نمی پوشاند، و سهو و نسیان بر عقل آنان غالب نمی گردد.

اندام آنها به سستی نمی گراید، و غفلت و فراموشی عارض آنها نمی شود.

و گروهی دیگر امنای وحی اویند، و زبان او به سوی پیامبران که پیوسته برای ابلاغ فرمان و امر او در رفت و آمدند.

و جمعی دیگر حافظان بندگان او هستند و دربانان بهشت برین .

بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت ، و گردنهایشان از آسمان برین گذشته !، و ارکان وجودشان از ابعاد جهان بیرون رفته ؟ و شانه هایشان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است . <۲۶>

چنانکه قبلا نیز گفته ایم (ملک) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم فرشتگانی را شامل می شود که دارای عقل و شعور و اطاعت و تسلیمند، و هم بسیاری از نیروها و قوای عالم هستی را.

شرح بیشتری درباره این موضوع در تفسیر آیات آغاز سوره فاطر (جلد ۱۸ صفحه ۱۶۵ به بعد) ذکر کرده ایم . در ادامه بحث با منکران نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و انکار رستاخیز، در

این آیات سوگندهای متعددی یاد کرده و بر مساءله قیامت و رستاخیز و

دوزخ و عذاب آن تاءکید می نماید.

می فرماید: ((چنین نیست که آنها تصور می کنند، سوگند به ماه)) (کلا و القمر).

((کلا)) حرف ((ردع)) است ، وبرای نفی سخنانی که طرف قبلا ذکر کرده می باشد، و گاهی نیز برای نفی سخنان بعد است ، و در اینجا به قرینه آیات گذشته پندار مشرکان را که منکر دوزخ و عذاب آن بودند، و عدد فرشتگان خازن جهنم را به باد سخریه می گرفتند، نفی می کند.

ذکر سوگند به ((ماه)) به خاطر آن است که یکی از آیات بزرگ الهی است ، هم از نظر خلقت ، و هم گردش منظم ، و هم نور و زیبائی ، و هم تغییرات تدریجی که خود تقویم زنده ای برای مشخص ساختن روزها است .

سپس می افزاید: ((و سوگند به شب هنگامی که پشت کند و دامن برچیند)) (و اللیل اذا ادبر).

((و قسم به صبح هنگامی که نقاب از چهره برگیرد)) (و الصبح اذا اسفر). <۲۷>

در واقع این سه سوگند به یکدیگر مربوط، و مکمل یکدیگرند، زیرا می دانیم : جلوه گری ماه در شبها است ، و نور ماه به هنگام روز تحت الشعاع نور خورشید است و مطلقا جلوه ای ندارد.

شب نیز گر چه آرامبخش است و خاموش ، و هنگام راز و نیاز عاشقان حق ، اما این شب تاریک آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح روشنی پیش رود و آخر سحرگاه باشد، و طلوع صبح که پایانگر شب تاریک است از همه زیباتر و دل انگیزتر است که هر انسانی را به وجد و نشاط می

آورد و غرق در نور و صفا می کند.

این سوگندهای سه گانه در ضمن تناسبی با نور هدایت قرآن و پشت کردن ظلمات ((شرک)) و بت پرستی و دمیدن سپیده صبحگاهان توحید دارد.

بعد از بیان این سوگندها به چیزی می پردازد که سوگند به خاطر آن یاد شده ، می فرماید: ((مسلما حوادث هولناک قیامت و دوزخ و فرشتگان عذاب از مسائل مهم است)) (انها لاحدی الکبر). <۲۸>

ضمیر در ((انها)) یا به ((سقر)) (دوزخ) برمی گردد، یا جنود و لشکریان پروردگار، و یا مجموعه حوادث قیامت ، و هر کدام باشد عظمت آن روشن است .

سپس اضافه می کند ((هدف از آفرینش دوزخ هرگز انتقامجوئی نیست ، بلکه این وسیله ای است برای انذار انسانها)) (نذیرا للبشر). <۲۹>

تا همگان را بیم دهد، و از عذاب وحشتناکی که در انتظار کافران و گنهکاران و دشمنان حق است برحذر دارد.

و سرانجام برای تاءکید بیشتر می افزاید: این انذار مخصوص گروه معینی نیست بلکه ((برای همه افراد بشر است برای کسانی از شما که می خواهند تقدم جویند، و به سوی خیرات و اطاعت فرمان خدا پیش روند، و چه آنها که مایلند از این قافله عقب بمانند)) (لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر).

هر کس راه ((تقدم)) را پیش گیرد خوشا به حال او، و هر کس راه ((تاءخر)) و عقب گرد را بپیماید بدا به حال او.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از تقدم و تاءخر در اینجا تقدم به سوی آتش دوزخ و تاخر از آن است .

و بعضی نیز گفته اند منظور تقدم نفس انسانی و

تکامل او و یا انحطاط و تاءخر او می باشد.

معنی اول و سوم مناسبتر است و تفسیر دوم چندان تناسبی ندارد. شما چرا اهل دوزخ شدید؟

در ادامه بحثی که درباره دوزخ و دوزخیان در آیات قبل آمد، در این آیات می افزاید: ((هر کس در گرو اعمال خویش است)) (کل نفس بما کسبت رهینه).

((رهینه)) از ماده ((رهن)) به معنی ((گروگان)) است ، و آن وثیقه ای است که معمولا ـ در مقابل ((وام)) می دهند گوئی تمام وجود انسان در گرو انجام وظائف و تکالیف او است ، هنگامی که آن را انجام می دهد آزاد می گردد و گرنه در قید اسارت باقی خواهد ماند.

از بعضی از کلمات اهل لغت چنین بر می آید که یکی از معانی ((رهن)) ملازمت

و همراهی است <۳۰> طبق این معنی مفهوم آیه چنین می شود که همه همراه اعمال خویشند، خواه نیکوکاران ، و خواه بدکاران .

ولی به قرینه آیات بعد، تفسیر اول مناسبتر است .

لذا بلافاصله می فرماید: ((مگر اصحاب الیمین که از قید این اسارت آزادند)) (الا اصحاب الیمین).

آنها در پرتو ایمان و عمل صالح ، غل و زنجیرهای اسارت را شکسته اند، و بی حساب وارد بهشت می شوند. <۳۱>

در اینکه منظور از ((اصحاب الیمین)) در اینجا چه کسانی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است :

بعضی آنرا به کسانی تفسیر کرده اند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود.

و بعضی آنها را مؤ منانی می دانند که مطلقا گناه ندارند، و بعضی آن را اشاره به فرشتگان دانسته اند، و احتمالات دیگر.

ولی آنچه از

آیات مختلف قرآن بر می آید، و شواهد قرآنی دارد، همان معنی اول است ، آنها کسانی هستند که دارای ایمان و عمل صالحند، و اگر گناهان مختصری داشته باشند تحت الشعاع حسنات آنهاست ، و به حکم ان الحسنات یذهبن السیئات (هود ۱۱۴).

اعمال نیکشان اعمال بد را می پوشاند، یا بدون حساب وارد بهشت می شوند و یا اگر حسابی داشته باشند سهل و ساده و آسان است ، همانگونه که در آیه ۷ سوره انشقاق آمده است : فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا: اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده حساب او آسان خواهد بود.

((قرطبی)) مفسر معروف اهل سنت از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل کرده است که فرمود: نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ، و کل من ابغضنا اهل البیت فهم المرتهنون : ((ما و شیعیانمان ((اصحاب الیمین)) هستیم ، و هر کس ما اهل بیت را دشمن دارد در اسارت اعمال خویش است)). <۳۲>

این حدیث را مفسران دیگر از جمله در ((مجمع البیان)) و نویسنده تفسیر ((نور الثقلین)) و بعضی دیگر ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

سپس به گوشه ای از شرح حال ((اصحاب الیمین)) و گروه مقابل آنها پرداخته می افزاید: ((آنها در باغهای پر نعمت و با عظمت بهشتند در حالی که سؤ ال می کنند ...)) (فی جنات یتسائلون). <۳۳>

((از گنهکاران)) (عن المجرمین).

می گویند: چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟! (ما سلککم فی سقر).

از این آیات به خوبی استفاده می شود که رابطه میان

بهشتیان و دوزخیان به کلی قطع نمی گردد، بهشتیان می توانند از عالم خود وضع دوزخیان را مشاهده کنند، و با آنها به گفتگو پردازند.

اکنون ببینیم مجرمان در پاسخ این سؤ ال ((اصحاب الیمین)) چه می گویند؟ آنها به چهار گناه بزرگ خویش در این رابطه اعتراف می کنند.

نخست اینکه ((می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم)) (قالوا لم نک من المصلین).

اگر نماز می خواندیم نماز ما را به یاد خدا می انداخت ، و نهی از فحشاء و منکر می کرد، و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می نمود.

دیگر اینکه ((ما اطعام مسکین نمی کردیم)) (و لم نک نطعم المسکین).

اطعام مسکین گر چه به معنی غذا دادن به بینوایان است ، ولی ظاهرا منظور از آن ، هر گونه کمک به نیازمندیهای ضروری نیازمندان می باشد اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و غیر اینها.

و همانگونه که مفسران تصریح کرده اند منظور از آن زکات واجب است چرا که ترک انفاقهای مستحبی سبب ورود در دوزخ نمی شود، و این آیه بار دیگر این مطلب را تاءکید می کند که زکات به طور اجمال در مکه نیز نازل شده بود هر چند تشریع جزئیات و تعیین خصوصیات حدود و مخصوصا تمرکز آن در بیت المال در مدینه بوده است .

دیگر اینکه ((ما پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا می شدیم)) (و کنا نخوض مع الخائضین).

هر صدائی از هر گوشه ای بر ضد حق بلند می شد، و هر مجلسی برای ترویج باطل تشکیل می گردید و ما با خبر می شدیم ، با آنها

همراهی می کردیم و همرنـگ جماعت می شـدیم ، سـخنان آنها را تصـدیق می کردیم ، و بر تکـذیب و انکار آنها صـحه می گذاردیم ، و از استهزا و سخریه آنها نسبت به حق لذت می بردیم .

((نخـوض)) از مـاده ((خـوض)) (بر وزن حوض) در اصـل به معنی ورود و حرکت در آب است ، و سـپس به ورود و آلوده شدن به سایر امور نیز گفته شده ، ولی در قرآن مجید غالبا در مورد ورود در مطالب باطل و بی اساس استعمال می شود.

((خوض در باطـل)) معنی وسـیع و گسترده ای دارد که هم شامـل ورود در مجـالس کسـانی می شود که آیات خـدا را به باد اسـتهزا می گیرنـد، تبلیغات ضـد اسـلامی می کنند، یا ترویج بدعت می نمایند، و یا شوخیهای رکیک دارند، یا گناهانی را که انجام داده انـد به عنوان افتخار یا تلـذذ نقل می کننـد، و همچنین شـرکت در مجالس غیبت و تهمت و لهو و لعب و ماننـد آنها ولی در آیه مورد بحث بیشتر نظر بر مجالسـی است که برای تضـعیف دین خدا و اسـتهزای مقدسات ، و ترویج کفر و شرک و بی دینی تشکیل می شود.

سپس می افزایند ((و اینکه ما همواره روز جزا را انکار می کردیم)) (و کنا نکذب بیوم الدین).

((تا زمانی که مرگ ما فرا رسید)) (حتی أ تانا الیقین).

روشن است انکـار معاد و روز حساب و جزا، تمام ارزشـهای الهی و اخلاقی را متزلزل می سازد، و انسان را برای ارتکاب گناه تشجیع می کند، و موانع را از این راه بر

می دارد، مخصوصا اگر این مساءله به صورت یک امر مداوم تا پایان عمر در آید.

به هر حال از این آیات به خوبی استفاده می شود که اولا ـ کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند به فروع دین نیز مکلفند، و نیز نشان می دهد این امور چهار گانه یعنی ((نماز)) و ((زکات)) و ((ترک مجالس اهل باطل)) و ((ایمان به قیامت)) اهمیت و نقش فوق العاده ای در هدایت و تربیت انسان دارد، و به این ترتیب جهنم جای نمازگزاران واقعی ، و زکات دهندگان ، و تارکان باطل ، و مؤ منان به قیامت نیست .

البته نماز از آنجا که عبادت خدا است بدون ایمان به او میسر نیست ، بنابراین ذکر آن رمزی است برای ایمان و اعتقاد به خداوند، و تسلیم در برابر فرمان او و می توان گفت : این امور چهارگانه از توحید شروع می شود و به معاد پایان می پذیرد، و ارتباط انسان را با ((خالق)) و ((خلق)) و ((خویشتن)) دربر می گیرد.

معروف در میان مفسران این است که منظور از ((یقین)) در اینجا مرگ است ، چرا که یک امر یقینی برای مؤ من و کافر محسوب می شود، و انسان در هر چیز شک کند در مرگ نمی تواند شک کند، در آیه ۹۹ سوره حجر نیز می خوانیم و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین : ((خدای خود را عبادت کن تا یقین (و مرگ تو) فرا رسد)).

ولی بعضی یقین را در اینجا به معنی آگاهی حاصل بعد از مرگ انسان

نسبت به مسائل برزخ و قیامت

تفسیر کرده اند که با تفسیر اول از جهتی هماهنگ است .

و در آخرین آیه مورد بحث به عاقبت شوم این گروه اشاره کرده می گوید: ((لذا شفاعت هیچیک از شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد)) و باید در عذاب الهی برای همیشه بمانند (فما تنفعهم شفاعه الشافعین).

نه شفاعت انبیا و رسولان پروردگار و امامان ، و نه شفاعت فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین ، چرا که شفاعت نیاز به وجود زمینه مساعد دارد، و اینها زمینه ها را به کلی از میان برده اند شفاعت همچون آب زلالی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می شود، و بدیهی است اگر نهال به کلی مرده باشد این آب زلال آن را زنده نمی کند، و به تعبیر دیگر همانگونه که در بحث شفاعت گفته ایم ((شفاعت)) از ماده شفع به معنی ((ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر)) است ، و مفهوم این سخن آن است که شخص شفاعت شونده قسمتی از راه را با پای خود پیموده ، و در فراز و نشیبهای سخت وامانده ، شخص شفاعت کننده به او ضمیمه می شود و او را یاری می کند تا بقیه راه را بپیماید. <۳۴>

ضمنا این آیه بار دیگر بر مساءله شفاعت و تنوع و تعدد شفیعان درگاه خدا تاءکید می کند، و پاسخ دندان شکنی است برای آنها که منکر اصل شفاعتند. همچنین تاءکیدی است بر اینکه شفاعت بیقید و شرط نیست ، و به معنی چراغ سبز برای گناه محسوب نمی شود، بلکه عاملی است برای تربیت انسان که حداقل او را به مرحله ای

که قابلیت شفاعت داشته باشد برساند، و رابطه او با خدا و اولیای او به کلی قطع نشود.

این نکته نیز قابل ذکر است که مفهوم آیه فوق این نیست که شافعان به شفاعت چنین کسانی برمی خیزند، بلکه مفهومش آن است که چون شفاعت به حال آنها سودی ندارد آنها شفاعت نمی کنند زیرا اولیاء الله مرتکب کار لغو و بیهوده نمی شوند.

شفیعان روز جزا

از آیات مورد بحث ، همچنین بعضی دیگر از آیات قرآن مجید، استفاده می شود که شفیعان در روز قیامت متعددند، (و دایره شفاعت آنها متفاوت است) از مجموع روایاتی که از منابع شیعه و اهل سنت نقل شده - و این روایات بسیار زیاد است - استفاده می شود که این شفیعان در قیامت برای گنهکارانی که زمینه های شفاعت در آنها موجود است شفاعت می کنند.

۱ - نخستین شفیع شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، چنانکه در حدیثی می خوانیم رسول الله فرمود، انا اول شافع فی الجنه . <۳۵>

۲ - تمام انبیاء از شفعاء روز قیامتند، چنانکه در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: یشفع الانبیاء فی کل من یشهد أ ن لا اله الا الله مخلصا فیخرجونهم منها: ((پیامبران درباره تمام کسانی که از روی اخلاص به وحدانیت خداوند گواهی می دهند شفاعت می کنند، و آنها را از دوزخ خارج می سازند)). <۳۶>

۳ - فرشتگان از شفیعان روز محشرند، همانگونه که از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده :

يؤ ذن للملائكه و النبيين و الشـهداء ان يشـفعوا در آن روز به فرشـتگان و انبياء و شـهداء اجازه داده مى شود كه شفاعت كنند. <۳۷>

۴ و ۵ – ائمه معصومين و شـيعيان آنها نيز شـفاعت مى كننـد چنانكه على (عليه السـلام) مى فرمايـد: لنا شـفاعه و لاهل مودتنا شفاعه : ((براى ما شفاعت است و براى ما دوستان ما نيز مقام شفاعت است)). <۳۸>

۶ و ۷ – علماء و دانشـمندان و همچنين شـهيدان راه خدا از شـفيعانند چنانكه در حديثى از پيغمبر اكرم (صـلى اللّه عليه و آله و سلّم) مى خوانيم : يشـفع يوم القيامه الانبياء ثم العلماء ثم الشـهداء ((روز قيامت نخست انبياء شـفاعت مى كننـد سـپس علما، و بعد از آنها شهداء)) <۳۹>

حتى در حـديثى از همان حضـرت (صـلى اللّه عليه و آله و سـلّم) آمده است كه يشـفع الشـهيد فى سـبعين انسانا من اهل بيته : شفاعت شهيد درباره هفتاد نفر از خانواده اش پذيرفته مى شود. <۴۰>

و در حديث ديگرى كه مرحوم ((علامه مجلسـى)) در ((بحار الانوار)) آورده : شفاعت آنها درباره هفتاد هزار نفر پذيرفته مى شود!. <۴۱>

و با توجه به اينكه عدد هفتاد، و هفتاد هزار هر دو از اعداد تكثير است منافاتى بين اين دو روايت نيست .

۸ – قرآن نيز در روز قيامت شفاعت مى كند چنانكه على (عليه السلام) فرمود:

و اعلموا انه (القرآن) شافع مشفع ((بدانيد قرآن شفاعت كننده اى است كه شفاعتش پذيرفته مى شود)). <۴۲>

۹ – كسانى كه عمرى در اسلام صرف كرده اند، چنانكه در حديثى از پيغمبر

اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اذا بلغ الرجل التسعین غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و شفع فی اهله ((هنگامی که انسان به نود سالگی برسد (و در مسیر ایمان سیر کند) خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد، و شفاعت او در خانواده اش پذیرفته می شود)). <۴۳>

۱۰ - عبادات نیز شفاعت می کنند چنانکه در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : الصیام و القرآن یشفعان للعبد یوم القیامه ((روزه و قرآن برای بندگان در قیامت شفاعت می کنند)). <۴۴>

۱۱ - از بعضی از روایات استفاده می شود که اعمال نیک مانند امانتی که انسان در حفظ آن کوشیده است نیز در قیامت از انسان شفاعت می کند. <۴۵>

۱۲ - جالب اینکه از بعضی روایات استفاده می شود که خود خداوند هم شفاعت گنهکاران می کند، چنانکه در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : یشفع النبیون و الملائکه و المؤ منون فیقول الجبار بقیت شفاعتی : ((در قیامت پیامبران و فرشتگان و مؤ منان شفاعت می کنند، و خداوند می گوید شفاعت من باقی مانده است)). <۴۶>

روایات در این زمینه بسیار فراوان است و آنچه ذکر کردیم گوشه ای از آن می باشد. <۴۷>

باز تکرار می کنیم که شفاعت شرائط و قیودی دارد که بدون آن امکان پذیر نیست ، چنانکه در آیات مورد بحث صریحا این معنی آمده که درباره گروهی از مجرمان شفاعت تمام شفیعان

بی اثر است ، مهم آن است که قـابلیت قابـل نیز موجود باشـد، زیرا فـاعلیت فاعـل به تنهـائی کافی نیست . (شـرح بیشتر در این زمینه را در جلد اول در بحث شفاعت آورده ایم). چنان از حق می گریزند که گورخران از شیر!

در ادامه بحثی که پیرامون سـرنوشت مجرمان و دوزخیان در آیات قبل آمـده بود در آیات مورد بحث وحشت این گروه معاند و لجوج را از شنیدن سخن حق و هر گونه اندرز و نصیحت به روشنترین وجهی منعکس می کند.

نخست می گوید: ((چرا آنها اینهمه از تذکر و یادآوری روی گردانند))؟ (فما لهم عن التذکره معرضین). <۴۸>

چرا از داروی شفابخش قرآن فرار می کنند؟ چرا دست رد بر سینه طبیب دلسوز می زنند؟ راستی جای تعجب است .

((گوئی آنها گورخرانی هستند رمیده و فراری)) (کانهم حمر مستنفره).

که از شیر (یا صیاد) فرار کرده اند (فرت من قسوره).

((حمر)) جمع ((حمـار)) به معنی الاـغ است ، منتهـا در اینجـا به قرینه فرار کردن از چنگـال شـیر یا صـیاد منظور خر وحشـی یا گورخر است <۴۹> و به تعبیر دیگر این کلمه مفهوم وسیعی دارد که وحشی و اهلی آن را شامل می شود.

((قسـوره)) از مـاده ((قسـر)) (بـه معنی قهر و غلبـه) گرفتـه شـده ، و یکی از نامهـای ((شـیر)) اسـت ، و بعضـی آن را به معنی تیرانداز و یا صیاد نیز تفسیر کرده اند، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر می رسد.

معروف است که ((گورخر)) وحشت عجیبی از شیر دارد، حتی موقعی که صدای شیر را می شنود چنان وحشتی بر او

مستولی می شود که دیوانه وار به هر سو می دود، مخصوصا هنگامی که شیر به گروهی از آنها برسد چنان پراکنده می شوند و به هر سو می دوند که هر بیننده ای را غرق تعجب می کند، اصولا این حیوان به حکم وحشی بودن از همه چیز وحشت دارد تا چه رسد به دشمن خونخوارش شیر.

به هر حال این آیه تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان از آیات روح پرور قرآن ، آنها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است ، و هم به علت وحشی بودن گریزان از همه چیز، در حالی که در برابر آنها چیزی جز تذکره (وسیله یادآوری و بیداری و هوشیاری) قرار ندارد.

ولی با اینهمه نادانی و بیخبری آنچنان پر ادعا و متکبرند که هر کدام از

آنها انتظار دارد نامه های جداگانه ای از سوی خداوند به او داده شود! (بل یرید کل امری منهم ان یؤ تی صحفا منشره). <۵۰>

این شبیه چیزی است که در آیه ۹۳ سوره اسراء آمده است : ولن نؤ من لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤ ه : ((اگر به آسمان نیز بروی ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی))! و یا آیه ۱۲۴ سوره انعام که می گوید: قالوا لن نؤ من حتی نؤ تی مثل ما اوتی رسل الله : آنها می گویند ما ایمان نمی آوریم تا زمانی که همان چیزی که به رسولان الهی نازل شده به ما نیز داده شود!

و به این ترتیب

هر کدام انتظار داشتند پیامبری اولوالعزم باشند! و نامه مخصوصی به نامشان از سوی خدا از آسمان نازل شود، و تازه اگر چنین چیزی نازل می شد معلوم نبود ایمان بیاورند. <۵۱>

در بعضـی از روایات آمـده است که ابوجهل و جماعتی از قریش گفتنـد ای محمـد ما به تو ایمان نمی آوریم تا زمانی که نامه ای از آسـمان بیاوری که عنوانش این باشد: ((از خداوند رب العالمین به فلان فرزند فلان و در آن رسـما دسـتور داده شود که ما به تو ایمان بیاوریم))!

و لذا در آیه بعد می افزاید ((چنان نیست که آنها می گویند)) (کلا).

نازل شدن کتاب آسمانی بر آنها و مطالب دیگری از این قبیل همه بهانه است .

((آنها در حقیقت از آخرت نمی ترسند)) (بل لا یخافون الاخره).

اگر آنها از عـذاب آخرت بیم داشـتند، اینهمه بهانه جوئی نمی کردند، تکذیب رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی نمودند، آیات الهی را به باد سخریه نمی گرفتند، تعداد فرشتگان ماءمور عذاب را وسیله استهزاء قرار نمی دادند.

و از اینجا اثر ایمان به معاد در تقوا پرهیز از گناه و پاک شدن از انواع معاصی بزرگ روشن می شود.

به حق باید گفت که ایمان به جهان رستاخیز و پاداش و کیفر قیامت شخصیت تازه ای به انسان می بخشد، و می تواند افراد بی بند و بار و متکبر و خودخواه و ظالم را به انسانی متعهد و متقی و متواضع و عدالت پیشه تبدیل کند.

سپس بار دیگر تاءکید می کند آن گونه که آنها درباره قرآن می اندیشند، نیست ، (کلا).

((مسلما قرآن تذکر و

یادآوری است)) (انه تذکره).

((و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد)) (فمن شاء ذکره).

قرآن هم راه را نشان داده ، و هم دیده بینا در اختیار گذارده ، و هم نور آفتاب را، ((تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش)).

در عین حال پند گرفتن از آن جز به مشیت و توفیق الهی ممکن نیست ((و آنها اندرز نمی گیرند جز اینکه خدا بخواهد)) (و ما یذکرون الا ان یشاء الله).

این جمله دارای چند تفسیر است ، یکی همان که در بالا گفتیم ، یعنی انسان

نمی تواند راه هدایت را بپوید جز اینکه به ذیل عنایت پروردگار توسل جوید، و از او توفیق و امداد طلبد.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جائی نرسد

و البته این امداد الهی در زمینه های مساعد نازل می گردد.

دیگر اینکه : جمله ((فمن شاء ذکره)) که در آیه قبل آمده ، ممکن است این توهم را ایجاد کند که همه چیز بسته به اراده خود انسان است ، و اراده او از هر نظر استقلال دارد، این آیه برای رفع این اشتباه می گوید انسان در عین مختار و آزاد بودن وابسته به مشیت الهی است ، مشیتی که بر سراسر عالم هستی و جهان آفرینش حاکم است ، و به تعبیر دیگر: همین اختیار و آزادی انسان نیز با مشیت او است ، و هر لحظه بخواهد می تواند آنرا بگیرد.

سوم اینکه : می گوید آنها به هیچ قیمتی ایمان نمی آورند مگر اینکه خداوند بخواهد و آنها را مجبور سازد، و می دانیم خدا کسی را

اجبار به ایمان یا کفر نمی کند.

البته تفسیر اول و دوم بهتر و مناسبتر است .

و در پایان آیه می فرماید: ((او اهل تقوا و آمرزش است)) (هو اهل التقوی و اهل المغفره).

شایسته است که از عقاب او بترسند، و از اینکه چیزی را شریک او قرار دهند بپرهیزند و نیز شایسته است که به آمرزش او امیدوار باشند.

در حقیقت این جمله اشاره ای به مقام ((خوف)) و ((رجاء)) و ((عذاب)) و ((مغفرت)) الهی است ، و در حقیقت تعلیلی است برای آیه قبل .

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: خداوند می گوید: انا اهل ان اتقی ، و لا یشرک بی عبدی شیئا و انا اهل ان لم یشرک بی شیئا ان ادخله الجنه : ((من شایسته این هستم که از من پرهیز

شود، و بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد، و من شایسته ام که اگر بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد او را داخل بهشت کنم)). <۵۲>

گر چه تمام مفسران تا آنجا که ما دیده ایم ، ((تقوا)) را در اینجا به معنی مفعولی تفسیر کرده اند و گفته اند خدا شایسته این است که از او (از شرک و معصیت او) بپرهیزند، ولی این احتمال نیز هست که به معنی فاعلی نیز تفسیر شود یعنی خدا، اهل تقوی است ، از هر گونه ظلم و قبیح و هر گونه کاری که بر خلاف حکمت است می پرهیزد، و در حقیقت بالاترین مقام تقوی از آن خدا است و آنچه

در بندگان است ، شعله ضعیفی از آن تقوای بی انتها است ، هر چند تعبیر به ((تقوا)) به معنی اسم فاعلی در مورد خداوند کمتر گفته می شود.

به هر حال این سوره با امر به ((انذار)) و ((تکلیف)) شروع شد، و با دعوت به ((تقوی)) و ((وعده مغفرت)) پایان می پذیرد، و اینجا است که با نهایت خضوع و تضرع به پیشگاه مقدسش عرضه می داریم :

پروردگارا! ما را از اهل تقوی و مغفرت خود قرار ده .

خداوندا! تا توفیق و الطاف تو دست ما را نگیرد به جائی نمی رسیم ، ما را مشمول این عنایت فرما.

بار الها! دام سخت است ، و راه پر پیچ و خم ، و شیطان آماده اغواگری پیمودن این راه جز به امداد تو میسر نیست ، ما را امداد کن .

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره در آستانه هفتاد و چهارمین سوره قرار گرفته ایم. بجاست که برای آشنایی با خصوصیات این سوره، به شناسنامه اش بنگریم:

۱ - نام این سوره قرآن پژوهان برآنند که: وقتی پیامبر گرامی در غار «حرا» با فرشته وحی رو به رو گردید و گوش جانش به نخستین آیات جان بخش و آهنگ و محتوای آن آشنا شد، به خانه بازگشت و از شعله های «وحی» مشتعل بود. جامه به خود پیچید و خوابید، آن گاه این سوره فرود آمد و بدین وسیله آن حضرت به قیام برای تحول فکری و اخلاقی و رفتاری در جامعه فرا خوانده شد. یا ایها المدّثّر قم فانذر هان ای کشنده ردای شب بر سر! برخیز به مردم هشدار ده.

و بدین سان نام سوره از نخستین آیه آن بر گرفته شده است.

۲ - فرودگاه آن این سوره از دیـدگاه مشـهور در مکّه و در کنار خانه خدا بر قلب نورانی پیامبر فرود آمده است. افزون بر این، محتوای آیات نیز گواه مکّی بودن سوره است.

۳ - شمار آیه ها و حروف و واژه های آن به باور مفسران و محدثان این سوره دارای ۵۶ آیه است، گرچه پاره ای همین آیات و واژه ها را ۵۵ آیه به حساب آورده اند.

ساختمان این سوره از ۲۵۵ واژه، و ۱۰۱۰ حرف پدید آمده است.

۴ - پاداش تلاوت این سوره از پیامبر گرامی آورده اند که در فضیلت این سوره فرمود:

من قرأ سوره المدّثّر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد(ص) و کذب به بمکه.(۱۳۳)

هر کس سوره مدّثّر را با دل و جان و برای آگاهی و عمل تلاوت کند، به شمار هر یک از کسانی که دعوت پیامبر را در مکّه باور داشته و ایمان آورده، و یا او را تکذیب نموده اند، به او ده پاداش ارزانی می گردد.

از امام صادق آورده اند که:

من قرأ فی الفریضه سوره المـدّثّر کان حقّا علی اللّه ان یجعله مع محمـد(ص) فی درجته، و لا یـدرکه فی حیاه الدنیا شـقاء ابداً.(۱۳۴)

کسـی که سوره «مـدّثّر» را در نماز واجب خویش بخواند، بر خداست که او را همراه پیامبر و در جوار او و در رتبه و ردیف او قرار دهد، و در زندگی این جهان بدبختی و شقاوت هرگز دامان او را نگیرد.

و این پاداش شکوهبار - همان گونه که بارها یادآور

شـده ایم – نه به خاطر تلاوت و یا حفظ این سوره ها و آیات، که در گرو تـدبر در قرآن و آگاهی از محتوا و معارف و هدف های وحی و رسالت و آراسـتگی اخلاقی و انسانی به ارزش های مورد نظر قرآن و پیراسـتگی از ضد ارزش ها و رعایت واقعی مقررات قرآن و حقوق مردم است.

۵ – دورنمایی از مفاهیم این سوره با عنایت به این نکته که این سوره دومین سوره ای است که بر جان نورانی پیامبر فرود آمد، و او را فرمـان قیـام و حرکت برای نجات جامعه ها داد، طبیعی است که مفاهیم و معارف آن بیشتر بر محور بحث های فکری و فرهنگی و عقیــدتی، برای ایجـاد تحـول مطلـوب در قلمرو انــدیشه و عقیــده دور زنــد، و بـه مفـاهیمی، چـون: خداشناســی، توحیدگرایی و نفی پرستش های ذلت بار، وحی و رسالت، معاد و جهان پس از مرگ، ایمان به پاداش و کیفر سرای آخرت و تجسم عمل توجه دهد.

به هر حال با دقت در آیات پنجاه و ششگانه این سوره، از جمله با این بحث ها رو به رو می شویم:

قیام و تلاش فکری و فرهنگی و همواره برای اصلاح جامعه.

توحیدگرایی و یکتاپرستی واقعی و فرمانبرداری از خدا.

عملکرد قانون گرایانه و ضابطه مند.

پاکیزه داشتن ظاهر و باطن و اصلاح درون و برون خود و جامعه و دنیای خود.

دوری گزینی واقعی از فریب و زورمداری و ستم عریان و نیمه عریان.

خدمت به مردم برای خدا و بشردوستی.

هشدار از فزونخواهی و منت گذاری.

شکیبایی در راه انجام وظیفه، در برابر گناه و قانون شکنی، و در برابر رخدادهای تلخ و مشکلات رشد و بالندگی.

نقشه های شوم تئوری پرداز استبداد.

به ماه و جلوه های متنوع آن سوگند.

نجات و یا گرفتاری انسان در گرو اندیشه و عملکرد اوست.

مصاحبه بهشتیان با دوزخیان، یا علل سقوط به دوزخ.

هشدار از تیرگی رابطه آنان با خدا،

هشدار از نخواندن نماز و نداشتن فرهنگ مترقی نمازگزاران راستین.

هشدار از تیرگی رابطه با مردم و پایمال ساختن حقوق آنان،

هشدار از ندادن حقوق مالی خویش و گرسنه نگاه داشتن محرومان.

هشدار ازفرو رفتن در خوشگذرانی و مستی و پستی قدرت و امکانات باد آورده،

هشدار از سرگرم شدن به پندارها و بافته ها و نقشه ها و عملکرد زشت و ظالمانه برای سرکوب حق طلبان.

هشدار از دروغ انگاشتن رستاخیز و پاداش و کیفر آن روز و بهشت و دوزخ، با زبان و بیان و یا با عملکرد زشت و ظالمانه.

۱ – هان ای جامه بر سرکشیده!

۲ – به پاخیز و [هموطنان خود را از عذاب خدا] بیم ده.

۳ – و پروردگارت را به بزرگی یاد کن [و او را بزرگ وصف نما.]

۴ – و جامه خویشتن را پاک ساز.

۵ – و از پلیدی [ظاهری و باطنی همواره دوری گزین.

۶ – و فزونخواهانه [بر هیچ کس منت مگذار.

۷ – و به خاطر پروردگارت شکیبایی پیشه ساز.

۸ – پس آن گاه که در صور دمیده شود،

۹ – آن هنگام [و] آن روز، روزی است سخت دشوار،

۱۰ – بر کفرگرایان [بیدادگر] آسان نیست.

نگرشی بر واژه ها

مدّثّر: این واژه به معنی «جامه برسرکشیده» آمده، و از واژه «دثار» برگرفته شده، و «ث» به «د» ادغام گردیده است.

تکبیر: این

واژه مصدر باب تفعیل به معنی بزرگ داشتن آمده و ضد واژه «تصغیر» می باشد.

طهاره: به مفهوم پاک و پاکیزه ساختن و نظافت نمودن آمده است.

مَنّ: یاد نمودن از نعمت و موهبتی که به دیگری داده شده، به گونه ای که باعث آزردگی خاطر گردد و ارزش و قداست کار را نابود سازد. و منت نهادن به اسیر برای آزادساختن او، این است که بند اسارت و موجبات آن را از دست و پا و سر راه او بردارند.

استکثار: فزون خواهی نمودن و زیادی طلب کردن.

ناقور: بر وزن «فاعول» از ریشه «نقر» همانند «هاضوم» بر وزن «هضم» آمده و به معنی کوبیدن و دمیدن برای طنین افکن ساختن صدا و آهنگ به کار می رود.

یسیر: به معنی آسان، و کاری که رنج و زحمت کمتر داشته باشد. واژه «یسار» به معنی توانگر و داشتن ثروت و امکانات آمده است، چرا که با داشتن ثروت انسان هم بدون رنج و زحمت زندگی می کند، و هم با راحتی و آسانی انفاق می کند.

تفسیر

هان ای کمال جوی آزادی خواه به پاخیز

در آغازین آیه این سوره مبارکه خدای فرزانه روی سخن را به پیامبر گرامی نموده و آن بزرگ پرچمدار آزادی و کرامت انسان ها را به قیام برای نجات و رهایی انسان فرمان می دهد و می فرماید:

یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ

هان ای ردا بر سرکشیده!

از «یحیی بن کثیر» آورده اند که می گفت از «ابوسلمه» پرسیدم نخستین سوره ای که به پیامبر فرود آمد کدام سوره بود؟

پاسخ داد: سوره مدّثر.

پر سیدم مگر نه این است که نخستین سوره ای که بر پیامبر نازل شد، سوره «علق» می باشد؟ پاسخ داد:

من این موضوع را از «جابر بن عبداللّه» پرسیدم که او گفت: پیامبر گرامی در این مورد فرمود: یک ماه در کوه «حرا» در راز و نیاز با خدا بودم؛ آن گاه از کوه سرازیر گردیدم و به دشت آمدم، که ناگاه ندایی را شنیدم که مرا صدا می زند! به هر سو نگریستم، نداگر را ندیدم؛ هنگامی که بر بالای سر خویش، رو به آسمان کردم فرشته وحی را در فضای بی کران آسمان بر عرش دیدم که مرا ندا می دهد! با دیدن آن منظره عجیب، حالت وصف ناپذیری به من دست داد. به سرعت به خانه آمدم و گفتم: بپوشانید، مرا بپوشانید، و آب بر سر و روی من بیفشانید؛ آن گاه فرشته وحی این آیات را از سوی خدا بر من خواند که:یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱۳۵)

های ای راد بر سر کشیده! برخیز و مردم را هشدار ده...

در پاره ای از روایات رسیده ادامه داستان این گونه است که: پس از فرود آمدن از کوه «حرا» و فرود فرشته وحی، شور و حالی وصف ناپذیر برایم پیش آمد که بر زمین افتادم. بی درنگ خود را به خانه رساندم و گفتم: با چیزی مرا بپوشانید که احساس غریبی دارم! و آن گاه بود که این آیات جان بخش فرود آمد که: یا ایّها المدّثّر... هان ای جامه بر سرکشیده!...

و ادامه داد که:

قُمْ فَأَنْذِرْ

به پاخیز، و جامعه و مردم خویش را از سرگشتگی و گمراهی هشدارده، و به سوی حق و عدالت فراخوان.

هان ای پیامبر خدا، از شیطان نترس که تو پیام آور خدا هستی؛ بنابراین به پاخیز و مردم را از زشتی و

گناه هشدار ده، و از خدای فرزانه بترسان و آنان را به یکتاپرستی و یکتاگرایی فراخوان.

آیه شریفه نشانگر آن است که خدای فرزانه به پیامبر خود در پرتو دلیل و برهانِ روشن پیام می فرستد، و با نشانه های آشکار او را به رسالت بر می گزیند، تا او به روشنی دریابد که آنچه به او می رسد پیام خداست، و جز توکل و اعتماد بر خدا و پیام او به هیچ کس و هیچ چیزی نیاز ندارد و نباید از چیزی بترسد و بی تابی کند.

به باور پاره ای از مفسران منظور آیه این است که: هان ای جامه بر سر کشیده! به پاخیز و با هشدار مردم و ترسانیدن آنان از آتش دوزخ رنج و زحمت را از جامعه ات دور ساز.

پاره ای برآنند که پیامبر جامه کوچکی بر سر کشیده و خوابیده بود که پیام آمد: هان ای جامه بر سر کشیده و خفته! به پاخیز و مردم را از ستم و انحراف هشدار ده.

برخی واژه «قُم» در آیه دوم را به معنی تلاش و کوشش بسیار در رساندن پیام و انجام کار و وانهادن هر گونه سستی گرفته اند و به باور آنان گویی پیام آیه این است که: به آنچه فرمان یافته ای کوتاهی مکن و تا به انجام نرساندن آن از خواب کناره گیر.

در فرهنگ عرب هنگامی که بخواهند تلاش بی امان و خستگی ناپذیر کسی را وصف کنند، می گویند: او در انجام کارش خواب ندارد و چنان است که گویی خواب را بر خود حرام ساخته است...

در آیه بعد می افزاید:

وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ

و تنها پروردگارت را بزرگ شمار و بزرگ دار.

او را از آنچه در خور او نیست پاک شمار و از وصف و ستایش شرک گرایان و چیزی که در خور ذات پاک و بی همتای او نیست، منزّه ساز.

به باور پاره ای منظور این است که: او را در نماز و نیایش خویش بزرگ شمار و بگو: اللّه اکبر.

و می افزاید:

وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ

و لباس نمازت را پاک و پاکیزه دار.

آنچه آمد ترجمه آیه است، و در تفسیر آن دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - از دیدگاه برخی، نظیر«مجاهد» تقدیر آیه «و ذاثیابک فطهر» می باشد، که مضاف حذف شده و منظور این است که: و جان و نفس خویشتن را همواره پاک و پاکیزه دار. با این بیان واژه «ثیاب» یا جامه به جای فرد و یا نفس به کار رفته است و این در شعر و نثر عرب رایج است، نظیر این شعر که می گوید:

فشککت بالرمح الاصم ثیابه...

آن گاه با نیزه به گونه ای بر او زدم که لباسش را بر بدنش دوختم...

۲ - از دیدگاه برخی منظور این است که: جامه خود را از آلوده شدن به گناه و نافرمانی خدا، بسان گذشته پاک دار.

در فرهنگ عرب این شیوه از گفتار نمونه دارد، از جمله «ابن عباس» چنین می سراید:

و انی بحمداللّه لا ثوب فاجر...

ستایش خدای را که من، نه لباس گناه و زشتکاری بر تن دارم و نه خیانت و فریبی که از شرمندگی و شرمساری، سر و روی خود را بپوشانم.

۳ - «زجاج» بر آن است که در فرهنگ عرب به عناصر فریبکار و عهدشکن، آلوده دامن می گویند؛ به همین جهت منظور آیه

این است که: هرگز در زندگی و دعوت خویش به فریب و عهدشکنی روی میاور و هماره عملکرد خویش را اصلاح نما.

۴ - و نیز «سدی» بر آن است که در فرهنگ عرب به انسان شایسته کردار، پاکیزه لباس، و به زشت کردار آلوده دامان و آلوده لباس تعبیر می گردد و پیام آیه این است که: هرگز برای رساندن پیام خدا و تحقق آن در جامعه به ستم و گناه روی میاور، و هماره بر اساس حق و راستی رفتار کن، و حقوق مردم و مقررات خدا را پاس دار.

۵ - به باور «طاوس» منظور این است که: و دامان لباس خود را برای پاک و پاکیزه ماندن و آلوده نشدن به خاک و گل و لای کوتاه ساز. و این بدان دلیل است که لباس کوتاه کمتر آلوده می شود، اما لباس بلند بر زمین کشیده می شود و کثیف می گردد. این دیدگاه از امام صادق هم روایت شده است.

۶ - اما به باور «ابن زید» و «ابن سیرین» منظور این است که: و لباس خود را با آب صاف و پاک شستشو ده و پاک دار.

۷ - از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: مراقب لباس خود باش که از حرام نباشد.

۸ - و از دیدگاه «ابومسلم» منظور این است که: و همسرانت را از شرک و کفر پاک و پاکیزه ساز و به توحید و تقوا فراخوان؛ چرا که در فرهنگ عرب به همسر، به طورکنایه، پوشش و جامه گفته می شود.

امام صادق از امیرمؤمنان آورده است که فرمود:

غسل الثیاب یذهب الهم و الحزن...(۱۳۶)

شستشوی لباس و پاک و پاکیزه

ساختن آن انـدوه را از دل می زداید و آن را برای نماز و نیایش پاکیزه و آماده می سازد، و کوتاه کردن دامان لباس و بالازدن آن باعث پاکیزه ماندن آن خواهد شد.

در پنجمین آیه مورد بحث در فرمان دیگری به پیامبر می فرماید:

وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ

و از پلیدی ها و نارواها بسان گذشته دوری گزین.

به باور «ابن عباس» منظور این است که: از بت ها دوری گزین.

امّا به باور برخی، از گناه و کارهای ناروا دوری جو.

از دیـدگاه «کسایی» واژه «رجز» به کسـر «ر» به معنی «عذاب» و به ضم «ر» به معنی «بت» آمده، به همین دلیل منظور این اسـت که: از هر آنچه باعث عذاب و کیفر سخت و ابدی می گردد دوری گزین.

امّا از دیدگاه برخی این واژه با کسر و یا ضم به یک مفهوم آمده است.

«جبایی» می گوید: منظور این است که: از کار زشت و ظالمانه و خلق و خوی ناپسند دوری گزین.

شایـد به همین دلیـل در روایت آمـده است که: دوسـتی و عشـق به دنیـا را از گسـتره قلب خـویش بیرون کن که دنیـادوستی و دنیاپرستی اساس و ریشه هر گناه و لغزش است.اخرج حب الدنیا من قلبک، لأنه رأس کل خطیئه.

در دستوری دیگر می فرماید:

وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ

و بخشش و عطایی به دیگری مکن، بدان طمع که بیشتر از آن دریافت داری.

و بدین وسـیله خدای فرزانه بنده محبوب و برگزیده اش را با این دسـتورات ویژه، به بهترین و ارجمندترین سـبک و شیوه ادب می آموزد و می پرورد.

به باور گروهی منظور این است که: در انجام کارهای

شایسته ات برخدا منت مگذار که از مقام والایت در بارگاه خدا کاسته می شود.

امّا به باور «ابن زید» منظور این است که: به برکت رسالت و مقام والای معنوی که خدا به تو ارزانی داشته است بر مردم منت مگذار و از آنان پاداش مطلب.

به باور «ابومسلم» منظور نهی از «ربا» و بهره است و هشدار می دهد که: و مال و ثروتی به دیگری نده که بهره و سود آن را بخواهی.

امّا به باور «مجاهد» منظور این است که: عملکرد شایسته خود را چند برابر جلوه مده، بدان امید که پاداش چند برابر دریافت داری.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: وقتی به مردم بخشش می نمایی، بر آنان منت مگذار تا چند برابر پاداش بخواهی؛ چراکه کالای دنیا ناچیز است و درخور منّت بسیار نیست. افزون بر این منت نهادن بر کسی که نیکی کرده ای، کار شایسته تو را بی ارزش و تیره و تار می سازد.

و از دیدگاه «زید» منظور این است که: هنگام انفاق و بخشش، برای خدا انفاق نما و شکیبا باش تا او پاداش کارت را بدهد.

و به باور «جبایی» منظور این است که: برای رساندن پیام خدا بر مردم منت مگذار.

در ادامه سخن به پیامبر می افزاید:

وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ

و به خاطر پروردگارت و در راه او شکیبایی پیشه ساز.

آنچه آمد ترجمه و برداشتی از آیه است و در تفسیر آن دیدگاه ها یکسان نیست:

۱ - به باور پاره ای منظور این است که: برای تقرب به خدا شکیبایی پیشه ساز.

۲ - اما به باور پاره ای دیگر، در برابر اذیت و آزار شرک

و استبداد شکیبایی ورز.

۳ - از دیـدگاه برخی، در راه رساندن پیام خدا و بزرگداشت دین او شـکیبایی ورز و در برابر فشار ظالمان در این راه پایداری پیشه کن، تا با انجام شایسته کارت به سعادت و پاداش پرشکوه نایل آیی.

۴ - و از دیـدگاه برخی دیگر، بر رعـایت مقررات خـدا و زنـدگی و اداره جـامعه بر اساس قانون گرایی و عـدالت و نیز دوری گزیدن از گناه و خودکامگی و نیز بر رویدادهای ناگوار و مصیبت های دنیا شکیبایی و پایداری پیشه ساز.

و «ابن زیـد» می گویـد: بر آنچه از جهـاد و پیکار در راه حق و عـدالت بر تو تحمیل شـده است، به خاطر تقرب به بارگاه خـدا شکیبایی ورز.

در آیه بعد در هشدار از فرا رسیدن رستاخیز می فرماید:

فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ

پس آن گاه که در صور دمیده شود،

به باور «مجاهد» منظور دمیدن در شیپوری ویژه، به وسیله «اسرافیل» است.

از دیدگاه برخی این دمیدن، در آسـتانه رستاخیز خواهد بود که نخستین دمیدن است، و همه را به کام مرگ می کشد، و برای مردم بسیار هراس انگیز می باشد.

امّا از دیـدگاه «جبایی» منظور دمیـدن دوم می باشد که خدا به وسـیله آن همه مردگان را زنده می سازد تا برای دیدار آن روز بزرگ و محاسبه آن و دریافت پاداش و کیفر بروند.

آن روز، به راستی روزی هراس انگیز و بسیار دشوار است،

فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ

و برای کفرگرایان و خودکامگانی که در زنـدگی، نه به مقررات خدا و قوانین مورد توافق جامعه احترام نهادند، و نه به حقوق و کرامت مردم، و نه سپاس نعمت های خدا

و قدرت و امکانات را نهادند، آن روز، به راستی روزی هراس انگیز و بسیار دشوار خواهد بود.

عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ

به باور پاره ای آن روز، روز بسیار دشواری است، اما برای مردم با ایمان و شایسته کردار که حقوق خدا و مردم را به راستی احترام گذاردند آسان است.

پرتوی از آیات یک برنامه دگرگونساز شش ماده ای در آیات انسان پرور و دگرگونسازی که از کنارشان عبور کردیم خدای فرزانه روی سخن را به بنده برگزیده اش می کند و به آن حضرت به عنوان سمبل عدالت و آزادگی و الگوی ترقی خواهان، برای ایجاد تحول مطلوب و جریان ماندگار اصلاحی و بالنده، چندین دستور جالب و عمیق و اساسی می دهد:

۱ - قیام و تلاش فکری و فرهنگی و همراره برای اصلاح جامعه از راه برنامه سازی و الگودهی و مدیریت مترقی معنوی و انسانی و هشدار از گناه و ستم.

۲ - توحیدگرایی و یکتاپرستی واقعی و فرمانبرداری از او و عملکرد قانون گرایانه و ضابطه مند.

۳ - پاکیزه داشتن ظاهر و باطن و اصلاح اندیشه و اخلاق و عملکرد و درون و برون خود و جامعه خود.

۴ - دوری گزینی واقعی از فریب و زورمداری و ستم عریان و نیمه عریان.

۵ - خدمت به مردم برای خدا و بشردوستی و نه فزونخواهی و منت گذاری.

۶ - شکیبایی در راه انجام وظیفه، در برابر گناه و قانون شکنی و در برابر رخدادهای تلخ و مشکلات رشد و بالندگی.(۱۳۷)
۱۱ - مرا با آن کسی که [او را] آفریدم تنها واگذار،

۱۲ - و [با همو که دارایی بسیاری به او بخشیدم،

۱۳

– و [نیز] پسرانی آماده [به خدمت.]

۱۴ – و [همه چیز را] آن گونه که باید [و شاید] برای او آماده ساختم؛

۱۵ – و باز هم طمع می ورزد که [بر ثروت و امکانات او] بیفزایم.

۱۶ – نه، چنین نیست؛ چرا که او دشمنی [تاریک اندیش برای آیات ماست.

۱۷ – به زودی او را به بالارفتن از گردنه ای سخت ناگزیر می سازم؛

۱۸ – چرا که او برای [کارشکنی با قرآن و پیامبر] اندیشید و [برنامه های تاریک اندیشانه اش را] ارزیابی کرد.

۱۹ – پس مرگ بر او باد؛ چگونه ارزیابی کرد؟!

۲۰ – باز هم مرگ بر او باد؛ چگونه ارزیابی کرد؟!

۲۱ – آن گاه نظری [خصمانه افکند،

۲۲ – سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید،

۲۳ – از پی آن پشت گردانید و تکبر ورزید،

۲۴ – و گفت: این [قرآن جز افسونی نیست که [برای محمد آموزش و] بازگو می گردد.

۲۵ – این [چیزی جز سخن بشر نیست.

۲۶ – به زودی او را به آتش دوزخ می سوزانیم.

۲۷ – و تو چه می دانی که دوزخ چیست؟!

۲۸ – [آتش سهمگینی که نه [چیزی را] باقی می گذارد و نه [به حال خود] رها می کند.

۲۹ – پوست ها [و رنگ ها] را دگرگون می سازد.

۳۰ – و بر آن نوزده [نگهبان گمارده شده است.

۳۱ – و مانگهبانان آتش را جز فرشتگان قرار ندادیم، و شمار آنان را جز [وسیله آزمونی برای کسانی که کفر ورزیدند، نساختیم تا آنان که کتاب [آسمانی ارزانی شده اند، [به آخرین کتاب آسمانی یقین آورند، و کسانی

که ایمـان آورده انـد، ایمانی [بر ایمان خود] بیفزاینـد، و آنان که کتاب [آسـمانی داده شـده انـد، و نیز ایمان آوردگان در آن تردیـد نکننـد، و تـا کسـانی که در دل هایشان بیماری است، و [نیز] کفرگرایان بگوینـد: خـدا از [آوردن این مثال چه خواسـته است؟! [آری این گونه خـدا هر که را بخواهـد، [بـا وانهادن او به حال خود] گمراه ساخته و هرکه را بخواهـد راه می نمایـد؛ و [شمار] سپاهیان پروردگارت را [کسی جز او نمی داند، و این جز پندی برای بشر نیست.

نگرشی بر واژه ها

تمهیـد: به فراهم آوردن اسـباب و مقـدمات کـار گفته می شود؛ ونیز در توطئه چینی برای سـتم و حق کشـی به کار رفته است؛ بسان دو واژه «تـذلیل» و «تسـهیل» که به معنی به ذلت کشـیدن، و آسان ساختن کار آمـده انـد. این واژه از ماده «مهد» برگرفته شده است، که در اصل به معنی گاهواره و جایگاه آماده برای استراحت و امنیت کودک است.

عنید: این واژه از ریشه «عناد»، به مفهوم دشمنی و روی گردانی و گریز دشمنانه آمده است.

واژه «معاندت» نیز از همین ریشه است، که به مفهوم دشمنی و ضدیت متقابل آمده است.

ارهاق: به معنای زمین گیر کردن و ناتوان ساختن به وسیله عذاب و خشونت آمده است.

صعود: این واژه به معنی بالا رفتن از گردنه ای سخت آمده است.

عبس: از ریشه «عُبوس» به مفهوم چهره درهم کشـیدن آمـده است، که ضد آن گشاده رویی و چهره باز داشـتن می باشد. واژه «تکلیح» و «تقطیب» نیز به همین معنا آمده است.

بَسَرَ: از ریشه «بسر» و «بسور» به معنی آغاز ترشرویی و چهره درهم کشیدن،

و نیز به مفهوم عجله و شتاب در انجام کار پیش از فرارسیدن هنگامه آن، آمده است. و «نیز»: به «خرمای نارس»، «بسر» گفته می شود.

اصلاء: افکندن در میان آتش.

سقر: به نامی از نام های دوزخ گفته می شود. این واژه به دلیل تأنیث و معرفه بودن، صرف نمی شود.

بقاء: باقی نهادن و برجای گزاردن.

تلویح: دگرگون ساختن رنگ و پوست.

بشر: این واژه جمع «بشره» به مفهوم پوست بدن آمده است، و انسان را بدان دلیل بشر می گویند که پوست آن از پشم و کرک پاک و پاکیزه و عریان است.

شأن نزول در مورد شأن نزول و داستان فرود آغازین آیات این بخش، دو روایت آورده اند:

۱ - از دیدگاه گروهی این آیات در مورد «ولید بن مغیره» فرود آمد، چرا که سردمداران شرک و استبداد حاکم بر مکّه در «دارالندوه» برای بحث و تبادل نظر در مورد پیکار با دعوت پیامبر گرد آمده بودند، که «ولید» رو به آنان کرد و برای تحریک آنان به دشمنی و خشونت بر ضد پیامبر، گفت: دوستان! شما مردمی خردمند و از نظر ریشه و تبار بلند مرتبه هستید؛ به گونه ای که امت عرب، هم به حرمت خانه کعبه از هر سو به سوی شهر و دیار شما سرازیر است، و هم به خاطر این که مرجع فکری و داوری امت برای حل کشمکش ها می باشید؛ بنابراین در مورد محمد(ص) و دعوت او پیش از فرارسیدن موسم حج و آمدن کاروان ها، دیدگاه خود را یکسان سازید تا هر کسی در مورد او پراکنده گویی نکند.

آن گاه پرسید: فردا هنگامی که مردم برای حج آمدند و او

به دعوت خویش ادامه داد، واکنش شما چیست؟ و چه می گویید؟

پاسخ دادند: می گوییم او، شاعر و سراینده است و قرآن او کتاب شعر است، نه وحی آسمانی!

ولید روی درهم کشید و گفت: ما شعرهای بسیاری شنیده ایم، اما سخنان محمد(ص) به شعر ما نمی ماند، و مردم قانع نمی شوند.

گفتند: او را کاهن می خوانیم.

پاسخ داد: آیا نه این است که وقتی نزد او می روید، بسان کاهنان نیست و پیشگویی های آنان را ندارد؟ این هم پاسخ مناسبی نیست.

گفتند: می گوییم: او مردی «دیوانه» است!

گفت: آن گاه وقتی مردم ندای دعوت او را شنیدند و سخنان پرجاذبه و حکیمانه او را شنیدند و اثری از جنون در او ندیدند، چه خواهید کرد؟

گفتند: خواهیم گفت: او مردی افسونگر است!

پرسید: منظورتان چیست؟

گفتند: منظورمان این است که: او با افسون و جادوی خود میان دوستان جدایی می افکند!

«ولید» درنگی کرد و گفت: آری، آری، او را ساحر بخوانیم.

آن گاه در حالی از «دارالندوه» بیرون آمدند، که بر این شرارت و شقاوت با هم، همدل و همداستان شدند، و هر کدام با هر کسی رو به رو گردید، محمد(ص) را افسونگر و جادوگر خواند و به خود آن حضرت گفتند: هان ای ساحر! ای جادوگر! و آن گاه بود که این آیات فرود آمد.(۱۳۸)

۲ - «مجاهد» می گوید: هنگامی که آیاتی از سوره غافر بر قلب نورانی پیامبر فرود آمد، آن بزرگوار به مسجدالحرام شتافت و آنها را برای مردم خواند. «ولید بن مغیره» که آنجا بود، این آیات جانبخش قرآن را شنید و پیامبر بار دیگر آیات را تلاوت کرد که:

حم تنزیل الکتاب

من اللّه العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب شديد العقاب...

«وليـد» بـا دقت در آيـات پرجـاذبه قرآن، به مجلس سـردمداران قبيله اش آمـد و گفت: به خـداى سوگنـد در مسـجدالحرام از محمد(ص) گفتارى شنيدم كه، نه به سخن انسان ها مى ماند و نه پريان! آن گاه افزود:

و انّ له لحلاوه، و ان عليه لطلاوه، و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغذق، و انّه يعلو و ما يعلى(۱۳۹)

سخن محمد(ص) شيرينى و جاذبه اى شگفت دارد، و به زيبايى و طراوت ويژه اى آراسته است! شاخه هاى آن پرميوه است، و ريشه هايش پرتوان و اسـتوار! گفتارى است كه به راستى از هر گفتار و سـخنى برترى را از آنِ خود مى سازد، و هرگز سـخنى به پاى آن نخواهد رسيد!

آرى، «وليـد» بـا اين بيان خود در وصف قرآن و شـكوه و معنويت و زيبايى قالب و مفهوم آن، راه خانه را در پيش گرفت و از آنان جدا شد.

سردمداران شـرك و اسـتبداد بر خود لرزيدند و گفتند: به خداى سوگند كه او نيز شيفته محمد(ص) و راه و رسم او گرديد، و از آيين نياكان ما كناره گرفت؛ اگر چنين باشد، او با خردمندى و سـخنورى خويش تمام قريش را از ما جدا مى سازد، و به راه خود مى برد.

آنان به چاره انديشى پرداختند، چرا كه «وليد» براى آنان بسيار مهم بود، و به او «ريحانه قريش» عنوان داده بودند.

«ابوجهـل» گفت: دوسـتان! چاره كار نزد من است، و بى درنگ از پى «وليـد» به خانه او رفت، و با چهره اى غمزده رو به روى او نشست و زانوى غم بغل كرد!

«وليد» پرسيد: برادرزاده! چرا اندوه زده اى؟ما لى اراك

حزيناً يابن اخی؟ گفت: از این انـدوه زده ام که با گفتارت در برابر قریش سـخن محمد(ص) را آراسـته و زیبا و پرجاذبه نشان دادی و خود را شیفته کتاب او! قریش اینک بر تو و ما عیب می گیرند که چرا؟

«ولیـد» بر آشـفت و با خشم و اندوه برخاست و به نشـست قوم بازگشت و بر سـر آنان فریاد زد که: آیا شـما بر این پنداريد که محمد(ص) دیوانه است؟ و آیا آثار جنون در او می یابید؟

گفتند نه،

پرسید: فکر می کنید او کاهن و پیشگوست و چیزی از آثار کهانت در او می نگرید؟

گفتند: هرگز!

پرسید: به نظر شما او سراینده است؟ و آیا هرگز دیده اید که در همه عمر لب به شعر باز کند؟

پاسخ دادند: نه به خدای سوگند!

گفت: آیا او را دروغگو و دروغ ساز می دانید؟ و آیا تاکنون دروغی از او شنیده اید؟

گفتند: هرگز، بلکه او راستگوترین و امانتدارترین های روزگاران است!

سکـوتی مرگبـار بر مجلس مشـورتی قریش سـایه افکنـد، و آنـان رو به «ولیـد» کردنـد که پس به بـاور شـما در وصـف او چه بگوییم؟! او، با دعوت به یکتایی خدا، و آزادی و برابری انسان و کرامت و حقوق ذاتی او،ارکان اقتدار و اسـتبداد ما را به لرزه در آورده، و بردگان و زنان و محرومان ونسل جوان را بر ضـد آیین و شـیوه نیاکان ما می شورانـد و در حال دگرگون ساختن دل ها و اندیشه هاست، پس بگوییم محمد(ص) کیست؟ و دعوت او چیست ؟ و چگونه قدرت خود را حفظ کنیم؟

«ولید» اندکی فکر کرد، و نظری به سردمداران شرک افکند و پس از ترش کردن رو و درهم کشیدن چهره

گفت: او ساحری خطرناک است که میان دو دوست، دو همسر، و دو خانواده جدایی می افکند، همین و بس! او، فقط افسونگر است و آنچه می خواند افسونی پرجاذبه و زیباست! در این هنگام بود که آیات مورد بحث بر قلب نازنین پیامبر آزادی و زیبایی فرود آمد...

تفسیر

مستی ثروت و قدرت در این آیات خدای فرزانه روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و در هشداری سخت به «ریحانه» دروغین و فریبکار و اصلاح ستیز قریش می فرماید:

ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً

هان ای پیامبر! مرا با آن که او را آفریدم، تنها واگذار.

ممکن است منظور این باشد که: مرا با او تنها گذار، که من برای کیفر او بسنده ام.

واژه «وحیداً» را اگر وصف آفریدگار توانا بگیریم، منظور این است که: مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریدم، واگذار. اما اگر وصف «آفریده» گرفته شود، منظور این است که: مرا با آن زورمداری واگذار که او را در شکم مادرش تنها آفریدم، و به هنگام آفرینش و ولادت، نه ثروت و قدرت بادآورده ای داشت و نه فرزند و دار و دسته ای.

به باور«مقاتل» منظور این است که: هان ای پیامبر! او را به من واگذار و از میان من و او کنار برو که من او را نابود خواهم ساخت.

اما به باور «ابن عباس» او در میان قریش به خاطر ثروت و عشیره و فریبکاری اش به عنوان «وحید»، یا مرد تک و بی نظیر خوانده می شد.

از امام باقر و صادق آورده اند که: واژه «وحید» به معنی بی اصل و تبار و فرزند نامشروع می باشد.

«زاره» آورده است که به امام

باقر گفتند: یکی از فرزندان هشام خود را پسر «وحید» می خواند و در خطبه اش می گوید: «انا ابن الوحید»، آن حضرت فرمود: وای بر او! اگر معنای این واژه را می دانست این گونه افتخار نمی کرد.

پرسیدند: مگر معنی آن چیست؟

فرمود: بی اصل و ریشه، و کسی که پدرش شناخته نشود!«مَن لا یعرف له اب».

آن گاه می افزاید:

وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً

من برای او ثروت بسیاری روزی ساختم، اما او این گونه ناسپاسی می کند!

از «ابن عباس» آورده اند که: «ولید» ثروتی بسیار داشت، به گونه ای که انبوه شترها و گله های گوسفند و اسبان نشاندار و بی نشان او میان مکّه و طائف همه جا گسترده بود و مزرعه ها و بوستان هایش چنان بود که نوکران و غلامان بسیاری هماره فراورده ها و دانه های آن ها را گردآوری می کردند و چشمه های آب او را مراقبت می نمودند.

«مجاهد» می گوید: واژه «ممدود» در فرهنگ عرب به معنی «کشیده» است، و در این جا منظور این است که: دانه ها و گندم و دیگر فراورده های کشاورزی «ولید» به قدری فراوان بود که هیچ گاه با رسیدن محصول جدید، محصول سال گذشته تمام نمی شد و این دو از هم نمی گسست. و نیز باغی بزرگ در طائف داشت که زمستان و تابستان میوه اش تمام نمی شد و ده پسر در خدمت او بودند.

و نیز «قتاده» ثروت اندوخته او را افزون بر این ها، شش هزار دینار عنوان کرده است. «سفیان» بر آن است که چهار هزار دینار طلا و نقره داشت.

سپس در اشاره به نیروی انسانی بسیاری که در خدمت آن عنصر خودکامه و انحصارگر بود، می فرماید:

وَ بَنِینَ شُهُوداً

و پسرانی به او دادم

که هماره در خدمت او بودند.

آری، پسران «ولید» به خاطر ثروت و امکانات بسیار، نیازی نداشتند تا دنبال کار و تجارت بروند، یا از او دور گردند؛ به همین جهت هماره در خدمت او بودند.

«سعید بن جبیر» می گوید: او سیزده پسر داشت.

اما مقاتل می گوید: او هفت پسر داشت که نام هایشان عبارت بود از: خالد، عماره، هشام، عاص، قیس، عبدالشمس، که سه نفر آنان به ترتیب شمارش، اسلام آوردند.

پاره ای آورده اند که: پس از فرود این آیات ثروت بادآورده و فرزندان او رو به زوال نهاد.

و در آیه بعد در اشاره به دیگر نعمت های خدا بر او می افزاید:

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً

و همه وسایل آسایش و امکانات زندگی را برای او آن گونه که باید فراهم آوردیم.

به باور «حسن» و شماری دیگر از مفسران پیشین منظور این است که: و امکانات و نعمت های زندگی را به گونه ای بر او گسترده ساختم و روزی کردم که از هر جهت حال و روزش مساعد و مناسب گردید و به آفت نعمت زدگی و مستی ثروت و قدرت درغلطید.

و به باور پاره ای دیگر: شرایط زندگی و تدبیر امور را برای او آسان ساختم.

آن گاه در اشاره به مستی ثروت و قدرت و امکاناتی که گریبان گیر آن عنصر خودکامه گردید، می فرماید:

ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ

اما او به جای سپاس نعمت ها و رعایت مقررات خدا و ایمان به او به ناسپاسی و کفرانگری اصرار ورزید و با این ناسپاسی و بیدادش باز هم طمع داشت که بر نعمت های خود در حق او بیفزایم؟

سپس در نکوهش او می فرماید:

کَلَّا

نه، هرگز، آن گونه که او پنداشته است نخواهد شد، نه تنها دیگر فزونی نعمت در کار نیست، که او را سخت کیفر خواهم کرد.

إِنَّهُ كانَ لِ آیاتِنا عَنِیداً

چرا که او آیات و نشانه های یکتایی و بی همتایی ما را با این که آن ها را می شناسد با تاریک اندیشی و دشمنی انکار می کند.

به باور «قتاده» و «ابن عباس» منظور این است که: او آیات ما را با کینه توزی و تندی انکار می کند.

و می افزاید:

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً

به زودی او را به بالارفتن از گردنه ای سخت و دشوار ناگزیر می سازیم.

ممکن است منظور این باشد که: به زودی بر دوش او عذابی گران و دردناک خواهیم نهاد که دیگر آسایش و راحتی را نبیند.

پاره ای در یک روایت آورده اند که: او در دوزخ ناگزیر می گردد که هماره افتان و خیزان از کوه سهمگینی از آتش شعله ور بالا رود و سقوط کند؛ چرا که شرایط او به گونه ای است که به هنگام بالارفتن از آن کوه سهمگین، وقتی دست بر آن می گیرد از شدت آتش دست او آب می شود، و آن گاه دست می کشد و دگرباره به جای اول سقوط می کند و باز می گردد.

به باور «کلبی» منظور از واژه «صعود»، کوهی است از آتش شعله ور در دوزخ که او را ناگزیر می سازند تا بالا رود، و او با درد و رنجی جانکاه بالا می رود و زمانی که برقله آتشین آن رفت سقوط می کند و باید بار دیگر بالا رود! و این کیفرِ هماره اوست. او را از جلو با زنجیرهای آتشین می کشند و از پشت سر با چکش های سخت و سنگین می کوبند تا از آن

کوه بالا رود. به مدت چهل سالِ دنیا می کشد تا به قله آن کوه برسد و آن گاه از آنجا سقوط می کند.

نقشه های شوم تئوری پرداز استبداد

باز هم سخن از ثروتمند خودکامه و حق ستیز است، و در مورد نقشه های شوم و واپسگرایانه او در راه پیکار با پیامبر و قرآن و جلوگیری از بیداری و هدایت مردم.

در این مورد می فرماید:

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ

او هنگامی که جاذبه و دل نشینی و دل انگیزی آیات قرآن و دعوت پیامبر را دید،به جای اندیشه و آن گاه حق پذیری و هدایت، به فکر فرو رفت و به ارزیابی و نقشه کشی پرداخت که چگونه باید به فریب مردم بپردازد؟

او با خود اندیشید که اگر بگوییم محمد (ص) شاعر است و قرآن شعر، عرب با شعر آشنایی دارد و حرف ما را نمی پذیرد. اگر بگوییم او کاهن است و قرآن کهانت است، باز هم عرب نمی پذیرد؛ چرا که آیات قرآن را شبیه بافته های کاهنان نمی یابد. پس می گوییم او افسونگر است، آری، افسونگر.

آن گاه در نکوهش او می افزاید:

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

ای مرگ بر او باد، چگونه نقشه می کشد؟

به باور پاره ای منظور این است که: ای از رحمت خدا دور باد چگونه بر ضد قرآن نقشه می کشد؟

اما پاره ای برآنند که: عذاب مرگبار بر او باد...

سپس در نکوهش افزونتر او می فرماید:

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

باز هم مرگ و عذاب بر او باد چگونه حق را نمی پذیرد و بر ضد آن نقشه می کشد؟

به باور پاره ای منظور این است که: هر نقشه ای بکشد و فریبی بر ضد آیات و پیامبر ما ساز کند، با این دلیل های

روشن و روشنگر ما، از رحمت حق دور شده، و خود را به عذاب گرفتار ساخته است.

اما به باور پاره ای دیگر: با این نقشه های ظالمانه ای که برای پیکار با آیات روشن و روشنگر ما می کشد، در سرای آخرت گرفتار عذابی پیاپی و هماره می شود و نجات نخواهد یافت.

و باز می افزاید:

ثُمَّ نَظَرَ

آن گاه آن عنصر فریبکار و تاریک اندیش نگاهی عمیق بر قرآن و آیات آن افکند و در جستجوی راهی رفت که با آن به مبارزه برخیزد، و دعوت پیامبر را شکست دهد.

پس از این مرحله چهره درهم کشید و با ترش کردن روی خود، با عجله رفت تا کاری کند.

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ

در مرحله بعد از حق روی برتافت و با حق ستیزی مرگباری تکبر ورزید، و خود را برتر از دین خدا و قانون و دعوت او شمرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ

و سرانجام با تاریک اندیشی بهت آوری گفت: این قرآن و آیات آن تنها یک افسون و جادوست؛ همین است و چیز دیگری نیست!

فَقالَ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ

آری، این ها افسون است که محمد(ص) از جادوگران آموخته و می خواند و شیرینی و حلاوت و جاذبه آن هم از همین جاست که افسون و جادوست.

و به فریب خویش ادامه داد که:

إِنْ هذا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ

این قرآن سخن انسان و ساخته ذهن اوست، و نه وحی آسمانی و یا پیام خدا به مردم! اما اگر او راست می گوید، چرا افسونگران و فریبکارانی چون او، یا سخن سازان و سخندانان دیگر نمی توانند بسان قرآن بیاورند و در هماوردخواهی این کتاب و آورنده اش آنها را شکست

دهند؟

آیا اگر آنان راست می گویند، این بهترین و آسان ترین راه مبارزه نیست؟

فرجام دردناک حق ناپذیری قرآن در هشدار به آن عنصر زورمدار و حق ستیز و همانندهای او در روزگاران می فرماید:

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ

به زودی او را به آتش دوزخ خواهم افکند و خواهم سوزاند.

واژه «سقر» از نام های دوزخ است و به طبقه ای از طبقه های آتش دوزخ گفته می شود.

پاره ای نیز آن را دری از دروازه های دوزخ گفته اند.

آن گاه در ترسیم شدت و سهمگینی دوزخ و عذاب مرگبار آن می فرماید:

وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ

تو ای شنونده! چه می دانی که «سقر» چیست؟

چرا که سختی و شدت عذاب آن از ذهن تو ای شنونده دور و از قلمرو تصور خارج است و در اندیشه ها نمی گنجد.

سپس در وصف آن عذاب می افزاید:

لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ

این عذاب آن قدر شدید و مرگبار و نابودکننده است، که نه چیزی باقی می گذارد، و نه در سر راه خود چیزی را رها می کند.

«مجاهد» می گوید: منظور این است که برای آنان، نه گوشتی در چهره و بدنشان باقی می گذارد و نه گریبان آنان را - که با فرا رسیدن رستاخیز آفریده می شوند - از محاسبه و کیفر رها می سازد.

«جبایی» بر آن است که: چیزی را بر جای نمی گذارد، مگر این که همه را می سوزاند و باقی نمی گذارد، و ترس و عذاب در بعدی بی نهایت آنان را فرو می پوشاند.

در آیه بعد در ترسیم وصف دیگر این عذاب می فرماید:

لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ

این عذاب و آتش مرگبار دوزخ پوست و رنگ را می سوزاند و دگرگون می کند و از شب تار سیاه تر

و تیره تر می گرداند.

و نیز می افزاید:

عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ

بر این آتش شعله ور دوزخ نوزده فرشته از فرشتگان عذاب گمارده شده اند و نگهبان آتش دوزخند.

چشم های آنان بسان برق می درخشد و می رباید، و دندان هایشان بسان سرنیزه های تیز و برنده است، و آتش از دهان آنان شعله می کشد! میان دو شانه آنان مسافت نه سال راه پیمایی است، و کف دست هر یک، توان نگاهداری دو قبیله نیرومند «ربیعه» و «مضر» را داراست. رحمت و مهر را خدا نسبت به گناه کاران و ظالمان از دل آنان برداشته، و هر کدام می تواند در یک چشم به هم زدن، ده ها هزار تن از دوزخیان را یکجا بردارد و به هر کجا که بخواهد بیفکند!

به باور پاره ای از مفسران پیشین منظور این است که: بر طبقه زیرین دوزخ نوزده فرشته نگهبان گمارده شده، و بر طبقه ها و بخش های دیگر دوزخ نگهبانان دیگری است.

در این مورد که چرا عدد نوزده در مورد فرشتگان دوزخ به کار رفته است؟ دیدگاه ها یکسان نیست.

به باور پاره ای آوردن عدد نوزده به خاطر آن است که با اخبار پیشین پیامبران گذشته در این مورد هماهنگ و همنوا باشد.

اما به باور پاره ای دیگر در میان عددها، عدد نوزده بزرگترین و بیشترین عدد آحاد را، که عدد نه باشد، و نیز کوچک ترین عدد عشرات، که عدد ده باشد، در خود گرد آورده است.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاّ مَلائِكَةً

ما نگهبانان دوزخ را جز فرشتگانی قرار ندادیم.

در مورد داستان فرود این آیه شریفه آورده اند که: پس از فرود آیه مورد بحث و تلاوت آن به

وسیله پیامبر بر سران شرک و استبداد، «ابوجهل» رو به قریش نمود و نعره بر آورد که: هان ای قریش! مادرتان بر عزای شما بگرید! آیا می شنوید محمد(ص) چه می گوید؟ او می گوید: نگهبانان آتش دوزخ نوزده تن هستند؛ آیا شما مردم جنگاور و شجاع نمی توانید به جنگ آنان بروید؟ و آیا هر ده تن از شما نمی تواند یکی از آنان را نابود سازد؟

یکی از شرک گرایانِ مرگ اندیش نعره برآورد که: چرا، من خودم هفده نفر آنان را نابود می کنم و شما همگی دو تن آنان را! درست آن هنگام بود که این آیه فرود آمد که:

و ما جعلنا اصحاب النار الاّ ملائکه...(۱۴۰)

و ما نگهبانان آتش را جز فرشتگان قرار ندادیم.

و بدین سان روشنگری فرمود که کفرگرایان و ظالمان قدرت برابری و پیکار با فرشتگان را ندارند و پندارشان پنداری ابلهانه و پوچ است که می توانند با نگهبانان آتش بجنگند، و خود را نجات دهند.

در ادامه آیه می افزاید:

وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاَّ فِتْنَهً لِلَّذِینَ کَفَرُوا

و شماره آنان را جز آزمونی برای کسانی که کفر ورزیده اند نگردانیدیم...

آری شمارش فرشتگان عذاب و بیان این عدد برای آنان، وسیله آزمون است؛ وسیله آزمون کسانی که در رعایت فرمان ها و پذیرش هشدارهای خدا و سپاس نعمت های او، به بیراهه رفته و در گمراهی و بیداد پافشاری می کنند، و نمی اندیشند که خدای یکتا، فرزانه و داناست و جز بر اساس حکمت و مصلحت کاری انجام نمی دهد.

و نیز نمی اندیشند تا دریابند که او سرچشمه قدرت هاست و اگر بخواهد می تواند در شمار نگهبانان آتش بیفزاید، و یا نیرو و توانی به هر کدام از آنان

بدهد که بتواند تمامی کفرگرایان و ظالمان را زیر تازیانه عذاب و کیفر گیرد و نابود سازد.

آیا نمی نگرند که چگونه خدای دانا و توانا فرشته مرگ را بر همه انسان ها مسلط ساخته است که به فرمان او در سرآمد زندگی، جان ها را می ستاند و کسی نمی تواند از مرگ بگریزد؟

با این بیان چرا در مورد نگهبانان آتش و شمار نوزده گانه آنان تردید می کنند؟ آیا خدایی که یک فرشته را مسئول گرفتن جان ها ساخته، نمی تواند به وسیله نوزده فرشته گناهکاران را به آتش شعله ور دوزخ بسپارد؟

در ادامه آیه می افزاید:

لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ و نیز هدف این بود که پیروان کتاب های آسمانی باور کنند و به یقین برسند، که قرآن از سوی خداست و محمد(ص) در دعوت آسمانی خود راستگوست، و بی آنکه کتاب های آنان را خوانده باشد، مفاهیم و معارف و اخبار پیامبران پیشین را گواهی می کند، و این نشانگر آن است که این کتابها از سوی خداست.

وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً

و هدف این بود که بر ایمان توحیدگرایان راستین با نگرش بر هماهنگی قرآن با کتاب های موسی و مسیح افزون گردد.

وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ و نیز هدف این بود که پیروان کتاب های آسمانی و ایمان آوردگان به خدا و وحی و رسالت در درستی و حق بودن قرآن تردید به دل راه ندهند.

وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً

و آنان که در دل هایشان بیماری شرک و بیدادگری است، و نیز کفرگرایان و حق ناپذیران بگویند: خدا از این وصف و این عدد چه منظوری دارد، و چه

چیزی را اراده کرده است؟

کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ

آری، این گونه خدا با این آزمون ها، هر کس را بخواهد با وانهادن او به حال خودش گمراه می سازد و هر کس را شایسته بداند، راه می نماید و به رستگاری می رساند.

منظور از وسایل آزمون در این جا، همان شمار فرشتگان و نگهبانانی است که بر آتش دوزخ گمارده شده اند. خدا بدان دلیل هدایت و ضلالت را به خود نسبت می دهد که ذات پاک او وظائف و تکالیف را مقرر داشته، و بدان دلیل که تکالیف باعث هدایت و یا گمراهی انسان می شود آن را به خود نسبت می دهد.

به باور پاره ای منظور این است که: خدا هر که را بخواهد به شاهراه بهشت پرطراوت و زیبا، و پاداش شکوهبار خدا راه می نماید، و هر که را بخواهد به کیفر عملکردش به دوزخ می کشد.

وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلاَّ هُوَ

و لشکریان پروردگارت را از نظر فزونی شمار، جز ذات بی همتای خود او نمی داند؛بنابراین اگر نگهبانان دوزخ را نوزده فرشته قرار داد، نه به خاطر کم بودن لشکر اوست، بلکه این به خاطر حکمت اوست که چنین مقرر داشته است.

وَ ما هِیَ إِلاَّ ذِکْری لِلْبَشَرِ

و این جز پند و اندرزی بر آدمیان نیست تا به خود آیند و دست به گناه و ستم نزنند و خود را در خور عذاب و آتش شعله ور دوزخ نسازند.

به باور پاره ای منظور این است که: آتش این جهان برای یادآوری آتش شعله ور دوزخ است تا انسان ها به خود آیند و بیندیشند تا از آتش دوزخ، با درست اندیشی و عملکرد شایسته و

خلق و خوی خداپسندانه دوری جویند.

اما به باور پاره ای دیگر این سوره مبارکه چیزی نیست جز پند و اندرزی انسان ساز و بیدارگر برای مردم کمال طلب و ترقی خواه.

برخی نیز برآنند که، سخن از این فرشتگان نگهبانِ آتش و آمدن شمار نوزده گانه آنها تنها مایه عبرت آموزی و پندپذیری برای مردم ترقی خواه است، تا بدین وسیله به قدرت بی کران خدا پی برند و از ستم و گناه دوری جویند. ۳۲ – نه، این گونه نیست [که کفرگرایان می پندارند]؛ سوگند به ماه،

۳۳ – و [سوگند] به شب آن گاه که پشت کند،

۳۴ – و به بامداد هنگامی که بدرخشد،

۳۵ – که این [قرآن از پدیده های پرشکوه تر است،

۳۶ – هشداردهنده ای است برای بشر،

۳۷ – برای هر کس از شما که بخواهد [در انجام کارهای شایسته]پیش افتد یا باز ماند.

۳۸ – هر کس در گرو دستاورد خویش است،

۳۹ – جز یاران دست راست [یا سعادتمندانی که با ایمان و عمل، خود را رهانیده اند.]

۴۰ – آنان در میان بوستان های [بهشت هستند، [و] از یکدیگر می پرسند،

۴۱ – در مورد گناهکاران، [آن گاه می گویند:]

۴۲ – چه چیز شما را در آتش [شعله ور] دوزخ درآورد؟

۴۳ – می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم؛

۴۴ – و بینوایان را غذا نمی دادیم،

۴۵ – و با هرزه درایان هرزه درایی می نمودیم،

۴۶ – و روز رستاخیز را دروغ می شمردیم،

۴۷ – تا آن گاه که مرگ به سراغ ما آمد.

۴۸ – از این رو شفاعت شفاعت گران سودشان نمی بخشد.

۴۹ – پس آنان را چه شده است که از این اندرز

رویگردانند؟!

۵۰ – گویی گورخرانی رمیده اند،

۵۱ – که از [برابر] شیری گریخته اند.

۵۲ – بلکه هر یک از آنان می خواهد [از سوی خدا] نامه هایی گشوده به او داده شود.

۵۳ – نه، این گونه نیست، بلکه از [سرای آخرت نمی ترسند.

۵۴ – چنین نیست [که آنان می پندارند]؛ بی گمان این [قرآن اندرزی [جاودانه است.

۵۵ – پس هر کس بخواهد، [می تواند] از آن اندرز گیرد،

۵۶ – و مردم اندرز نمی گیرند جز آنکه خدا بخواهد؛ او سزاوار پرواداشتن و آمرزیدن است.

نگرشی بر واژه ها

اسفر: این واژه از ریشه «سفر» به مفهوم گشودن و برداشتن پرده و پوشش از چهره آمده است ؛ به همین دلیل هم به زنان بدون پوشش مناسب «سافرات» گفته اند.

کبر: جمع واژه « کبری» به مفهوم بزرگتر آمده است.

رهینه: از ماده «رهن» به معنی « گروگان» آمده است.

یقین: به دانشی گفته می شود که انسان به وسیله آن خنکی و شادمانی را همراه با اطمینان خاطر در ژرفای جان و سینه احساس کند.

قسوره: از ماده «قسر» به مفهوم «قهر و غلبه» برگرفته شده و یکی از نام های شیر است.

حُمُر: جمع «حمار» به معنی الاغ.

فرار: گریختن.

صحف: این واژه جمع «صحیفه» در اصل به مفهوم ورقه ای است که به خاطر نوشته هایش این رو و آن رو می گردد. به کتاب و نامه نیز گفته می شود. واژه مصحف و جمع آن، مصاحف نیز از این باب است.

تفسیر

به ماه و جلوه های متنوع آن سوگند

در آیات پیش سخن از انکارگران خدا و روز رستاخیز و حساب و پاداش بود، اینک با سوگند بر درستی

نویدها و راستی هشدارهایش می فرماید:

كَلَّا وَ الْقَمَرِ

نه، این گونه نیست که کفرگرایان می پندارند؛ نه، به ماه سوگند این گونه نیست.

به باور برخی این واژه به معنی «حقاً» آمده است. این واژه گاه برای نفی بافته ها و سخنانی است که پیش از آن آمده، و گاه برای نفی گفتاری خواهد بود که پس از آن می آید. در این آیه به نظر می رسد منظور این است که: نه، هرگز این گونه که کفرگرایان می پندارند، نیست که بتوانند بر نگهبانان آتش چیره شوند و خود را از آتش دوزخ برهانند؛ نه، به ماه سوگند این گونه نیست.

گفتنی است که سوگند به ماه به خاطر توجه دادن به زیبایی و نظام ماه، گردش منظم آن، سیمای دلپذیر و متنوع آن، و شگفتی های بسیار و نقش حساس آن در آفرینش جهان و انسان است.

آن گاه می افزاید:

وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ

و سوگند به شب آن گاه که پشت کند.

به باور پاره ای واژه «ادبر»، به معنی پشت کردن چیزی و رفتن آن و جای خود را به پدیده دیگری دادن است. با این بیان منظور این است که: سوگند به شب آن گاه که پشت کند و برود و بامداد و روز روشن جای آن را بگیرد.

و می افزاید:

وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ

و سوگند به بامداد هنگامی که نقاب از چهره برگیرد و پدیدار شود و با آمدن خود جهان را روشن سازد.

به باور برخی منظور این است که: سوگند به بامداد آن گاه که پدیدار گردد و با آمدنش، تیرگی و تاریکی دامن کشد و برود، و پدیده ها نمایان گردند.

گروهی

برآنند که در این آیات چیزی در تقدیر است و منظور این است که: به پروردگار ماه و شب و بامداد سوگند! چرا که سوگند خوردن تنها به ذات بی همتای خدا درست است و نه غیر آن.

پس از این سوگندهای چندگانه در بیان چیزی که سوگندها به خاطر آن آمده، می فرماید:

إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ

به راستی که رویدادهای سهمگین روز رستاخیز از بزرگ ترین پدیده هاست.

این آیه در واقع پاسخ قسم می باشد، و به باور «ابن عباس»، «مجاهد» و «قتاده» منظور این است که : آن آتش شعله ور دوزخ - که از آن سخن رفت - به راستی یکی از پدیده های بزرگ و سهمگین سرای آخرت است.

واژه «کُبر» جمع «کبری» بسان «عُظمی» به مفهوم بزرگتر آمده است.

به باور پاره ای منظور این است که: به همه این پدیده ها سوگند که آیات قرآن یکی از هشدارهای سهمگین تر و بزرگتر است.

آن گاه می افزاید:

نَذِيراً لِلْبَشَرِ

هدف از آفرینش دوزخ و آتش شعله ور آن وسیله ای است برای هشدار آدمیان.

واژه «نذیر»، به معنی «حکیم» و فرزانه ای آمده است که انسان را از هر آنچه زیبنده است هشدار دهد؛ به همین جهت به پیامبر «نذیر» گفته می شود؛ چرا که پیامبران مردم را از عذاب خدا و آتش دوزخ هشدار می دهند و بر این اساس است که هر پیامبری «نذیر» و هشداردهنده است و مردم را از نافرمانی خدا و گناه و بیداد باز می دارد.

به باور پاره ای واژه «نذیر» وصف پیامبر است و آیه گویی این گونه است که: قم نذیراً به پاخیز در حالی که هشداردهنده ای؛ اما به باور پاره ای دیگر وصف خداست و

در حقیقت «حال» است از فعل قسم که حذف شده است.

و می افزاید:

لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ

برای هر کسی از شما که بخواهد در انجام کارهای شایسته پیش افتد یا باز ماند.

به باور «قتاده» منظور این است که: برای هر کسی که بخواهد در فرمانبرداری خدا پیش افتد و یا نافرمانی نماید.

واژه «مشیت» به معنی خواستن می باشد و منظور این است که: این هشدار و انذار برای کسی است که می تواند با دوری گزیدن از گناه و نافرمانی خدا و انجام کارهای شایسته و خداپسندانه از عذاب و آتش دوری جوید.

با این بیان پیشی گرفتن در فرمانبرداری خدا و انجام کارهای شایسته، و یا ارتکاب گناه و زشتی با اراده و اختیار خود انسان هاست، و نه آن گونه که جبرگرایان پنداشته اند، با خواست تکوینی و یا اکراه و اجبار از سوی خدا.

به باور پاره ای خدای فرزانه از ایمان و فرمانبرداری از مقررات خویش به «تقدم» تعبیر می کند، چرا که انجام رسان چنین کارهایی از نظر خرد و اندیشه و رفتار و کردار، مترقی و پیشرفته است. و نیز از گناه و قانون شکنی به «تأخر» تعبیر می نماید، چرا که گناهکاران و شرک گرایان و ظالمان از نظر اندیشه و ایمان و رفتار و کردار عقب مانده و واپسگرایند.

از حضرت رضا آورده اند که فرمود:

کل من تقدم الی ولایتنا تأخر عن سقر، و کل مَن تأخر عن ولایتنا تقدم الی سقر.(۱۴۱)

هر کس به سوی دوستی و الگوگیری از ما خاندان پیامبر سبقت جوید، از آتش دوزخ دوری جسته است، و هر کس از دوستی و سر رشته داری

ما عقب بماند، به سوی آتش دوزخ پیشی جسته است.

نجات و یا گرفتاری انسان در گرو اندیشه و عملکرد اوست در ادامه آیات در مورد معاد و جهان پس از مرگ، موضوع پاداش و کیفر سرای آخرت، و در مورد رستگاری و یا تیره روزی و گرفتاری انسان می فرماید:

کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ

هر کس در گرو عملکرد خویش است و از آنچه انجام داده است بازخواست خواهد شد.

واژه «رهن» به معنی «گروگان» می باشد، و گروگان چیزی است که در برابر چیز دیگری دریافت گردیده و نجات آن چیز، تنها به بازگشت آن پدیده ممکن است. با این بیان آیه روشنگری می کند که: هر انسانی زندانی عملکرد خویش است؛ اگر عملکرد او خداپسندانه و عادلانه و انسانی بود، رستگار و نجات یافته است، و اگر عملکرد او ظالمانه و گناه آلود و زشت بود، باز هم زندانی بیدادگری و گناه کاری خویش خواهد بود.

واژه «رهن» در فرهنگ و ادبیات عرب نیز به همین معنی به کار رفته است؛ شاعر می گوید:

و فارقتک برهن لا فکاک له یوم الوداع فامسی الرهن قد غلقا

و او به وسیله «گروگانی» از تو جدا گردید، که دیگر برای او در روز جدایی، آزادی و رهایی نخواهد بود؛ و روز را به شب آورد در حالی که قلب او گرفته و در بند بود.

با این بیان واژه «رهن» به معنی گروگان است و ظالمان و گمراهان در روز رستاخیز در گرو عملکرد ظالمانه خود هستند و از زندان گناهان خود آزاد نخواهند شد.

واژه «کسب» به مفهوم کار و تلاشی است که به وسیله آن سودی به

دست می آید و یا ضرر و زیانی از زندگی انسان دور می گردد.

آن گاه از آن حکم کلی کسانی را که در روز رستاخیز پرونده زندگی شان به دست راست آنان داده می شود، مردم آزاده و آزادیخوه را استثنا می کند و می فرماید:

إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ مگر یاران دست راست که با ایمان و عملکرد عادلانه و خداپسندانه خود را رهانیده اند.

به باور پاره ای منظور کسانی هستند که در زندگی به راه راست می روند و به کجی نمی گرایند.

امّا به باور «قتاده» منظور این است که: همه انسان ها در بند و گروگان دستاورد خویش هستند، مگر راست کرداران و شایستگان که گناه نمی کنند.

از دیدگاه «حسن» منظور نیکان و ایمانداران راستین هستند که در خور پاداشند.

امّا از دیدگاه «ابن عباس» منظور فرشتگانند.

از امام باقر آورده اند که فرمود:

نحن و شیعتنا اصحاب الیمین و کل من ابغضنا اهل البیت فهم المرتهنون.(۱۴۲)

ما خاندان پیامبر و شیعیان و پیروانمان «اصحاب یمین» و سعادتمندان و رستگاران هستیم و دشمنان ما در زندان عملکرد زشت و ظالمانه خویش و در بند دشمنی با راه و رسم ما هستند.

در آیه بعد می فرماید:

فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ آری، نیک بختان در میان بوستان های زیبا و پرنعمت بهشت هستند و از یکدیگر،

در مورد سرنوشت سیاه گناهکاران و بیدادپیشگان پرس و جو می کنند.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ

آری، آن رستگاران به این زندانیان دوزخ و عملکرد زشت و ظالمانه آنان می گویند:

ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ

چه چیزی شما را به آتش شعله ور دوزخ کشاند؟!

این پرسش از نیک بختان و بهشتیان است که: در مقام سرزنش دوزخیان از آنان می پرسند چه

چیزی شما را به دوزخ کشانید؟

آنان در پاسخ می گویند: ما کسانی بودیم که نماز شبانه روزی خود را - که در شریعت مقرر شده است - نمی خواندیم.

قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ این آیه نشانگر آن است که ترک واجبات، یا اخلال وارد آوردن به آنها، در خور نکوهش و کیفر است؛ چرا که دوزخیان از علل گرفتار آمدن خود در دوزخ و در خور کیفر شدن را نخواندن نماز اعلام می دارند، و این نشانگر آن است که کفرگرایان و اصلاح ستیزان نیز بسان حق طلبان و ایمان آورندگان مخاطب پیام خدا و کتاب او هستند و عبادت و نماز و انجام برنامه های شرعی بر آنان نیز واجب است، و آنان دلایل دوزخی شدن خود را ترک نماز و انفاق می شمارند.

و می افزاید:

وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ ما ثروتمندان و نعمت دارانی بودیم که نیازمندان و گرسنگان را غذا نمی دادیم و سیر نمی کردیم.

و نیز می گویند:

وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ و با هرزه درایان هرزه درایی می نمودیم و با نشست و برخاست با بیهوده گویان و بیهوده کاران، به کارهای باطل و ظالمانه فرو می رفتیم.

و باز می افزایند:

وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ ما مردمی بودیم که با گفتار و نوشتار و یا عملکرد خویش روز رستاخیز و فرارسیدن روز پاداش و کیفر را دروغ می شمردیم.

و می افزایند:

حَتَّی أَتانَا الْیَقِینُ آری، ما بر این مواضع و عملکرد ناروا و ظالمانه خود پافشاری کردیم و به خود نیامدیم و در سبک و روش خود حاضر به تجدید نظر و جبران و اصلاح کار و اندیشه خود نشدیم

تا مرگ از راه رسید و ما را در کام کشید، و آن گاه به یقین رسیدیم و ثمره شوم کار خود را دیدیم.

با پایان یافتن سخن دوزخیان در بیان علل نگونساری و نگون بختی خود و گرفتار آمدنشان به دوزخ به خاطر تاریک اندیشی و بیهوده گویی و بیدادگری، اینک قرآن می فرماید:

فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِينَ از این رو شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان سودی نمی بخشد.

«عطاء» از «ابن عباس» آورده است که: شفاعت فرشتگان و پیام آوران خدا، آن گونه که برای مردم با ایمان و درست اندیش و کمال طلب سودبخش بود برای آنان سودبخش نبوده و آنان را از عذاب و کیفر کارشان نجات نمی دهد.

امّا به باور «حسن» منظور این است که: و شفاعت هیچ فرشته و یا شهید و با ایمانی به حال آنان سودبخش نمی افتد و از عذاب و کیفر بیدادشان نجات نمی یابند.

برخی برآنند که آیه نشانگر این دیدگاه است که: عذاب کفر و نافرمانی خدا در خور شفاعت نیست، و با شفاعت ساقط نمی گردد.

«ابن مسعود» آورده است که: در روز رستاخیز فرشته وحی، آن گاه حضرت ابراهیم، پس از او موسی، از پی او عیسی به شفاعت بر می خیزند، و آن گاه پیامبر گرامی به شفاعت بر می خیزد و آن حضرت بیشتر از همگان شفاعت می نماید. پس از آن بزرگوار نوبت شفاعت به پیامبران می رسد، آن گاه به صدیقان، و در پایان به شهیدان راه حق و عدالت.(۱۴۳)

پس از شفاعت این شفاعت کنندگان، خواهند دید که باز هم بسیاری در دوزخ گرفتارند و شفاعت شفاعت کنندگان نتوانسته است شامل حال آنان گردد؛ آن گاه است که از آنان می پرسند

ما سلککم فی سقر... چه چیز و کدامین عامل شما را به آتش شعله ور دوزخ کشاند؟ و آنان به گونه ای که در آیات مورد بحث آمد، علل سقوط خود به دوزخ را بر می شمارند...

«ابن مسعود» در پایان روایت خویش می افزاید: آن گاه این گروه در دوزخ خواهند ماند.

از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود: در روز رستاخیز مهر و لطف گسترده خدا به گونه ای جلوه می کند که گاه مردی از اهل بهشت و نعمت نیایشگرانه می گوید: پروردگارا! آن بنده ات که اینک گرفتار است در دنیا شربتی گوارا به من نوشانید و مرا از تشنگی نجات داد، اینک تقاضا می کنم با لطف خویش شفاعت مرا در مورد او بپذیر و او را ببخش. در پاسخ او ندا می رسد که: برو و او را از آتش نجات ده. او می رود و آن بنده خدا را از آتش دوزخ به لطف خدا و اذن او رهایی می بخشد.

و نیز آورده اند که پیامبر گرامی می فرمود: در روز رستاخیز انبوهی از بندگان خدا به شفاعت من نجات خواهند یافت.

چرا حق گریزی و اصلاح ستیزی در ادامه آیات در مورد دوزخیان و علل سقوط آنان به آتش شعله ور دوزخ، در اشاره ای روشنگر و هشداردهنده به راز اساسی نگونساری آنان می فرماید:

فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ پس آن تیره بختان را چه شده است که از این کتاب پرشکوه خدا، قرآن شریف و پند و اندرزهای انسان پرور آن اندرز نمی گیرند، و از آنها روی بر می گردانند؟ و چرا به آن ایمان نمی آورند؟

واژه «تذکره» به مفهوم یادآوری و پند و اندرز سودبخش و بیدارگر آمده، و بدان دلیل که قرآن

در بردارنـده انبوهی از این مفـاهیم و انـدرزهاست، در مورد آن به کـار می رود و منظور آیه این است که: آنـان به دلیل روی گردانی از قرآن و اندرزناپذیری از آن، هیچ شفاعتی برایشان سودبخش نخواهد افتاد.

آن گاه می فرماید:

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ

راستی چرا آنان از مفاهیم جان بخش قرآن می گریزند؟ چنانکه گویی گورخرانی فراری و رمیده اند...

به باور «کلبی» و «عطاء» منظور این است که: گویا آنان گورخرانی وحشی و رمیده اند،

که از برابر شیری می گریزند.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

«ابن عباس» می گوید: گورخر وحشی هنگامی که شیر را می بیند از آن می گریزد؛ و قرآن شریف روی برتافتن و حق گریزی کفرگرایان و ظالمان و اصـلاح ستیزان از سـخنان پیامبر و تلاوت آیات قرآن به وسـیله آن حضرت را به فرار گورخران وحشی از برابر شیر تشبیه می کند و در نکوهش آنان می پرسد، چرا این حق گریزان و اصلاح ستیزان از قرآن و دعوت آسمانی پیامبر روی می گردانند؟ و چرا به جای اندیشه و تدبر و حق طلبی و حق جویی از آن می گریزند؟ راستی چرا؟

گروهی برآننـد که واژه «قسوره» در آیه، به مفهوم شـکارچی، و تیرانـداز و صـیاد می باشد و منظور این است که: چرا این حق گریزان و اصـلاح ستیزان بسان گورخرانی وحشـی که از برابر تیراندازان و شـکارچیان می گریزند، از قرآن و دعوت آسـمانی پیامبر روی می گردانند و به جای اندیشه و تدبر و حق طلبی و حق جویی از آن می گریزند؟ راستی چرا؟

سپس در نکوهش بیشتر آنان می افزاید:

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً

و با این همه حق گریزی و گمراهی، به گونه ای خودکامه و از خودراضی هستند که هر کدام از آنان می خواهد

از سوی خدا نامه ای جداگانه و سرگشاده به او داده شود.

به باور گروهی از مفسران پیشین منظور این است که: هر یک از آن حق ستیزان می خواهد که نامه و کتابی به نام او از آسمان فرود آید و به آنان فرمان دهد که به محمد(ص) ایمان آورند.

امّا به باور پاره ای دیگر، هر یک از آنان انتظار دارد که از سوی خدا نامه آزادی و نجات از آتش دوزخ، و جواز ورود به بهشت پرنعمت و زیبای خدا را دریافت دارد تا از کفرگرایی و حق ستیزی دست بردارد و به خدا و قرآن ایمان آورد!

و از دیدگاه برخی، هر کدام از این کفرگرایان در این پندار خام است که خود به رسالت برگزیده شده، و خود پیامبری مستقل باشد.

پیام آیه مورد بحث بسان این آیه است که می فرماید:

و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعاً... و لن نؤمن لرقیّک حتی تنزل علینا کتاباً نقرؤه...(۱۴۴)

و کفرگرایان و حق ناپذیران گفتند: تا از دل زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد... و به بالارفتن تو به سوی آسمان اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتاب و نامه ای فرود آوری که آن را بخوانیم.

در آیه بعد بار دیگر هشدار می دهد که:

كَلَّا بَلْ لا يَخافُونَ الْآخِرَةَ

نه، هرگز این گونه نیست که آنان در مورد قرآن می پندارند...

كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ

بی گمان این قرآن اندرزی جاودانه است.

و روشنگری می کند که:

فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ پس هر انسان خردمند و کمال جویی که بخواهد می تواند از آیات روشنگر آن اندرز گیرد.

و ادامه می دهد که:

وَ ما يَذْكُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ و مردم اندرز نمى گيرند، جز آنكه خدا بخواهد.

روشن است كه اين خواست خدا، غير از خواست خدا در آيه پيش است و به همين دليل هم با هم تناقض ندارد، چرا كه خواست آيه پيش نشانگر قدرت انسان براى انديشيدن و مقايسه و گزينش و آزادى فكر و عمل است، اما خواست دوم به خواست خدا اشاره دارد و نشانگر آن است كه او تدبيرگر كران تا كران هستى است و جز به خواست قانونمدارانه او كارى انجام پذير نيست و اين كفرگرايان نيز جز به خواست او نمى توانند به ياد خدا افتند و حق را بپذيرند.

به باور پاره اى منظور اين است كه: و اين كفرگرايان جز به اجبار خدا و فشار او اندرز نمى گيرند.

اما به باور پاره اى ديگر اينان جز بدان دليل كه ذات پاك خدا همگان را به ايمان و انجام كارهاى شايسته فرمان داده و از ستم و گناه هشدار مى دهد، و جز به اميد پاداش و ترس از عذاب او به سوى حق روى نمى آورند.

و در آخرين فراز اين آيه مى افزايد:

هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

ذات پاك و بى همتاى خدا اهل تقوا و اهل آمرزش و بخشايش است.

به باور «قتاده» منظور اين است كه: خدا شايسته اين است كه از قانون شكنى و گناه در محضر او پرهيز گردد و دورى شود و اوست كه گناهان را در صورتى كه گناهكاران روى توبه به بارگاه او آورند مى بخشد.

«انس» آورده است كه:پيامبر گرامى با تلاوت اين آيه گفت: خداى فرزانه فرمود:

أنا اهل ان اتقى، فلا يجعل معى

إله، فمن اتقی ان یجعل معی الهاً فانا اهل ان اغفر له.(۱۴۵)

من سزاوار این هستم که بندگان شایسته کردار و آگاه از من پروا کنند و برای من همتایی نگیرند؛ از این رو هر کسی پروا دارد و جز من خدایی را نپرستد و برای من شریک و همتایی نتراشد من او را می بخشایم.

پاره ای برآنند که: اوست که باید از کیفر او ترسید و به گناه و ستم دست نزد و باید کارهایی انجام داد که مورد آمرزش و بخشایش او قرار گرفت.

پرتوی از آیات در آیات روح پرور و درس آموزی که از کنارشان عبور کردیم، چندین نکته بسیار ظریف و سرنوشت سازی است که باید به آنها دگرباره اندیشید:

۱ – رشد و رستگاری در گرو تلاش است؛ نه شانس و اقبال در میان جامعه ها و گروه های متنوع و رنگارنگ مردم، دسته هایی هستند که به جای تعمق و اندیشه در راز رشد و شکوفایی انسان و عامل اصلی پیشرفت ها و صعودها و عظمت ها، به دنبال بافته های پوچ و بی اساس و فریبکارانه و تخدیری می روند تا خود و دیگران را فریب دهند و از سرزنش وجدان ها و محکومیت در دادگاه تاریخ و افکار عمومی رها سازند. این گروه ها عبارتند از:

الف – عناصر و جریان های خمود و خرافه پذیر و خرافه ساز،

ب – عناصر و جریان های تنبل و بی تحرک و سست اراده،

ج – عناصر و جریان های خودکامه و خردستیز تا مردم را بفریبند و عقب ماندگی و انحطاط جامعه را که ثمره شوم سلطه و سرکوب و آزادی کشی و عدالت ستیزی و پایمال شدن حقوق بشر و سرکوب مغزها و اندیشه هاست، همه را به

شانس و اقبال و یا مترسک هایی که می تراشند و می سازند نسبت دهند.

قرآن با نفی پندارهای ظالمانه هر سه گروه، روشنگری می کند که نجات و سعادت فرد و جامعه و توسعه و پیشرفت مردم، یا عقب ماندگی و پسرفت و بدبختی آنان ثمره و دستاورد اندیشه و عملکرد خود آنان است و نه عوامل موهوم و خرافی و بی اساس.کل نفس بما کسبت رهینه.(۱۴۶)

۲ - مصاحبه بهشتیان با دوزخیان یا علل سقوط به دوزخ از نکاتی که در این آیات ترسیم گردید، مصاحبه شنیدنی و تکاندهنده اهل بهشت با دوزخیان است، چرا که نشانگر مهم ترین علل سقوط به دوزخ و محروم شدن از سعادت و نجات و بهشت پرنعمت خداست.

این آیات روشنگری می کند که دوزخیان تیره بخت مهم ترین علل کشانده شدنشان به آتش دوزخ را این ها عنوان می سازند:

۱ - تیرگی رابطه آنان با خدا و نخواندن نماز و نداشتن فرهنگ مترقی نمازگزاران راستین و آگاه.

۲ - تیرگی رابطه آنان با مردم و پایمال ساختن حقوق محرومان، از آن جمله ندادن حقوق مالی خویش و گرسنه نگاه داشتن محرومان و بینوایان.

۳ - فرو رفتن در خوشگذرانی و مستی و پستی قدرت و امکانات باد آورده و سرگرم شدن به پندارها و بافته ها و نقشه ها و عملکرد زشت و ظالمانه برای سرکوب حق طلبان.

۴ - دروغ انگاشتن رستاخیز و پاداش و کیفر آن روز و بهشت و دوزخ، با زبان و یا با عملکرد زشت و ظالمانه؛ چرا که برخی با اقرار زبانی به قیامت، در عمل به گونه ای بیدادگری و حق کشی می کنند که سیاست و عملکرد آنان نشان می دهد که در دل و قلب قیامت

و حساب و بازخواست خدا را باور نمی دارند.(۱۴۷)

تفسیر اطیب البیان

سوره مدثر ، غرض سوره :بیم دادن و مذمت اعراض کنندگان از دعوت الهی .

(۱) (یا ایها المدثر):(هان ای روپوش به خود پیچیده)

(۲) (قم فانذر):(برخیز و انذار کن)

(۳) (و ربک فکبر):(و پروردگارت را تکبیر گوی)

(۴) (و ثیابک فطهر):(و جامه ات را پاک کن)

(۵) (و الرجز فاهجر):(و از پلیدیها دوری گزین)

(۶)(ولاتمنن تستکثر):(ودربرابراحسانت نه منت گذارونه آن رابسیاروبزرگ شمار)

(۷) (ولربک فاصبر):(و به خاطر پروردگارت صبر کن)ظاهرا پیامبر پس از مراجعت از غار حرا و دریافت وحی دچار حالت هیجان ولرزشی گشته که بواسطه آن پتو یا رواندازی را به دور خویش پیچیده بوده و در همان حالت از روی انس و ملاطفت به او خطاب می رسد که ای جامه یا رو انداز به خودپیچیده € بعضی مفسران (۱) مراد از جامه را جامه نبوت دانسته اند نه جامه ظاهری وبرخی دیگر(۲) آن را کنایه از گوشه گیری و انزوا دانسته اند.در ادامه آنحضرت مأمور به انذار می شود و خطاب می رسد که : به وظیفه انذار قیام کن . و منظور از انذار در ابتدای دعوت ، انذار عشیره و اقربا بوده است ، همچنانکه درسوره شعراء هم به آن تصریح شده ، هر چند که دعوت به طور عام شامل همه مردم می شود، سپس می فرماید: پروردگارت را بزرگ شمار، یعنی هم در باطن دل و مرحله اعتقاد وهم در مرحله عمل و نیز با زبان پروردگار خود را به عظمت و کبریایی یاد کن واو را از هر نقصی برتر و منزه بشمار و معنای (الله اکبر)طبق روایات

ائمه علیهم السـلام این است که ، خدا از هر وصفی که وصف کنندگان بخواهند او را به آن توصیف کنند برترو والاتر است ، تکبیر از تسبیـح عـامتر است ، چون تسبیـح فقـط حـدود عـدمی و صـفات نقص را از پروردگار منزه می شـمارد، اما تکبیر کلیه صفات چه وجودی و چه عـدمی وحتی نفس خود تنزیه را از ذات پروردگار منزه می شـمارد، چون هر صـفتی که ما برای خدا ذکر کنیم ، در چـارچوبه خودش محـدود است و شامـل مفـاهیم دیگر نمی شود، اماخـدای تعالی به هیـچ حـدی محـدود نمی گردد.آنگـاه می فرمایـد: جـامه ات را پاکیزه کن ،کنایه از اینکه عملت را اصـلاح نما(۳)چون عمل به منزله جامه نفس اسـت وگفته شده (۴)،کنـایه از تزکیه نفس و تنزیه آن از گناهـان است و بعضـی هم گفته انـد(۵)، مراد، همـان پاک کردن جامه از نجاسـات ظاهری ، برای نماز است ، بعضـی دیگر(۶) نیز تطهیر جامه را کنایه ازتخلق به اخلاق سـتوده و ملکات فاضـله دانسـته اند.سـپس می فرماید: از گناهان و نافرمانیها که مستوجب عذاب است دوری کن ،بعضی مفسران (۷) (رجز) را به معنای بت یا صنم دانسـته اند که در اینصورت این آیه شـریفه پیامبر ص را از عبادت و پرسـتش بتها دور می کند، در ادامه می فرماید: منت مگذار و احسان خود را بسـیار نشمار.یعنی وقتی این اوامر را امتثال کردی ، بر کسی منت مگذار و عمل خود و اطاعت خویش را بزرگ و بسیار نبین و دچار عجب نباش ، چون تو فقط بنده ای هستی که از جانب خودت مالک هیچ چیز نیستی و

آنچه داری خدا به توعنایت کرده ، در ادامه می فرماید: و به خاطر پروردگارت صبر کن ، یعنی به خاطرپروردگار خود در هنگام مصیبت و آزار مردم و در برابر امتثال این اوامر و اطاعت خداو نیز در برابر ترک معصیت او صبر کن . تا بتوانی بشریت را از گمراهی و طاغوتها و صفات حیوانی رها سازی و به تحقیق پیامبراسلام ص در راه دعوت حق هرگز استراحت و سکون نداشت و سنگینی بارامانت و خلافت الهی را با پایمردی به دوش کشید.

(۸) (فاذا نقر فی الناقور):(پس وقتی که فرمان کوبنده حق صادر شده و در صوردمیده می شود)

(۹) (فذلک یومئذ یوم عسیر):(پس آن روز، روزی سخت است)

(۱۰) (علی الکافرین غیر یسیر):(که بر کافران آسان نیست)کوبیدن در ناقور یا دمیدن در صور کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضارایشان برای حسابرسی است ، لذا می فرماید: روزی که برای زنده شدن مردگان در صوردمیده شود، آن زمان روزی دشوار است که مردم به سوی پروردگار خود باز می گردند وحساب و جزاء ایشان به دست اوست و البته آن روز بر کافران ناهموار است و آسان نیست ، بلکه از هر جهت دشوار و سخت است .

(۱۱)(ذرنی ومن خلقت وحیدا):(پس مراباآن کسی که درخلقتش یگانه بوده ام واگذار)

(۱۲) (و جعلت له مالا ممدودا):(همان کسی که برای او اموالی عریض و طویل قراردادم)

(۱۳) (و بنین شهودا):(و فرزندانی که همه برایش مانده اند)

(۱۴) (و مهدت له تمهیدا):(و همه وسایل را برای او مهیا کردم)

(۱۵) (ثم یطمع ان ازید):(و او طمع دارد که بیشتر هم بدهم)

(۱۶) (کلا انه

کان لایاتنا عنیدا):(ولی نه ، چون او نسبت به آیات ما عناد ورزید)

(۱۷) (سارهقه صعودا):(به زودی او را مجبور می سازم که از قله زندگی بالا رود)این آیات در حکم تهدید و انذار است و در روایات بسیاری وارد شده که این آیه تا۲۰ آیه بعدش در باره ولیدبن مغیره نازل شده که مال بسیار و باغهای زیادی داشت و نیز۱۲ پسر و ده برده داشت که نزد هر یک از آنها هزار دینار مال التجاره بود و با وجوداین همه نعمات ، آیات الهی را تکذیب کرده و آن را سحر نامید.می فرماید: مرا با آن کس که او را خلق کردم در حالیکه احدی با من در خلقت وی شرکت نداشت واگذار و میان من و او حائل مشو که من او را کافی خواهم بود و یاشاید(۸) معنا این باشد که مرا با کسی که خلقش کردم ، در حالیکه او تنها بود و مال وفرزندی نداشت واگذار.همانکه من برای او مالی گسترده و فراوان قرار دادم و به او پسرانی دادم که آنها راپیش روی خود حاضر می بیند و از آنها در رسیدن به اهداف خود کمک می گیرد و همه گونه مال و جاه و نظام در امور زندگی برایش ترتیب دادم ، سپس همین شخص طمع داردکه مال و فرزندش را زیادتر کنم و زندگیش را بیش از این انتظام ببخشم ، هرگز چنین نمی کنم ، چون او با آیات ما عناد می ورزد و به مال و جلالش مباهات می کند، به زودی او را وا می دارم که از دره صعب العبور گرفتار شدن به

عـذاب من بالا رود و این امر جزای سوءعذاب به جهت اعمالی است که انجام می دهد، گفته شده ولیدبن مغیره پس از نزول این آیات رفته رفته مال و اولاد خود را از دست داد تا در نهایت خودش هم هلاک شد.

(۱۸) (انه فکرو قدر):(فکری کرد و تقدیر نمود)

(۱۹) (فقتل کیف قدر):(مرگ بر او باد با آن تقدیرش)

(۲۰) (ثم قتل کیف قدر):(سپس مرگ بر او با آن تقدیرش)

(۲۱) (ثم نظر):(آنگاه نظری کرد)

(۲۲) (ثم عبس و بسر):(و سپس چهره در هم کشید و رویی ترش نمود)

(۲۳) (ثم ادبرو استکبر):(پس پشت کرد و کبر ورزید)

(۲۴) (فقال ان هذا الا سحر یؤثر):(و در آخر گفت : این قرآن نمی تواند چیزی به جز سحرهای قدیمی باشد)

(۲۵) (ان هذا الا قول البشر):(این نیست ، مگر سخن بشر)

(۲۶) (ساصلیه سقر):(ومن به زودی او را به دوزخ در می آورم)

(۲۷) (و ما ادریک ما سقر):(و تو چه می دانی که دوزخ چیست ؟)

(۲۸) (لا تبقی و لا تذر):(نه چیزی باقی می گذارد ونه فردی رااز قلم می اندازد)

(۲۹) (لواحه للبشر):(سیاه کننده ظاهر پوست است)

(۳۰) (علیها تسعه عشر):(و نوزده فرشته بر آن موکل است)در اینجا به ذکر ماجرا می پردازد که ظاهرا جمعی از قریش به صدای تلاوت قرآن پیامبرص گوش کرده و آن را شعر می نامند، ولی چون مفاهیم قرآن بسیار والاتر وعمیقتر از شعر بود به نزد ولیدبن مغیره رفتند و از او خواستند تا او نیز قرآن را بشنود ودرباره آن بیاندیشد و نظر خود را اعلام کند، ولید به نزد پیامبر رفت و پیامبر ص آیات سوره حم سجده در باب عذاب

قوم عاد و ثمود را تلاوت کردنـد .ولید از ترس به لزره افتاد و موی براندامش راست شد و بدون مراجعه به قریش به خانه خود برگشت ، بزرگـان قریش ابوجهل را به نزد او فرسـتادند و از او پرسـید: به نظر توکلام محمـد ص خطابه بود، گفت : نه خطابه متصـل و پیوسـته است ، امـا کلاـم محمدبندبنـد است ، ابوجهـل پرسـید: آیا شـعر است ؟ گفت : نه ، شـعر هم نیست ، ابوجهل پرسـید:پس چیست ؟ ولیـد گفت : بایـد به من مهلت بدهی در باره اش فکر کنم و فردای آن روزپس ازفکر و سـنجش فراوان گفت : این کلام سحر است ،چون دل انسان را مسخر می کند.خداوند تعالی در این آیات او را سرزنش و تهدید می کند، می فرماید: او اندیشید واندازه گیری کرد تا از ردیف شدن ذهنیاتش ، غرض مطلوب خود را نتیجه بگیرد، سپس در مقام نفرین بر او می فرماید: خدا بکشد او را با آن اندازه گیری و تفکرش ، چون او دراندیشه بود که در باره قرآن چیزی بگوید که بواسـطه آن دعوت دینی ابطال شود، درادامه می فرماید: او بعد از تفکر و تقدیر مثل کسـی نظر کرد که می خواهد در باره امری که از او نظریه خواسـته اند، نظر بدهد، سپس چهره خود را در هم کشیده و اظهار کراهت نمود، آنگاه اعراض کرد و از روی تکبر و سرکشـی امتناع نمود و در نهایت در مقام نتیجه گیری اعلام کرد: این قرآن جز سـحری که کلام بشـر است ، نمی باشد ، چون بین مردو خانواده اش جدایی

می انـدازد و سـحریست که از قـدیم روایت شـده و هم اکنون نیزدانایـان به آن ،آنرا به نادانـان تعلیم می دهنـد و این برخلاف ادعای محمـد کلام خـدانیست ، بلکه کلام بشـر است .خداونـد هم در پاسـخ این نظریه او می فرمایـد: به زودی او را در آتش دوزخ واردمی کنم ، چون سـقر یکی از نامهـای جهنم یا درکه ای از درکات آن است ، سـپس برای تأکیـد بر عظمت دوزخ و ایجـاد هراس و رعب ، می فرمایـد: تو چه می دانی که دوزخ چیست ؟ هیـچ چیزی از آنچه بـدست آورده باقی نمی گـذارد و همه را می سوزانـد و احـدی از کسانی را که در آن می افتند، از قلم نیانداخته و تمامی را در بر می گیرد و جسم وروحشان را شامـل می شـود و شایـد هم منظور این باشـد که احـدی را زنـده نمی گـذارد واحـدی رانمی میرانـد و تـا ابـد معـذب خواهند بود،همچنانکه فرمود:(ثم لا یموت فیهاولایحیی).و از خصوصـیات دیگر سـقر این است رنگ ظاهر و بشـره بـدنها را دگرگون سـاخته وسـیاه می کنـد و بر آن نوزده نفر موکلنـد و عهـده دار عـذاب دادن به مجرمـان می باشـند که این نوزده نفر از ملائکه هستند.

(۳۱) (و ما جعلنا اصـحاب النار الا ملئکه و ما جعلنا عـدتهم الا فتنه للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب و یزداد الذین امنوا ایمانا و لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب و المؤمنون و لیقول الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ماذا اراداللہ بهذا مثلا کذلک یضل اللہ من یشاء و یهدی من یشاء و ما یعلم جنود ربک الا هو وما

هی الا ذکری للبشر):(و خازنان آتش را جز از ملائکه قرار نداده و عدد آنها را جزبه منظور آزمایش کفار نیاوردیم تا کسانیکه اهل کتابند به یقین درآیند و آنها که ایمان دارند با ایمان آوردن اهل کتاب ایمانشان بیشتر شود و اهل کتاب و مؤمنین شکی برایشان باقی نماند و کفار و بیماردلان بگویند: منظور خدا از توصیف (عددنوزده)چیست : آری خدا این چنین هر کس را که بخواهد گمراه کرده و یا هدایت می کندو عددلشکرپروردگارت راکسی جز او نمی داند و این قرآن جزتذکری برای بشر نیست)ظاهرا مردم بعد از شنیدن عدد خازنان دوزخ با هم جنجال و گفتگو کرده اند و مطابق اخبار وارده ابوجهل به قریش گفت : مادرانتان به عزایتان بنشینند، می شنوم که محمد ص به شما خبر داده که خازنان دوزخ نوزده نفرند و شما که جمعیت انبوهی هستید، آیا عاجزید از اینکه هر دو نفرتان بر سریکی از آنان بتازید؟آنگاه خداوند در مقابله با این گفتار و رفتار آنها می فرماید: ما اصحاب آتش وموکلین برآن را از جنس ملائکه قرار دادیم که قادر بر انجام مأموریت خود هستند،یعنی آنها از جنس بشر نیستند تا مجرمین امید داشته باشند که بر آنها غالب شوند و آنهارا از بین ببرند، بلکه آنها فرشتگانی غلیظ و شدید هستند که ما عدد آنها را به منظورآزمایش و فتنه کفار به شما اعلام کردیم و نیز برای آنکه اهل کتاب یقین کنند که قرآن نازل بر تو حق است ، زیرا قرآن هم مطابق کتاب آسمانی آنها خبر داده است و نیز برای اینکه مؤمنین به اسلام با

دیدن این امر و مشاهده مطابقت قرآن با خبر کتب آسمانی دیگر، ایمانشان زیادتر شود و اهل کتاب و مؤمنین در شک نباشند و نیز به جهت آنکه بیماردلان و منافقان و کفاری که کفرشان ظاهر است بگویند: خدا از این مثل چه اراده ای داشته ؟، این کلام آنها از روی تحقیر و استهزاء بیان شده و خواسته اند بگویند: خدا چه منظوری داشته که خازنان دوزخ را این عده اندک قرار داده و چطور آنها می توانند تمام مجرمان از جن و انس را عذاب کنند؟ آنگاه می فرماید: اینچنین است که خداوند بوسیله این آیات هر کس را که بخواهد(بواسطه کفر و تکذیب او)گمراه کرده و هر کس را که بخواهد (بواسطه ایمان وصلاحیتش)هدایت می کند، و این همان غایت و مقصد نوزده تن قرار دادن خازنان آتش است ، وگرنه کسی به جز پروردگارت از عدد جنود و سپاهیان پروردگارت (از ملائکه وغیر آن)که آماده اجرای فرمان اوهستند، آگاهی ندارد و این آیات و این قرآن فقطتذکر و موعظه ای برای انسان است که باید از آن متعظ شود.

(۳۲) (کلا و القمر):(چنین نیست ، قسم به ماه)

(۳۳) (و اللیل اذ ادبر):(و قسم به شب تار وقتی که باز می گردد)

(۳۴) (و الصبح اذا اسفر):(و قسم به صبح ، وقتی که جهان را روشن می کند)

(۳۵) (انها لاحدی الکبر):(که این قرآن یکی از بزرگترین آیات خداست)

(۳۶) (نذیرا للبشر):(که پند دهنده انسانهاست)

(۳۷) (لمن شاء منکم ان یتقدم اؤ یتاخر):(تا از شما آدمیان هر که بخواهد پیش افتد یا باز ماند)در مقام رد و انکار گفتار مکذبان قرآن و

دعوت حق (به خصوص ولیـدبن مغیره)سه بار سوگند یاد می کند و می فرماید: قسم به ماه تابان و به شب وقتی که می گذرد و قسم به صبح وقتی که هویدا می شود، که قرآن یکی از آیات کبرای الهی است ، البته مفسـران ضـمیر در (انها) را به سـقر و دوزخ ارجاع داده انـد و گفته انـد: دوزخ یکی از بزرگترین دواهی و تحولات است که هیـچ حادثه دیگری به عظمت آن نمی رسـد و آن بزرگترین حادثه ایست که بشـر را تهدید می کند، و این حادثه دوزخ و سـقر و یا این قرآن عظیم بیم دهنده و مایه انـذار بشـر است و از جهت بیم رسانی از آیات کبرای حق است و این انـذارشامل همه افراد بشـر می شود چه کسانی که ایمان بیاورند و در پیروی از حق و ایمان واطاعت سـبقت بگیرند و چه کسانی که ایمان نیاورند و در پیروی نکردن از حق و ارتکاب کفرومعصیت از سایرین باز بمانند و به هر حال احدی نیست که با قرآن در ارتباط نباشد.

(۳۸) (کل نفس بما کسبت رهینه):(هر کس در گرو عملیست که انجام داده)

(۳۹) (الا اصحاب الیمین):(مگر اصحاب یمین)

(۴۰) (فی جنات یتساءلون):(آنان در باغهای بهشت متنعمند و پرسش می کنند)

(۴۱) (عن المجرمین):(از احوال دوزخیان گنه کار)

(۴۲) (ما سلککم فی سقر):(که چه چیزی شما را در دوزخ افکند؟)

(۴۳) (قالوا لم نک من المصلین):(گویند: ما از نماز گزاران نبودیم)

(۴۴) (و لم نک نطعم المسکین):(وبه مستمند طعام (وصدقه ای)نمی دادیم)

(۴۵) (و کنا نخوض مع الخائضین):(و ما با اهل

باطل همنشين بوديم)

(۴۶) (و كنا نكذب بيوم الدين):(و روز جزا را تكذيب مى كرديم)

(۴۷) (حتى اتينا اليقين):(تا آنگاه كه با مرگ يقين به قيامت يافتيم)

(۴۸) (فما تنفعهم شفاعه الشافعين):(پس درآن روز شفاعت شفاعت كنندگان آنهارا سودى نمى بخشد)مى فرمايد: هر نفسى در گرو است به آنچه عمل كرده يابه سبب آنچه انجام داده و يادر مقابل آنچه مرتكب شده ، به اين عنايت كه خداى تعالى اين حق را بر خلق خود داردكه با ايمان و عمل صالح او رابندگى كنند، پس هر نفسى از خلق نزد خدا محفوظ ومحبوس است ، تا اين حق و اين دين را ادا كند، پس اگر ايمان بياورد و عمل صالح نمايداز گرو در آمده و آزاد مى شود و اگر كفر ورزيد و مرتكب معصيت و جرم شد و در اين حال از دنيا رفت ، همچنان رهين و محبوس باقى مى ماند، پس قهرا هر نفسى بايد از بابت اعمال خود و جزاى آن نگران و دلواپس باشد كه تجسم عملى اين نگرانى ، همان تقواست ، در ادامه مى فرمايد: به جز اصحاب يمين ، يعنى فقط كسانى از اين رهن آزادهستند كه نامه عملشان را به دست راستشان مى دهند و اينان صاحبان عقايد حقه و اعمال صالحه از مؤمنين متوسط الحال هستند(۱۱) كه ايشان در بهشتهايى عظيم و غير قابل وصف غرق نعمتند و در آنجا اهل بهشت از احوال گناه كاران اهل دوزخ پرسش مى كنند و مى گويند: چه چيز شما را داخل دوزخ كرد؟ و گنه كاران در پاسخ به ۴ مورداشاره مى كنند

و می گویند:۱)ما از نمازگزاران نبودیم ، توجه عبادتی خاص به درگاه الهی نداشتیم و عبادات تشریع شده در شریعت را بجا نمی آوریم ،(که این مورد کوتاهی در حق الله است)۲)و به تهی دستان جامعه انفاق و اطعام نمی کردیم (که این مورد کوتاهی در حق الناس است)۳)و عملا- یا قولا- سرگرم باطل بودیم و در آن غرق شده و به طور کلی از توجه به حق غافل بودیم .۴)و روز جزا و وقوع قیامت را تکذیب می کردیم و همین امر ما را بر پیروی ازهوای نفس جرأت می بخشید.و این خصایص چهارگانه شامل همه مجرمین و یا بعضی از ایشان می شود، یعنی این خصایص فی الجمله در آنها وجود دارد اگر چه که بعضی از آنها مبتلا به همه این اوصاف نباشند و فقط به بعضی از اینها مبتلا باشند. در ادامه می گویند: ما به همین وضع دچار بودیم و همچنان تکذیب می کردیم تاآنکه یقین نزد ما آمد، یعنی مرگ ما فرا رسید و با آمدن آن زندگی دنیایی ما به اتمام رسید و خلاصه ما درتمام دوران زندگی دنیوی دچار تکذیب بودیم ، شاید(۱۲) هم مراداز (یقین) یقینی باشد که به دنبال مشاهده نشانه های آخرت و نزدیک شدن حیات برزخی برای انسان حاصل می شود.در انتها خداوند می فرماید: اینها هیچ سودی از شفاعت شافعان نمی برند، یعنی فی الجمله شفاعتی در کار هست ، اما این افراد به جهت اعمال و عقاید باطلشان نمی توانندازآن بهره مند شوند و محروم از آن هستند.

(۴۹) (فمالهم عن التذکره معرضین):(پس چرا آنها از یاد

آن روز سخت خود(و ازذکر قرآن) اعراض می کنند؟)

(۵۰) (کانهم حمر مستنفره):(گویی گورخرانی گریزان هستند)

(۵۱) (فرت من قسوره):(که از شیر درنده می گریزند)

(۵۲) (بل یرید کل امری ء منهم ان یؤتی صحفا منشره):(بلکه هر یک از ایشان می خواهند برایشان صحیفه ای آسمانی داده شود تا ایمان بیاورند)می فرماید حال که مطلب چنین است و اینها چنین مواقف هولناکی را در پیش دارندو به جهت تکذیب و کفر راهی دوزخ می شوند، پس چه شده که مشرکین ، تذکره وموعظه قرآن را تکذیب می کنند و از آن روی می گردانند؟€در حالیکه مانند خران وحشی که از چنگال شیر یا شکارچی می گریزند از تذکره نفرت و اعراض دارند.شاید این اعراض آنها به جهت نفرت صرف نیست ، بلکه هر فردی از آنها توقع داردکه کتابی از ناحیه خدا و مشتمل بر معارفی که قرآن در بر دارد، بر او نازل شود€و این سخن کنایه از استکبار آنها نسبت به خداست ، یعنی آنها به شرطی حاضرند دعوت خدای متعال را بپذیرند و آن را رد نکنند، که برای هر یک از ایشان کتاب آسمانی مستقلی نازل شود€اما دعوت از طریق رسالت پیامبر را به هیچ وجه نمی پذیرند، اگر چه که حق باشد و معجزات آشکاری آن را تأیید کند.

(۵۳) (کلا بل لا یخافون الاخره):(نه € بلکه اینها از آخرت بیم ندارند)

(۵۴) (کلا انه تذکره):(چنین نیست که آنها پنداشتند، همانا قرآن محققا پند واندرز است)

(۵۵) (فمن شاء ذکره):(تا هر که خواهد متذکر حق شود)

(۵۶) (و ما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی

و اهل المغفره):(و هیـچ کس متـذکر نمی شود جز آنکه خـدا بخواهد، او اهل تقوی و اهل آمرزش است)می خواهد بفرماید نزول کتاب آسـمانی بر همه افراد واقع نخواهد شد، چون رسالت پیامبر ص بوسـیله آیات الهی و معجزات تأیید شده وبه علاوه رسالت نیازمنـد به طهارت ذات وصـلاحیت نفس است و بدیهی است که این طهارت در نفوس سایرمردم (غیر از شـخص نبی)وجود نـدارد، پس این گفتـار آنهـا فقـط یک بهانه است و علت حقیقی کفر و تکـذیب آنها این است که اینها از آخرت نمی ترسـند. چون اگر می ترسیدند،ایمان می آوردند و بعد از اتمام حجت و وجود آیات آشکار هرگز پیشنهاد دیگری مطرح نمی کردنـد.در ادامه مجـددا در رد پندار آنها می فرماید: نه ما چنین کتابی بر آنها نازل نمی کنیم ،چون قرآن برای تذکره و اندرز کفایت می کنـد و هر کس که بخواهد از آن پند می گیرد،زیرا دعوت و موعظه قرآن اجباری نیست و به اختیار و آزادی بنده صورت می گیرد.آنگاه برای دفع توهم که مبادا کسـی بپنـدارد در اختیار خود مسـتقل است می فرماید:متذکر نمی شوند، مگر اینکه خدا اراده کند، یعنی حکم قدر در افعال آنان مانند سایرامور دیگر هستی ، جریان دارد و لذا تذکر و موعظه پذیری آنان ، هر چنـد فعل اختیاری وصادره از ایشان است و اجباری نیست ، اما خدا هم خواسـته و اراده کرده تا آنها به اختیارخود متذکر شوند، یعنی خدای تعالی هیچگاه از هیچ انسانی با اراده تکوینی ، نخواسته که بی اختیار و مجبور عمل کند، پس فعل اختیاری آنها در تذکر

یـافتن ماننـد همه افعـال اختیـاری دیگر در عین اینکه نسـبتی به خود آنها که فاعل آن هسـتند، دارد، در عین حال نسـبتی هم با اراده الهی دارد که اگر این نسـبت ضـرورت نبود، آن فعـل محقق نمی شـد.در انتهـا می فرمایـد: خداونـد اهل تقواست ، یعنی اهلیـت و شایسـتگی این را دارد که ازاو پروا شـود، چـون او ولا-یت مطلقه بر هر چیز دارد و سـعادت و شـقاوت انسانهـا دسـت اوست و نیز خداونـد اهلیت آن را دارد که پروا کننـدگان خود را بیامرزد، چون اوآمرزنـده مهربان است .بنابراین مکذبان نمی توانند با تمرد و استکبار خود او را عاجز ساخته و هر کاری که بخواهند انجام دهند و در نظام عالم اخلال ایجاد کنند.

تفسیر نور

در قرآن، دو مرتبه کلمه «قُم» آمده که هر دو خطاب به پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله است، یکی برای نماز شب و خودسازی <<قم اللّیل>> و دیگری برای ارشاد و جامعه سازی. <<قم فانذر>>

«مـدّثر» از «دِثار» به معنای لباس بلنـدی است که روی سایر لباس ها به تن می کننـد و یا به هنگام خواب روی خود می کشـند. (در مقابل «شِعار» که لباس زیر است.)

فرمان «کبّر» را در تکبیرهای اذان و اقامه و تکبیرهالاحرام و همچنین تسبیحات اربعه نمازهای واجب ملاحظه می کنیم.

امـام صادق علیه السـلام فرمود: منظور از «و ثیابک فطّهر» آن است که لباس خود را کوتاه کن. زیرا در جاهلیّت، بزرگان لباس ها را به قـدری بلنـد می گرفتنـد که قسـمتی از آن بر روی زمین کشـیده می شد و افرادی را اجیر می کردند که آن قسـمت را همراه آنها بیاورد.

و امام کاظم علیه السلام فرمود: مراد از «ثیابک فطهّر»، بالا زدن جامه

برای جلوگیری از به زمین کشیده شدن آن و آلوده شدن آن است.<۵۴۱>

کلمه «رُجز» مترادف «رِجس» به معنای پلیدی و آلودگی است و لذا در مورد هر گونه گناه، شرک، بت، عذاب و هر عمل و اخلاق ناروا به کار رفته است.

در حدیث می خوانیم: «لا تعطی تلتمس اکثر منها» یعنی چیزی به دیگران عطا مکن که انتظار بازگشت بیشتری داشته باشی. و در حدیث دیگر می خوانیم: «لا ـ تستکثر ما عملت من خیرٍ للّه» یعنی کار نیکی را که برای خدا انجام داده ای هرگز بزرگ مشمار.<۵۴۲>

در سوره قبل (مزمّل) برنامه عبادت شبانه و رابطه با خداوند مطرح شد: <<قم اللّیل >>و در این سوره، برنامه روزانه و رابطه با مردم مطرح شده است. <<قم فانذر>>

ذکر «اللّه اکبر» مصداق روشن عمل به این آیه است.<<و ربّک فکبّر>>

بزرگ دانستن خداوند به معنای کوچک شمردن غیر اوست. همان گونه که هواپیما هرچه بالاتر رود، زمین و آنچه بر روی آن است کوچکتر می شود، کسی هم که خداوند نزد او بزرگ است و اللّه اکبر را با تمام وجود می گوید، دنیا نزد او کوچک است و از هیچ ابرقدرتی نمی ترسد.<۵

> چنانکه از جمله صفات متّقین در خطبه همام نهج البلاغه می خوانیم: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دون ذلک»

بزرگی خداوند مطلق است، بزرگتر و برتر از همه دیدنی ها، شنیدنی ها، نوشتنی ها، فکر کردنی ها، توصیف کردنی ها و...

در ارشاد و انذار چند نکته اثر گذار است: پاکی ظاهری: <<وثیابک فطهر>>، پاکی معنوی: <<و الرجز فاهجر>>، اخلاص در عمل: <<و لا تمنن تستکثر>> صبر و پشتکار: <<و لربّک فاصبر>>

۱- تمام حالات پیامبر، مورد توجه و عنایت خاص خداوند است.<<یا ایهّا المدّثّر>>

۲- شرط نجات مردم

آن است که رهبران دینی حرکت کنند و انزوا و استراحت را کنار بگذارند. <<قم فانذر>>

۳- با اینکه انبیا هم بشارت می دهند و هم انذار، ولی برای غفلت زدایی و بیدار کردن مردم، هشدار لازم است نه بشارت. <<فانذر>>

۴- انسان در معرض انواع خطرها قرار دارد و کار انبیا هشدار به بشر در مورد انواع خطرهای دنیوی و اخروی است. <<فانذر>>

۵ - برای انجام مأموریّت های الهی، با تمام وجود به پا خیزید. <<قم فانذر>>

۶- قیام انبیا برگرفته از فرمان وحی است نه بر اثر ریاست طلبی، برتری جویی و هوای نفس. <<قم فانذر>>

۷- خداوند را، هم در دل و جان بزرگ بدانید و هم با زبان بزرگ بدارید. <<ربّک فکبّر>>

۸ - کسی که خدا را بزرگ دانست، دشمن و حیله ها و نیش ها و آزارهای او را کوچک می بیند. <<و ربّک فکبّر>>

۹- بزرگی، مخصوص خداوند است نه دیگران. (کلمه <<ربّک>> قبل از <<فکبّر>> آمده است و حصر را می رساند.)

۱۰- شرط نفوذ کلام رهبر آسمانی آن است که دامنش از هرگونه آلودگی پاک باشد. <<و ثیابک فطهّر>>

۱۱- نظافت و پاکی، در کنار توحید و تکبیر، نشانه توجه دین به پاکیزگی است. <<و ربّک فکبّر و ثیابک فطهّر>>

۱۲- نه فقط پاکی بدن، بلکه نظافت و پاکیزگی لباس نیز مورد توجه اسلام است. <<و ثیابک فطهّر>>

۱۳- رهبر جامعه اسلامی باید از هر نوع پلیدی دوری کند تا بتواند الگو و اسوه ای برای همه باشد. <<والرّجز فاهجر>>

۱۴- خودسازی مقدم بر جامعه سازی است. کسی که می خواهد جامعه را از آلودگی پاک کند، باید خودش از هر آلودگی پاک باشد. <<والرّجز فاهجر>>

۱۵- نه با عبادت و انفاق بر خداوند منت بگذار و

اعمال خود را بسیار شمار، و نه بر خلق خدا منّت گذار. <<و لا تمنن تستکثر>>

۱۶- منّت گذاشتن و چشم داشتن در انفاق ها و عطایا، از مصادیق پلیدی روح است. <<والرجز فاهجر و لا تمنن تستکثر>>

۱۷- دوری گزیدن از منّت و زیاده شماری، یکی از شرایط موفقیّت رهبران و مبلّغان است. <<قم فانذر... و لاـ تمنن تستکثر>>

۱۸- رهبر دینی نباید از مردم توقّعی داشته باشد. <<و لا تمنن تستکثر>>

۱۹- پایداری و صبری ارزش دارد که برای خدا باشد وگرنه یکدندگی و لجاجت است. <<ولربّک فاصبر>>

۲۰- پشتکار وسیله رشد انسان است. <<ولربّک فاصبر>>

۲۱- گرچه در برابر معصیت، مصیبت و اطاعت، صبر لازم است امّا هدایت مردم نیاز به صبر ویژه دارد. <<قم فانذر... ولربّک فاصبر>>

۲۲- مقاومت رهبر جامعه اسلامی باید جامع باشد. صبر در برابر تهمت ها، آزارها، تکذیب ها و صبر و پایداری در تبلیغ و انذار و عبادت. <<قم... فاصبر>>

۲۳- دعوت مردم نیاز به عزم جدّی دارد. <<فانذر... فاصبر>>

«ناقور» چیزی است که برای ایجاد صدا بر آن می کوبند، همچون طبل و یا در آن می دمند همچون شیپور و مراد از آن در اینجا همان نفخ در صور است که در آیات دیگر می فرماید: <<فاذا نفخ فی الصور>><۵۴۴> به نوک پرندگان «منقار» گویند، چون وسیله کوبیدن و سوراخ کردن

ست و صدای شیپور، گویا گوش را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود.

در قرآن، به دو نفخ در صور تصریح شده است: نفخه ی اوّل که در اثر آن همه می میرند و نفخه ی دوم که در اثر آن دوباره همه زنده می شوند.

در نزدیکی مسجدالحرام مرکزی به نام «دارالنّدوه» بود که مشرکان برای مشورت در آن جمع می شدند. ولید بن

مغیره که فردی سرشناس و به داشتن عقل و درایت معروف بود، در مجلسی در آن مرکز گفت: بیایید برای مقابله با محمّد، حرف های خود را یکی کنیم و به زائران کعبه د

اره محمّد یک پاسخ بدهیم. یک نفر گفت: می گوییم: محمّد شاعر است، دیگری گفت: می گوییم: او کاهن است، سوّمی گفت: می گوییم: او مجنون است. ولید چهره در هم کشید و گفت: ما شعرهای بسیاری شنیده ایم امّا سخن محمّد شباهتی به شعر ندارد، و در او اثری از جنون نیست و

مش نیز با کاهنان تفاوت دارد. بالاخره تصمیم گرفتند که بگویند: محمّد ساحر است و میان افراد خانواده جدایی می اندازد و حتّی در یک خانه، کسانی که به او ایمان آورده اند از سایر اعضای خانواده جدا می شوند.

در این آیات، خداوند، در مورد ولید می گوید: من او را آفریدم و به او مال و فرزند بسیار دادم، اما او از فکر و توان خود سوء استفاده کرد و در برابر پیامبر من ایستاد. پس مرگ بر او باد.

مراد از «وحیداً» در <<خلقت وحیداً>> یکی از معانی زیر است:

۱- «وحید»، صفت مخلوق است، یعنی او تک وتنها وناتوان ونادار بود و من به او نعمت دادم.

۲- «وحید»، صفت خالق است، یعنی من به تنهایی او را آفریدم و اکنون هم خودم به تنهایی به حساب او می رسم.

۱- پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، با صدایی وحشتناک و عظیم است. <<نقر فی النّاقور>>

۲- قیامت بسیار سخت است و با گذشت زمان هم انسان با آن سختی ها خو نمی گیرد و برای او آسان نمی شود. <<عسیر... غیر یسیر>>

۳- خداوند، پیامبرش را دلداری می دهد که دشمن را به من

واگذار. <<ذرنی...>>

۴- هم اصل آفرینش و هم امور زندگی به دست خداوند است. <<خلقت... جعلت>>

۵ - اگر امروز اموال و فرزندان در اطراف ما هستند، گرفتار غرور نشویم و فراموش نکنیم که روزی، تنها آمده ایم و تنها می رویم. <<خلقت وحیداً>>

۶- دارایی بشر به اراده و مشیّت خداوند وابسته است، نعمت های داده شده را در اثر علم و هنر خود ندانید. <<جعلت... مهّدت>>

«عَنید» از «عناد» است، یعنی کافران حق را فهمیدند، امّا از روی عناد و لجاجت حاضر به پذیرش آن نیستند.

«اُرهقه» از «ارهاق» به معنای وادار کردن کسی به کار سخت است.

«صَعود» به معنای گردنه ای است که عبور از آن و صعود بر آن سخت است.

مراد از «قَدَّرَ»، «تقدیر» به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کهانت است.

قرآن در مورد کفر و دروغ، کلمه «قُتِلَ» را یکبار به کار برده است:

<<قتل الانسان ما اکفره>><۵۴۵> کشته باد انسان (بی ایمان) که تا این حد کفر می ورزد.

<<قتل الخرّاصون>><۵۴۶> کشته باد آن که دروغ می بندد.

امّا در مورد توطئه علیه پیامبر و قرآن، دوبار فرمود: <<فقتل کیف قدّر ثم قتل کیف قدّر>>

در آیه ۲۳ فرمود: <<ثمّ ادبر واستکبر>>، حال ببینیم کیفر کسی که به حق پشت کند و با آن مخالفت ورزد، چیست؟

قرآن درباره کسانی که با وجود شناخت حق بدان کفر می ورزند و از آن روی می گردانند می فرماید: چنین کسانی به کیفرهای گوناگونی دچار می شوند، از جمله:

جهت و هدف خود را در زندگی از دست می دهند. <<استهوته الشیّطان فی الارض حیران>><۵۴۷> فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته است.

ضیق صدر او را تحت فشار قرار می دهد: <<یجعل صدره ضیّقاً حرجاً>><۵۴۸> خداوند، دل

او را تنگ و سخت قرار می دهد.

دچار معیشت دشوار و تنگ می شود: <<و من اعرض عن ذکری فانّ له معیشةً ضنکاً>><۵۴۹> هرکس از یاد و اطاعت من سرپیچی کند، معیشتش تنگ شود.

نکبت و بدبختی بر او مسلّط می شود: <<انّ الخزی والسّوء الیوم علی الکافرین>><۵۵۰> امروز ذلّت و خواری عذاب، بر کافران خواهد بود.

از بهره گیری از نعمت های الهی در راه صحیح محروم می شود. قرآن می فرماید: خداوند بر دل و گوش و بر چشم کافران مُهر می زند و پرده ای بر آن می افکند تا از فهم حقایق الهی محروم مانند: <<ختم اللّه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه>><۵۵۱>

اعمالش همانند سرابی که انسان در بیابان می بیند، پوشالی و توخالی است: <<اعمالهم کسراب بقیعه>><۵۵۲> و خاکستری است در معرض تندبادی شدید، که همه به باد فنا می رود: <<اعمالهم کرمادٍ اشتدت به الرّیح فی یومٍ عاصف>><۵۵۳>

هر لحظه بر خسارتش افزوده می شود: <<و لا یزید الکافرین کفرهم الّا خساراً>><۵۵۴>

همواره از راه حق دور می شود: <<ضلّوا ضلالاً بعیداً>><۵۵۵>

تا آنجا که جز جهنم و دوزخ هیچ راه دیگری ندارد: <<ولا لیهدیهم طریقاً الّا طریق جهنم>><۵۵۶>

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه مسلمانان را سرزنش می کند که دشمن شما با فکر و برنامه ریزی حرکت می کند، امّا شما در خواب هستید و غافلید: «تکادون و لا تکیدون... لا ینام علیکم و انتم فی غفله»<۵۵۷>

انسان های عنود و لجوج معمولاً برخوردهای سرسختانه ای دارند و اعتدال خودشان را به کلّی از دست می دهند. با این که «عبس» و «بسر» تقریباً به یک معناست. آوردن هر دو کلمه نشانه سرسختی آنها است. <<عبس و بسر>> چنانکه روی گردانی بر اساس تکبّر است، اما در اینجا

م کلمه «ادبار» و «استکبار» هر

دو آمده است. <<ثمّ ادبر و استکبر>>

۱- انسان دور از خدا،اهل طمع و افزون خواهی است. <<یطمع ان ازید>>

۲- دشمن، به تمام آرزوهایش نمی رسد. <<یطمع ان ازید کلّا...>>

۳- در برابر توقّعات نابجا، محکم و قاطع برخورد کنید. <<یطمع... کلّا>>

۴- وقتی عناد و لجاجت در انسان مستقر شود، آیات الهی را تکذیب می کند. <<کان لایاتنا عنیداً>>

۵ - عناد و لجاجت، سبب زوال نعمت می شود. <<یطمع ان ازید کلا انّه کان لآیاتنا عنیداً>>

۶- عناد، سبب عذاب طاقت فرساست. <<عنیداً سارهقه صعوداً>>

۷- رفاه و کامیابی غافلانه در دنیا، سختی های شدید قیامت را در پی دارد. (آری هر سرازیری، گردنه ای را به دنبال دارد) <<جعلت له مالاً ممدوداً... سارهقه صعوداً>>

۸ - دشمن با فکر و برنامه کار می کند. <<انّه فکّر و قدّر>>.

۹- برنامه دشمن، مبارزه با قرآن و آیات الهی است. <<کان لایاتنا عنیداً... فکّر و قدّر>>

۱۰- هر فکری ارزش ندارد و هر متفکری ارزشمند نیست. <<انّه فکّر و قدّر فقتل کیف قدّر>>

۱۱- توطئه گران بدانند که آیندگان نیز به آنان نفرین خواهند کرد. <<فقتل کیف قدّر>>

۱۲- لعن و نفرین بر دشمن، نه تنها جایز، بلکه لازم است. <<فقتل کیف قدّر ثمّ قتل کیف قدّر>>

۱۳- به کسانی که با فکر و طرح خود ضربه فرهنگی می زنند و به رهبران فاسد، باید همواره نفرین کرد. <<فقتل کیف قدّر ثمّ قتل کیف قدّر>>

۱۴- فکر بد مقدمه ای برای تصمیم خطرناک و نادرست است. (در آیه شریفه به جای «فقتل کیف فکّر»، دو مرتبه فرمود: <<قتل کیف قدّر>>)

۱۵- لحظه ای فکر کردن می تواند مقدمه کار خیر یا کار شر برای مدتهای طولانی شود. کلمه «فکّر» یکبار و کلمه «قدّر» سه بار تکرار شده است.

۱۶- دشمن

از طریق نظارت و ارزیابی، فکر و طرح خود را علیه دین عمق و استمرار می بخشد. <<انّه فکّر و قدّر... ثمّ نظر>>

۱۷- از دشمن، انتظار تبسّم و لبخند نداشته باشید. <<ثمّ عَبس و بَسر>>

۱۸- دشمن برای موفقیّت خود، زمان های طولانی را صرف و صبر می کند. <<ثمّ نظر، ثمّ عبس، ثمّ ادبر>> (کلمه «ثُمّ» معمولاً در مواردی به کار می رود که فاصله زمانی زیادی در کار باشد.)

۱۹- قرآن، حتّی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است. <<ان هذا الاّ سحر یؤثر>>

«سقر» از نام های دوزخ و در اصل به معنای ذوب شدن در برابر حرارت خورشید است.<۵۵۸>

«لوّاح» و «تلویح» به معنای تغییر رنگ به سیاهی یا سرخی است.

«بَشر» جمع «بُشره» به معنای ظاهر پوست است.

در تاریخ آمده است، هنگامی که ابوجهل شنید که دوزخ نوزده مأمور دارد، به یارانش گفت: هر ده نفر از شما یکی از آنها را مغلوب کند. یکی از زورمندان قریش گفت: من هفده نفر آنها را مغلوب می کنم و شما دو نفر بقیه را مغلوب کنید.<۵۵۹>

بعضی گفته اند: مراد از آیه <<لا تبقی و لا تذر>> آن است که آتش دوزخ نه می میراند و نه زنده نگه می دارد، نظیر آیه <<لا یموت فیها و لا یحیی>><۵۶۰> و نظیر آیه <<کلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً>><۵۶۱>

۱- حقیقت دوزخ، به جز از راه وحی، قابل درک نیست. <<و ما ادراک ما سقر>>

۲- آتش دوزخ، هم فراگیر است: <<لا تُبقی>>، هم خاموش نشدنی است. <<لا تذر>>

۳- معاد جسمانی است. <<لوّاحهٌ للبشر>>

۴- کیفر کسی که وحی الهی را دگرگون جلوه دهد و در سیمای سحر به مردم معرّفی کند، دگرگون شدن پوست بدنش با آتش دوزخ

است. <<لوّاحه للبشر>>

۵ – وقتی یک فرشته می تواند جان همه مردم را بگیرد و وقتی دو فرشته می توانند شهر لوط را زیر و رو و همه اهل آن را هلاک کنند، نوزده فرشته می توانند مسئول عذاب همه مجرمان باشند. <<علیها تسعه عشر>>

فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید: عدد ۱۹ که تعداد ماموران دوزخ است، از چند راه موجب یقین اهل کتاب و مسلمانان می شود:

الف) چون همین عدد در کتاب های آسمانی قبلی یعنی تورات و انجیل آمده است، اهل کتاب گفتند: یک نفر درس نخوانده چگونه از آن آگاه شده است؟ پس حتماً به او وحی می شود.

ب) ایمان اهل کتاب به حقانیّت قرآن، سبب زیاد شدن ایمان مسلمانان می شود.

ج) این که تعداد ماموران دوزخ ۱۹ نفر باشد، برای بعضی سبب مسخره و تعجب می شود و انسان به طور معمول چیزی نمی گوید که مردم به او بخندند. اکنون که قرآن این عدد را به عنوان تعداد مأموران دوزخ ذکر کرده است، معلوم می شود که این کلام از وحی است.

در برخی آیات قرآن، گمراه کردن مردم به خداوند نسبت داده شده است، نظیر آخر همین آیه که می فرماید: <<یضلّ اللّه من یشاء>> لکن باید بدانیم که مراد از «اِضلال» رهاکردن به حال خود است، یعنی خداوند انسان نااهل را به حال خود رها می کند. مانند کشاورزی که دانه

هسته فاسد و خراب را رها کرده و کنار می گذارد، ولی دانه سالم را نگه می دارد و اسباب رشد آن را فراهم می کند.

مطالعه تورات و انجیل و مقایسه میان قرآن و آن دو، یکی از راههای افزایش ایمان مؤمنان است. زیرا هم موارد تحریف شده آن دو کتاب پیشین را در

می یابند و هم به موارد مشترک بسیار برمی خورند که حقانیّت قرآن را به اثبات می رساند.

نسبت به احکام و مطالب دینی، برخوردی محترمانه داشته باشیم و هیچگاه نسبت به اموری که برای ما تعجّب آور است، توهین و تحقیر و تمسخر نکنیم.

بیان اینکه تعداد مأموران دوزخ، نوزده نفر می باشد، وسیله ای است برای آزمایش که چه کسانی می پذیرند و چه کسانی به تمسخر می گیرند.

اداره و تدبیر امور هستی، بسیار دقیق و حساب شده است. کارگزاران نظام هستی، به تعداد مورد نیاز در جای خود قرار می گیرند، نه یک نفر بیش و نه یک نفر کم.

بر اساس علم الهی، ۱۹ فرشته برای اداره دوزخ و دوزخیان کافی است، پس یک نفر هم اضافه نمی شود و این بهترین درس برای مدیران است که در استخدام کارکنان، در حدّ نیاز و ضرورت اقدام کنند.

۱- مأموران دوزخ، فرشتگان هستند. <<ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه>>

۲- کسی می تواند مجری قوانین و دستورات الهی باشد که خودش آلوده نباشد و به آنچه دیگران از آن نهی شده اند، مبتلا نباشد. <<و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه>>

۳- ذکر تعداد نگهبانان دوزخ، برای آزمایش کفّار است. <<الّا فتنه للذین کفروا>>

۴- در میان اهل کتاب نیز افراد با انصافی وجود دارند که با دیدن حقانیّت اسلام، ایمان می آورند. <<لیستیقن الّذین اوتوا الکتاب...>>

۵ - قرآن از سخن بیماردلان بهانه گیر در آینده خبر می دهد. <<و لیقول الّذین فی قلوبهم مرض...>>

۶- گمراه کردن خداوند ابتدایی نیست، بلکه کیفر کافران است. (مانند دزدی که وارد خانه شده و شما درب را به روی او می بندید. در اینجا زندانی کردن سارق، جنبه کیفری دارد.) <<یضلّ اللّه من یشاء>>

۷- کفّار و منافقان

در دشمنی با اسلام و مسلمانان هماهنگ هستند. <<ولیقول الّذین فی قلوبهم مرض والکافرون >>

۸ - گاهی یک مطلب ساده، افرادی را هـدایت و گروهی را گمراه می کنـد. <<ماذا اراد اللّه بهـذا مثلاً کذلک یضلّ اللّه من یشاء و یهدی من یشاء>>

«اَسفر» از «سَفر» به معنای پرده برداشتن و آشکار کردن است و به زنان بی حجاب، «سافرات» می گویند.

«کُبَر» جمع «کُبری» به معنای بزرگتر است، یعنی این عذابی که در آیات قبل بیان شد، تنها یکی از عذابهای بزرگ الهی است و عذابهای بزرگ دیگری نیز وجود دارد.

ماه، به خاطر حرکت به دور زمین، نور رسانی در شب، زیبایی و تقویم طبیعی بودن، ایجاد جزر و مدّ و نقش های دیگر آن در هستی، یکی از آیات بزرگ الهی است که سزاوار است به آن سوگند یاد شود.

خداونـد در قرآن به تمام بخش هـای زمـان یک بار سوگنـد یاد کرده است ولی به هنگام سـحر سه بار سوگنـد یاد می کنـد. <<و الفجر>><۵۶۲>، <<و الصبح>><۵۶۳>، <<و الضحی>><۵۶۴>، <<و العصر>><۵۶۵> هر کـدام یک بار آمده، امّا آنگاه که شب پایان می پذیرد و سحر می شود،

سه تعبیر آمده است: <<واللیل اذ ادبر>><۵۶۶>، <<واللیل اذا یسر>><۵۶۷>، <<واللیل اذا عسعس>><۵۶۸>

امـام کـاظم علیه السـلام فرمود: هرکس به سوی پـذیرفتن ولایت ما پیشـی گرفت، از دوزخ دور می شود و هرکس از پـذیرش ولایت ما عقب افتاد، در رفتن به دوزخ جلو می افتد.<۵۶۹> <<لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر>>

۱- آفریده های خداوند در طبیعت از چنان اهمّیّتی برخوردارند که قابل سوگند هستند. <<والقمر، واللیل... والصبح>>

۲- هشدارهای پیامبر اسلام برای همه بشر است. <<نذیراً للبشر>>

۳- برای هدایت آنان، هشدار دادن امری ضروری است. <<نذیراً للبشر>>

۴- انسان دارای اختیار و

اراده است. <<لمن شاء>>

۵ – انسان دیندار از دیگران جلوتر است و فرد بی دین عقب مانده است. <<لمن شاء منکم ان یتقدّم او یتأخّر>>

مراد از اصحاب یمین همان گروهی هستند که در آیه ۲۷ سوره واقعه از آنان یاد شده است: <<و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود...>> کسانی که نامه عمل آنان را در قیامت به دست راستشان می دهند.

در قیامت، گفتگوهای تلخ و شیرین، سلام یا نفرین، سؤال و توبیخ، انداختن گناه و جرم به گردن دیگران و لعنت به یکدیگر بسیار است و گفتگوی مؤمنان با مؤمنان، مجرمان با مجرمان، مجرمان با مؤمنان، و مؤمنان با مجرمان و نیز فرشتگان با مؤمنان و مجرمان در قرآن آمده

ت.

مراد از اطعام مسکین، یا زکات واجب است که ترک آن مستوجب دوزخ است و یا آن است که حتّی اگر زکات پرداخت شد ولی در جامعه گرسنه ای وجود داشت، سیر کردن او واجب است و بی تفاوتی نسبت به او، سبب دوزخی شدن می گردد.

شاید مراد از اطعام مسکین، تمام نیازهای او باشد نظیر پوشاک، مسکن، نه فقط خوراک و غذا.

هم تکذیب قیامت، مقدمه گناه است: <<ارأیت الذی یکذّب بالدین فذلک الذّی یدعّ الیتیم>><۵۷۰> و هم گناه، انسان را به سوی کفر و تکذیب می کشاند: <<ثمّ کان عاقبه الّذین اساؤا السوای اَن کذّبوا>><۵۷۱>. بنابراین آیه <<و کنّا نکذّب بیوم الدین>> هم می تواند ع

کارهای مجرمین در آیات قبل باشد و هم می تواند معلول گناهان آنان باشد.

مراد از «یقین» در این آیه، مرگ است، یا به خاطر آن که یقینی ترین امر در نزد همه است و احدی در آن شک ندارد و یا به خاطر آن که در

لحظه مرگ تمام حقایق برای انسان کشف می شود و همه به درجه یقین و باور می رسند. <<حتی اتانا الیقین>>

نمازی که گاه و بیگاه خوانده شود، انسان را در زمره نمازگزاران قرار نمی دهد. <<لم نک من المصلّین>> یعنی نماز ما استمرار نداشت. در سوره ماعون نیز آمده است: <<فویل للمصلّین الّذینهم عن صلاتهم ساهون>><۵۷۲> و این چنین نمازی انسان را مشمول شفاعت شافعان قر

نمی دهد. <<لم نک من المصلّین... فما تنفعهم شفاعه الشافعین>><۵۷۳> و این همان حدیث معروف امام صادق علیه السلام است که در آستانه شهادت فرمودند که بستگانم را حاضر کنید و خطاب به آنان فرمودند: «لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوه»<۵۷۴>

مردم یا فائزند یا خائض؛ یعنی یا به فوز و فلاح و رستگاری می رسند که فائز هستند و یا در یاوه و باطل خوض می کنند و فرو می روند که خائض هستند.

قرطبی از مفسرین معروف اهل سنّت از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: ما و شیعیان ما اصحاب یمین هستیم و هرکس کینه و بغض ما اهل بیت را داشته باشد، در گرو است. «نحن و شیعتنا اصحاب الیمین و کلّ من ابغضنا اهل البیت فهم المرتهنون»<۵۷۵>

۱- رفتار انسان، سازنده شخصیت اوست. <<کلّ نفس بما کسبت رهینه>>

۲- نجات انسان در قیامت و رهایی او از عذاب الهی، در گرو پاسخگویی به سؤالات در دادگاه عدل خداوند است. <<کلّ نفس بما کسبت رهینه>>

۳- پرسیدن سؤالات پی در پی از مجرمان در قیامت، نوعی عذاب روحی برای آنان است. <<یتساءلون عن المجرمین>>

۴- کسی با یک بار گناه به دوزخ نمی رود اصرار و مداومت به گناه و فساد، سبب رفتن به دوزخ است. (عبارت «لم نک»

و «کنّا» نشانه استمرار فعل است.)

۵ - بزرگترین جرم ها، ترک نماز و انفاق است. <<لم نک من المصلّین و لم نک نطعم المسکین>>

۶- اطعام مسکین لازم است، اگرچه مسلمان نباشد. <<لم نک نطعم المسکین>>

۷- گذراندن عمر به بطالت، جرمی نابخشودنی است. <<کنّا نخوض مع الخائفین>>

۸ - یکی از عوامل دوزخی شدن، همرنگ شدن با جماعت فاسد است. <<کنّا نخوض مع الخائضین>>

۹- دوست و همنشین بد، زمینه ساز دوزخی شدن است. <<کنّا نخوض مع الخائضین>>

۱۰- مرگ، فنا نیست، بلکه آزاد شدن از اسارت دنیای مادی و دیدن حقایق ماورایی است. <<کنّا نکذّب بیوم الدین حتّی اتانا الیقین>>

«حُمُر» جمع «حِمار» به الاغ وحشی گفته می شود و معادل فارسی آن گورخر است. کلمه «گور» به معنای صحرا و گورخر یعنی الاغ صحرایی.

در تشبیه فرار کفّار از قرآن، به فرار گورخر از شیر نکاتی نهفته است:

الف) فرار گورخر از شیر بر اساس عقل و شعور نیست.

ب) این فرار با وحشت همراه است.

ج) فرار با هدف خاصی صورت نمی گیرد.

د) فرار کننده توان و فرصتی برای تجدید قوا ندارد و عاقبت اسیر خواهد شد.

«قَسوره» از «قَسر» به معنای قهر و غلبه و یکی از نام های شیر است و در برخی موارد به معنای شکارچی نیز آمده است. به نظر می رسد مراد، فرار گورخر از شیر یا صیّاد باشد.

در برخی روایات آمده است که ابوجهل و جماعتی از قریش به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که نامه ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد: از پروردگار جهانیان به فلان فرزند فلان و در آن رسماً به ما دستور داده شود که ب

تو ایمان آوریم.<۵۷۶>

در آیاتی

از قرآن کریم از توقّع نابجای کفّار که می گفتند: <<و لن نؤمن لرقیک حتّی تنزل علینا کتاباً نقرؤه>><۵۷۷> ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه بر ما کتابی نازل کنی که ما بخوانیم. سخن به میان آمده است. در سوره انعام نیز مشابه آیه ۵۲ را می خوا

م که گفتند: <<لن نؤمن حتّی نؤتی مثل ما اوتی رسول اللّه>><۵۷۸> ایمان نمی آوریم مگر آن که آنچه برای انبیا آمده است، برای ما نیز بیاید. در پاسخ این توقّعات نابجا خداوند می فرماید: <<اللّه اعلم حیث یجعل رسالته>><۵۷۹> خداوند بهتر می داند که رسالتش را

قرار دهد.

شفاعت کنندگان در قیامت

در قرآن و روایات می خوانیم که خداوند در قیامت به افرادی اجازه می دهد تا برای دیگران شفاعت کنند. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم: «انا اوّل شافع»<۵۸۰> اوّلین کسی که شفاعت (امّت خود را) می کند، من هستم.

قرآن. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: روز قیامت، قرآن از شفاعت کنندگان است.<۵۸۱>

انبیا. در روایات آمده است که انبیا در قیامت شفاعت می کنند: «یشفع الانبیاء»<۵۸۲>

امامان معصوم و شیعیان واقعی. در روایتی از امام معصوم علیه السلام می خوانیم: در قیامت، شفاعت برای ما و شیعیان ما خواهد بود. «لنا شفاعه و لاهل مودّتنا شفاعه»<۵۸۳>

فرشتگان. در روز قیامت، به فرشتگان و شهدا اجازه داده می شود تا (از کسانی که می خواهند) شفاعت کنند: «یؤذن للملائکه و الشهداء ان یشفعوا»<۵۸۴>

شهدا. در قیامت هر شهید هفتاد نفر از خانواده خود را شفاعت می کند. <۵۸۵>

عبادات. عبادات بندگان، از اسباب شفاعت در قیامت خواهد بود: «الصیام والقرآن شفیعان للعبد یوم القیامه»<۵۸۶>

شرایط شفاعت شوندگان

قرآن و روایات، کسانی را مشمول شفاعت معرفی می کنند که دارای شرایط زیر باشند:

الف) اهل ایمان و نماز و

انفاق در راه خدا باشند و عمر را به هدر نداده باشند. <<فما تنفعهم شفاعه الشافعین>>

ب) خداوند به شفاعت آنان اذن داده باشد. <<من ذا الذی یشفع عنده الاّ باذنه>><۵۸۷>

ج) با ایمان از دنیا برود.

د) رابطه ای میان شفیع و شفاعت شونده وجود داشته باشد. کسی که با شافعان ارتباطی مکتبی نداشته باشد، مشمول شفاعت قرار نمی گیرد.

۱- تساهل در نماز و انفاق و اطعام نیازمندان و هدر دادن عمر، سبب محروم شدن از شفاعت در قیامت می شود. <<فما تنفعهم شفاعه الشافعین ...>>

۲- خداوند در قیامت به افرادی اجازه می دهد تا برای دیگران شفاعت کنند ولی بسیاری از مردم، شرائط دریافت شفاعت را ندارد. <<فما تنفعهم شفاعه الشافعین>>

۳- در قیامت، شفاعت کنندگان متعدّدند: انبیا، اوصیا، شهدا، قرآن و... <<الشافعین>>

۴- مخالفان اسلام، هیچ دلیلی برای نپذیرفتن آیات الهی و سخن وحی ندارند. <<فما لهم عن التذکره معرضین>>

۵ - اعراض کنندگان از سخن حق، از عقل و خرد بهره ای ندارند. <<کانّهم حمر>>

۶- داشتن توقّعات نابجا از خداوند (نظیر درخواست نامه از خداوند)، نشانه حماقت است. <<کانهم حُمر ... یرید کلّ امرء منهم...>>

۷- کفّار مغرورند و انتظار دارند که برای هدایت هریک از آنان به راه حق، دعوت نامه ای خاص فرستاده شود. <<بل یرید کلّ امرء منهم ان یؤتی صحفاً منشّره>>

۸ - به توقّعات نابجا قاطعانه پاسخ منفی دهید. (خدا با فرستادن برهان و معجزه اتمام حجّت کرده است و نیازی به فرستادن نامه خصوصی نیست.) <<کلاّ>>

۹- درخواست های نابجای کفّار برای ایمان آوردن، بهانه ای بیش نیست. <<یرید... کلاّ>>

۱۰- بی پروایی نسبت به قیامت سبب انکار نبوّت است. <<عن التذکره معرضین ... بل لا یخافون الاخره>>

۱۱- انسان در انتخاب عقیده و

اندیشه، مختار و دارای اراده است. <<فمن شاء>>

۱۲- قرآن بستر مناسبی برای هدایت بشر است، لکن هدایت شدن و بهره بردن از این بستر، مشروط به خواست خود انسان است. <<فمن شاء ذکره>>

۱- گرچه انسان دارای اختیار است: <<فمن شاء ذکره>> امّا خواست او به تنهایی کافی نیست و تا خدا نخواهد چیزی واقع نمی شود. <<و ما یذکرون الّا ان یشاء اللّه>>

۲- پند گرفتن از تذکّرات الهی جز با توفیق الهی میسر نمی شود. <<و ما یذکرون الّا ان یشاء اللّه>>

۳- کفّار لجوج و سرسخت به هیچ قیمتی ایمان نمی آورند، جز آن که خداوند بخواهد و آنان را مجبور کند (که خداوند هم چنین نمی کند). <<و ما یذکرون الّا ان یشاء اللّه>>

۴- تنها خداوند، سزاوار آن است که از او پروا کنیم و اگر خلافی انجام دادیم، فقط اوست که می تواند ما را عفو کند و ببخشد. <<هو اهل التقوی و اهل المغفره>>

«والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

Like muzzamil, muddaththir is also one of the titles of the Holy Prophet by which Allah has addressed His most beloved prophet.

The Holy Prophet was now to go forth boldly to deliver the divine message, publicly proclaim the unity of Allah (tawhid) and invite mankind to worship Allah alone and follow His religion.

Aqa Mahdi Puya says:

Magnify your Lord by saying Allahu akbar in prayers and at all occasions and by making known the absolute authority of Allah and His infinite might and wisdom over the whole creation.

In the light of the commentary of Baqarah: ۱۸۷ (They are your dress and you are theirs), some commentators say that thiyab means his wives.

Some commentators say that these verses refer to the dirt and filth which the pagans used to throw at the Holy Prophet.

Aqa Mahdi Puya says:

Thiyab literally means a cloth which covers the body, but as interpreted by the Ahl ul Bayt, it is used here to point out the nature, attributes and style which surround the inner self, and also the external environment in which a man lives.

The injunctions are made known to the followers of the Holy Prophet through him because he was their leader and guide so that they may follow the discipline which takes them to the higher regions of spiritual bliss.

Aqa Mahdi Puya says:

Rujz or rijz (abomination) such as idols diverts man from Allah, therefore it should be avoided. Refer to the commentary of Hajj: ٣٠, wherein this idea has been comprehensively dealt with.

The spiritual bliss is available to those who give but expect nothing from the receiver.

(see commentary for verse ٥)

(see commentary for verse ٥)

There will be nothing save loss, deprivation and distress for the disbelievers on the day of judgement.

(see commentary for verse ٨)

(see commentary for verse ٨)

Once the Holy Prophet noticed that Walid bin Mughayra was sitting near the masjid, so he repeatedly recited the early verses of surah Mumin. Walid went to his people and said: "I assure you that the words I have heard can be neither of a man nor of a genie. The melody and glory of those words surpass all human abilities." Then he

returned to his house. The pagans were very much

worried and annoyed that their leader had become a Muslim. Abu Jahl followed Walid .to his house. There he reproached Walid for his betrayal

:Walid again went to the people and said

"?Do you think Muhammad is mad, or a soothsayer, or a poet, or a liar"

".They said: "No

:Walid stood still for a few minutes and then said

".He is a sorcerer"

The people shouted in delight and praised Walid for his conclusion. Then these verses .were revealed

Walid was an illegitimate child and an expert mischief maker (refer to the commentary of Qalam: ٨ to ١٣ and ١۶). Pagan to the core he was an inveterate enemy .of the Holy Prophet. He was very rich, had a large number of sons

Sa-ud also refers to a very grievous kind of punishment to be given to disbelievers like .Walid

Three of his sons embraced Islam, and the rest died. In the end he died in utter .misery, disgrace and poverty

There are Walids in all ages. They do not understand divine guidance and seek to explain its rational influence over the lives of intelligent men by some such meaningless formula as "magic or sorcery". Their perversity can only end in the fire of .punishment

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

see commentary for verse)

.The disbelievers will be in a state in which they neither live nor die

The nineteen guardians of the fire are the angels who are appointed to "administer" .the hell

:Aqa Mahdi Puya says

All interpretations of number nineteen, based upon conjecture, should not be taken as true. The text of verse ۳۱ itself gives the reason for the mention of this number. It is only a trial which creates aversion in the hearts of the disbelievers and the hypocrites and increases faith and conviction in the hearts of the believers. The verse further makes it known that Allah alone knows the (number of) forces at His command, and further explains it by stating that He leaves to stray whom He pleases and guides whom He pleases. The act or will of Allah creates different reactions in men according to the nature of their receptivity. See commentary of Fatihah: ۵ for action and .reaction

Hiya (this) in the last sentence of verse ۳۱ refers to the warning given above that by .the act of Allah some receive guidance and some go astray

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

An oath calls in evidence something sacred in the heart of the swearer. In Allahs message, also, when delivered in words known to man, something outstanding among the signs of Allah, visible to man, is referred to so as to make it reach the .human heart

The moon, the night and the dawn are all manifestations of the divine control over the

working

of the universe. The moon reflects light in a regulated manner, by which day and night follow each other in a regular cycle. This is but one of the numerous signs of Allah. The .day of judgement is one of the greatest signs of Allah

(see commentary for verse ۳۲)

(see commentary for verse ۳۲)

(see commentary for verse ۳۲)

A warning to mankind" refers to Islam which has been conveyed by the Holy Prophet" .to all people in all ages

:Aqa Mahdi Puya says

This verse asserts that man is responsible for his reaction to the action of Allah .because he has been given free will to choose or reject the right guidance

.Refer to the commentary of Tur: ۲۱ and other references mentioned therein

Refer to the commentary of the verses of Waqi-ah: ۲۷ to ۴۰ pertaining to the people of .the right hand

(see commentary for verse ۳۹)

.These verses describe the agony and torment of the sinners

(see commentary for verse ۴۱)

(see commentary for verse ۴۱)

(see commentary for verse ۴۱)

(see commentary for verse ۴۱)

(see commentary for verse ۴۱)

(see commentary for verse ۴۱)

.For intercession refer to Baqarah: ۴۸ and other references mentioned therein

The disbelievers are frightened at that which is revealed to the Holy Prophet as a warning as if they were thoughtless and obstinate asses stampeding by seeing a lion. Refer to the commentary of Baqarah: ۱۱۸ and Bani Israil: ۹۳. Each one of the pagans .wanted to be given a separate book

The Quran is a reminder, the last and final among the revealed books of Allah. If man has the will

to be guided aright he will follow its message and the laws mentioned therein. There is .no compulsion in the religion of Allah. See commentary of Baqarah: ۲۵۶

.For taqwa see commentary of Baqarah: ۲ and ۱۷۷

:Aqa Mahdi Puya says

Mans reaction to Allahs action is the result of his own free will. Refer to the .commentary of Fatihah: ۵ for action and reaction

(see commentary for verse ۴۹)

(see commentary for verse ۴۹)

(see commentary for verse ۴۹)

(see commentary for verse ۴۹)

(see commentary for verse ۴۹)

(see commentary for verse ۴۹)

(see commentary for verse ۴۹)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹